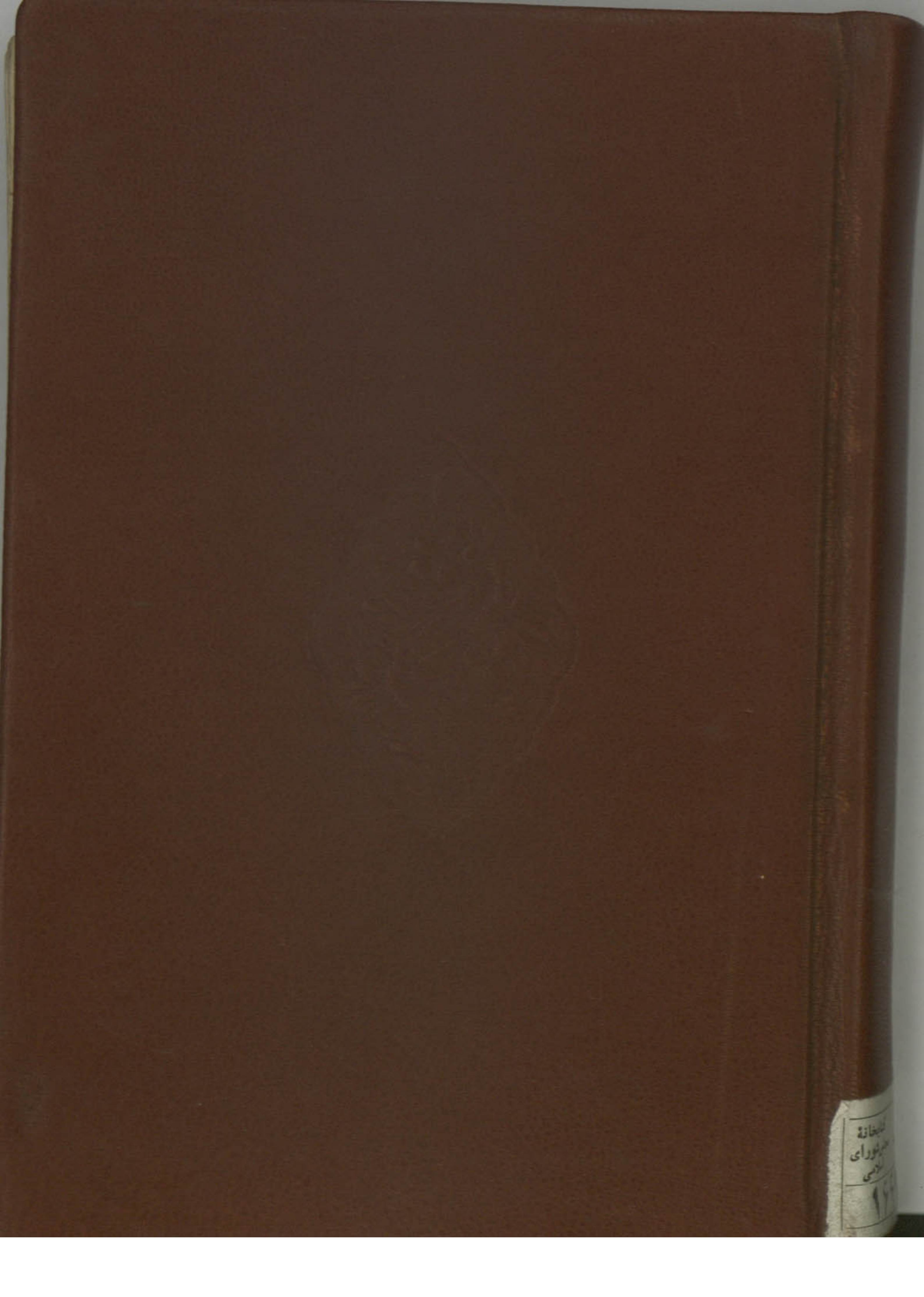
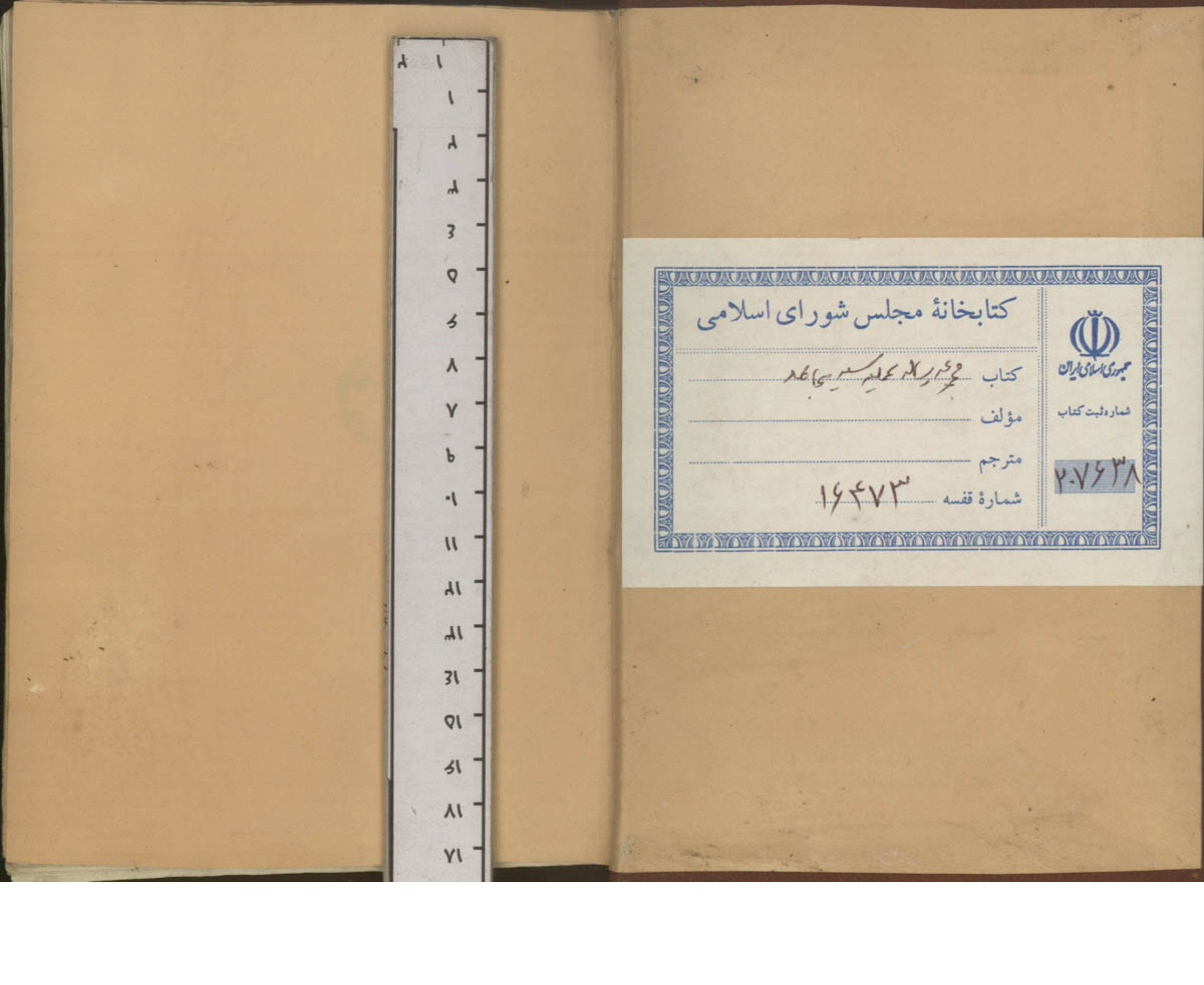
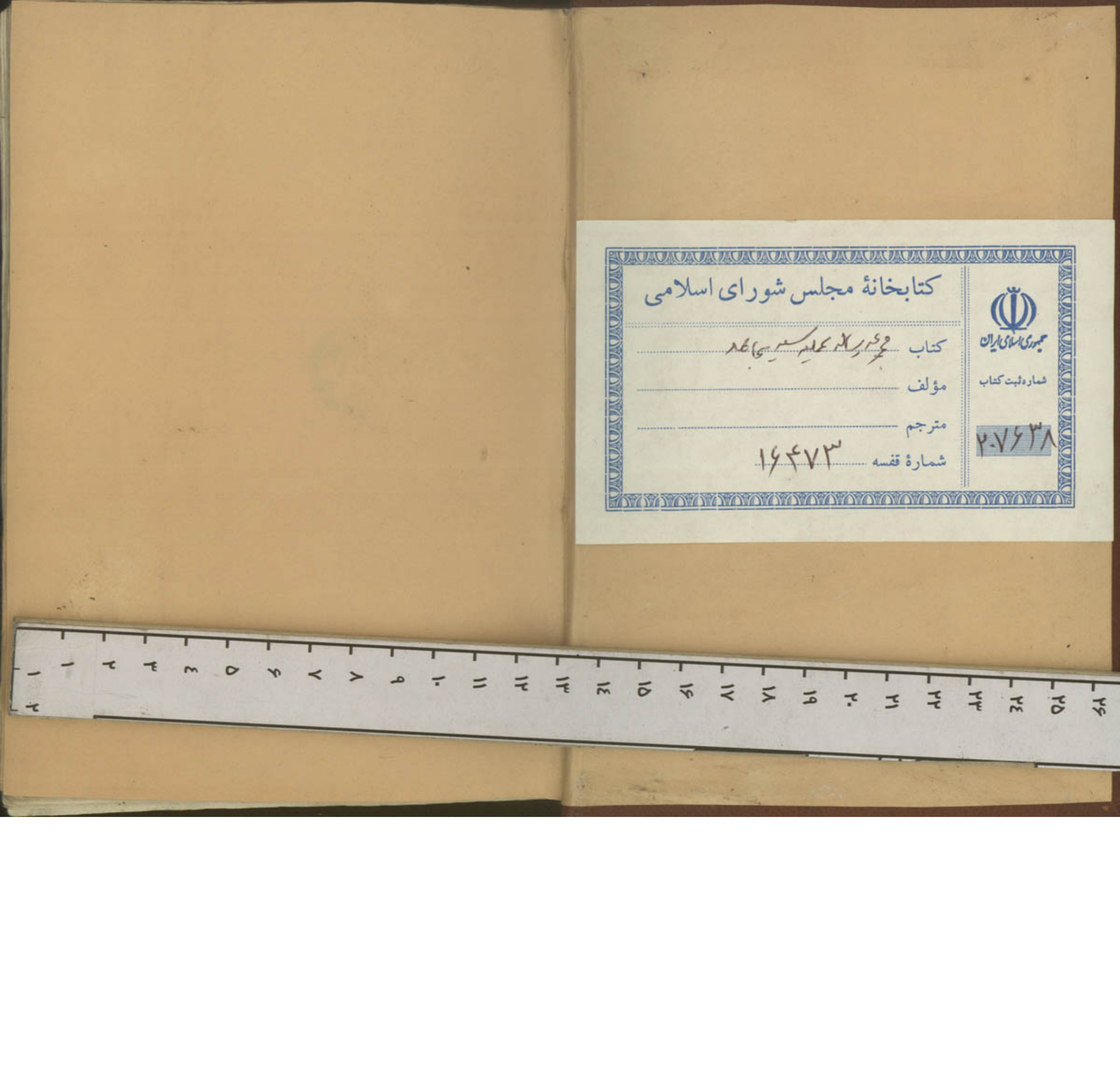
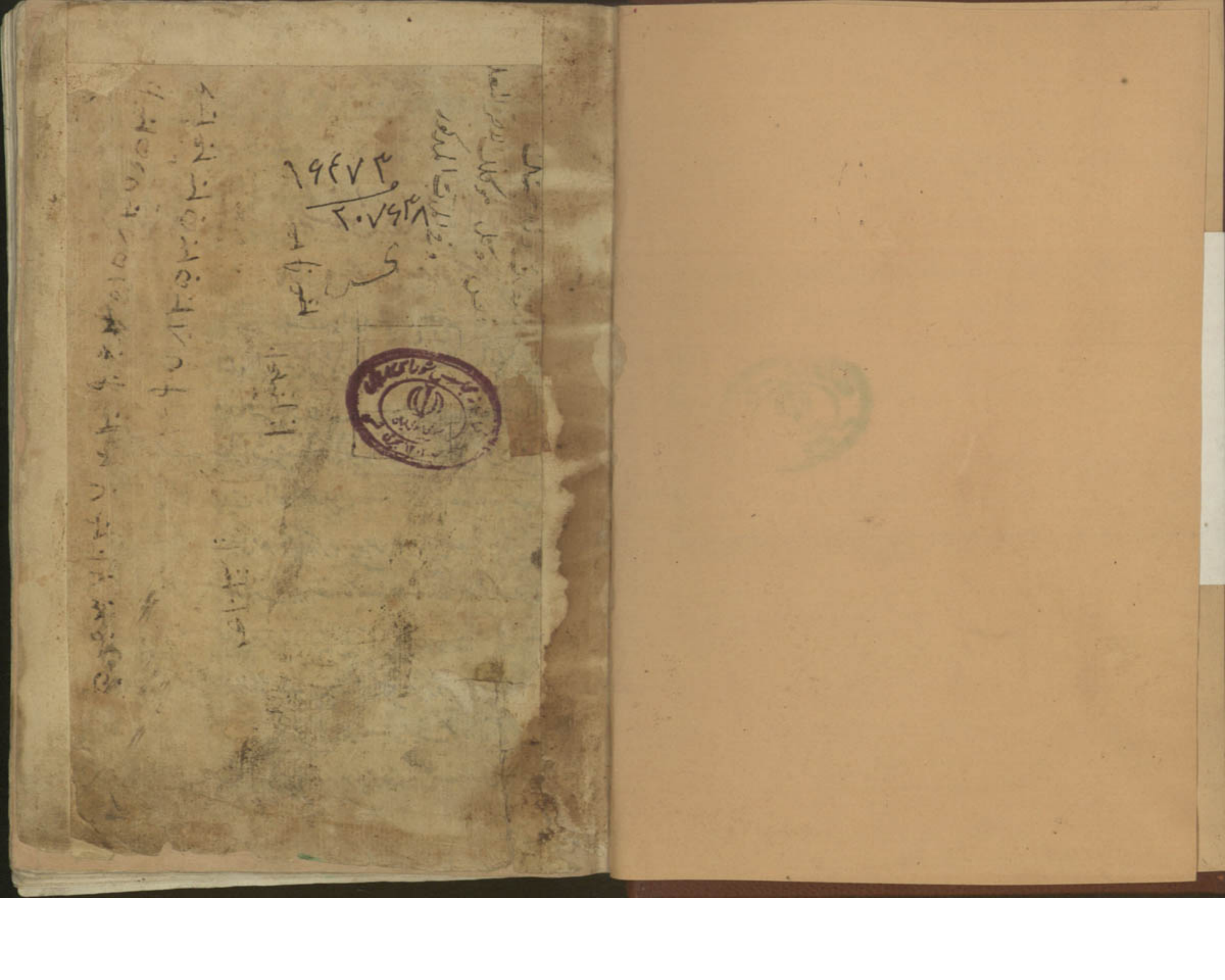




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۶۳۸
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۴۷۳


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۶۳۸
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۶۴۷۳



کتاب محمد حسین حسنی

در تشخیص علمای رساله

نائب امام محمد سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لرب الأرباب ومسبب الأسباب
وغافر الذنوب في يوم الحساب وصلى الله
على اشرف الأنبياء والمرسلين وعلى أهل
بيته الطاهرين چنین گوید فقیر [illegible] جعفر [illegible] محمد
حسین طهرانی [illegible] که [illegible] علماء المجتهدین [illegible] توفیق [illegible]
رساله [illegible] سید [illegible] طالب [illegible] مفهوم [illegible]
خلق [illegible] از آن [illegible] شده [illegible] دست [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] کردیم [illegible]
شهرت [illegible] تصانیف خود [illegible] رساله [illegible]
[illegible] پس [illegible]

وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
جمیع جن و انس خلق شده اند از برای عبادت کردن جناب
اقدس الهی پس خلق باید که دین اسلام خود را از روی یقین در اصول
دین بدانند بدلیلی که نفس خود را مطمئن سازند که دیگر شبهه [illegible]
شبهه تزلزلی با ایشان دست ندهد و از روی [illegible]
ایمان را در قلب خود محکم نمایند و از روی علم و یقین تحصیل فرو
ع دین خود را نموده بان عمل نمایند تا از جمله ناجیان محسوب گردند و چون
ایام [illegible] حضرت صاحب الزمان علیه السلام [illegible]
غایب است از انظار خلق و توقیعات از حضرت قائم
الامر علیه السلام بشیعیان رسیده در ایام غیبت رجوع
کنند بروات احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما
و من حجت خدایم بر ایشان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که حق تعالی در هر عصری از ایشان جمعی بحجت احادیث
ائمه علیهم السلام مقرر کرده اند که نفی میکنند از
دین تحریف کنندگان [illegible]

بندگان را او تا دلیل کون تقا جاهلان را پس در زمان غیبت چنین
خبرها برای شیعیان هست و فقها و علما را بر ارکان اخبار خود
هادی محکوم نگاه داشته و خلق را امر برجوع ایشان در مسائل دین
فرموده اند و در عصر هر امامی چنین بعضی از اصحاب را بر غایبان تکا
لیف را از عبادت و مسائل حلال و حرام و سایر احکام
شرعیه میرسانیده اند چون هر یک از مخلوقات مکلفین
را قابلیت تحصیل تکالیف از اخبار و احادیث نیست
پس لابد است رجوع می کنند بعالم و عارف باحکام
است و قابلیت استعداد فهمیدن آنها را از ماخذ آنها
نماید و علما همین کس را مجتهد می نامند پس هر کس لازم است
در جمیع تکالیف دین را از مجتهد حی اخذ نماید و چون در
عهد دولت ابد پیوند شاه جم جاه خسرو عالم پناه شاه سلیمان شوکت
و شهنشاه کیوان مرتبت سرور سلاطین جهان باسط مهاد
امن و امان مظهر الطاف نامتناهی مهبط فیوض سبحانی وارث
ملک سلیمانی حافظ بلاد اسلام و مروج شریعت حضرت

خیر الانام

خیر الانام سرو بستان گلشن اقبال کوکب سعادت آسمان
حشمت و جلال انجمن افروز بهار عدل و داد شعله
جانسوز ظلم و جور و بیداد اختر گزیده عقل و قوت دلیر
ستاره خیزان نبوت شهریار دارا شعار و خاقان بلند
اقتدار السلطان الاعظم والخاقان المکرم المنصور من
جانب الملک القهار السلطان فتحعلی شاه قاجار دام الاقبال زاد ربه
عمره و دولته و ابانه و رافته و نصرته و مملکته و رتبه جلالت و معدلت
شرایط اجتهاد و خلعت انتشار علوم دینیه
عباد لیاقت موزون سلاله خاندان نبوی و گل بستان
مرتضوی فخر المحققین و عمدة الموفقین و زبدة المورخین
و رئیس المجتهدین فی عصره الآقا السید محمد مقیم الدین طباطبا
ئی زاد الله عمره و فضله و علمه و زهده و توفیقه قرار یافته و خلق
را نهایت احتیاج بدانستن رأی ایشان بعض
امور فرعیه که از کتب اصطلاح و رسایل و تعلیقات
ایشان می باشد علی الاجمال انتخاب از رسالۀ طهارت

و نماز و روزه از واجبات احکام و احتیاطات واجبه
و بعضی از مستحبات منحصر در رفع احتیاج خلق نشود تا
اینکه رساله جامعه که مشتمل بر فرعیات و قواعد کلیه
باشد از طهارت و صوم و صلوة و خمس و زکوة و حج
و جهاد چنانچه امر فرموده اند از تالیفات آنجناب
شاید که [illegible] هم این انتخاب نمایند که عامه ناس
از آن منتفع گردند پس باعلام [illegible] ثبت الله امره
العالی اقدام برین رساله نموده‌ام و بنظر انور آن عالیمقام
رسانیده‌ام و مرخص فرموده‌اند که بدیر ان بدهم اخذ و تکالیف
خود را از آن نموده عمل بآن نمایند امید که آن عالیجناب
در مجاورت کربلای معلی مقیم گردند و چون عامه خلق که
بآن آستان عرش نشان دارند از علم منفعت کامل
تحصیل نمایند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و ا
ین رساله را مسمی بمختصر الاصلاح نموده‌ام و این مشتمل است
بر مقدمه و چند باب مقدمه در اجتهاد و تقلید است

باب اول در مقدمات نماز باب ۲ در
مقارنات نماز ۳ در مبطلات نماز ۴ در سفر باب ۵ در صوم

در باره نمازهای واجب
در نماز جماعت
در سفر

بدانکه مقدمه در باب اجتهاد و تقلید است بدانکه انسان بالغ
عاقل و قادر بعلم و عمل بهم رسید تحصیل تکالیف خود را از شرع
انور رسیده بدو قسم میسر خواهد گردید یا بطریق اجتهاد چنانچه
از برای بعضی ممکن است یا بطریق تقلید چنانچه بنای اکثر خلق بر این
است که شرط است در مجتهدی که فتوای میدهد و تقلید
او جایز است بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و بعضی او در رتبه
اجتهاد یعنی تحصیل احکام را از ادله شرعیه التفصیلیه
معتبر است نزد فقها تو اندکه و اقوی آن است که حر باشد
و حلال زاده باشد پس هرگاه مقلد علم بهم رساند باجتهاد و فتوی
دهنده در تقلید او اشکالی نیست و هرگاه مفتی علم بهم رساند باجتهاد
او ظاهر این است که کافی باشد در جواز تقلید او و هرگاه دو
مجتهد عادل شهادت دهند باجتهاد او نیز کافی است و واجب
است بر مجتهد فتوی دهنده در هر مسئله اجتهاد کرده عمل کند

بری خود و جایز نیست او بود در آن مسئله تقلید غیر کردن و اگر دو
نفر عادل شهادت دهند که او باجتهاد رسیده اگر مطلقا عمل نماید واجب
است و اگر عامی ببیند مجتهد را در محل فتوی و آن هم در جمع
برا او احاطه کرده باشند و تحقیق مسائل خود را از او کنند و او جوا
ب گوید بقصد فتوی اقرب به ثبوت اجتهاد او است
در صورتیکه فرض شده و هرگاه عامی مطلقا بهم رساند باجتهاد دیگری
و علم بهم رساند باجتهاد دیگری بهتر از آنست و بفتوی تا با عمل کند و
واجب است تقلید مجتهد حی و جایز نیست تقلید مجتهد میت
مگر در صورتیکه مقلد در ایام حیات آن مجتهد تقلید او کرده و حال
ارتحال شده و واجب است بر آن مقلد باقی بماند بر تقلید آن
مجتهد میت در هر مسئله که در ایام حیات او تقلید او کرده بود لکن
اگر در مسئله که عمل بقول مجتهد مذکور نکرده است در زمان حیات
او واجب است که در آنها بفتوای مجتهد حی عمل
کند و مقلد در بعض مسائل تقلید مجتهد حی دیگر کند
و دو را که تقلید ... بعضی ... نموده هرگاه دو مجتهد ... باشند

و می‌تواند رجوع به مجتهد حی
کند و در مسائل دیگر تقلید نماید

یکی اعلم

یکی اعلم از دیگری باشد احوط بلکه اقرب تقلید اعلم است
و در تقلید مجتهد مقلد را لازم نیست که فتوای او را از
خود مجتهد بشنود بلکه اگر از واسطه بشنود که مجتهد در این مسئله فتوا
ی او چنین است کافی است اگرچه چندین واسطه بمجتهد
برسد لکن عدالت در جمیع وسایط شرط است و هرگاه
رای مجتهد در مسئله برگردد تا مقلد مطلع نشده بر او چیزی
نیست و بعد از مطلع شدن واجب است برگردد و
هرگاه بخواهد در این مسئله تقلید مجتهد دیگر را بکند می‌تواند و
هرگاه قول مجتهد از خط او معلوم شود یا از تالیفات
و کتاب او جایز است بر خلق تقلید کردن در عمل با آن
و کسیکه نرسیده باشد برتبه اجتهاد و تقلید میکند جایز نیست
او را که فتوی دهد الا آنکه فتوی را بگوید که از فلان مجتهد
جامع الشرائط است در اینصورت هرگاه آن اشخاص
که از این شخص فتواها را شنیده‌اند آن مجتهد را می‌شناسند
و او را جامع الشرائط میدانند و خبر دهنده را نیز معتمد

عادل بدانند و مجتهد نتوانند عمل بقول او کرد و
والله اعلم باب اول در مقدمات نماز است و در آن
چند فصل است فصل در وضو است واجب است
وضو از برای جمیع نمازهای واجبی مگر نماز میت و شرط
است در جمیع نمازها خواه واجب و خواه سنت و در مس کتابت
قرآن هر گاه واجب شده باشد بنذر یا شبه آن واجب
دانسته اند و بعضی اشکال است یا بر حرمت کتابت قرآن مس
کردن حرام است و سنت است وضو از برای نمازهای سنتی
و مس قرآن و دخول مسجد و از برای جماع و خواب و وضو
... غیرها و در مجلس ذکر کرده اند و ...
از برای هر نماز ... از فوت ... و هر گاه وضو ...
از برای نماز سنتی جایز است نماز واجبی با آن و دخول در عبادت
شده ... هر چند از عبادات واجبه باشد و ...
وضو ... از جهت ... باطل است ...
موجب ... کنند ...

باد و بول یا غایط از موضع معتاد و چه بیرون آید اگر چه غیر موضع طبیعی مخرج
معتاد شده باشد و هر گاه مقعد از آن بیرون آید و آلوده بر نجاست
غایط باشد و غایط از او جدا نشده باشد وضو را نمیشکند
چهارم خواب است که غلبه کند بر چشم و گوش بحیثی که از حس
شنیدن و دیدن وا دارد پنجم دیوانگی است ششم بیهوشی هفتم هر
چیزی که عقل را زایل کند مثل مست شدن و بیهوش شدن
هشتم استحاضه قلیله است و متوسطه و کثیره و خون حیض و النفاس
نیز وضو را باطل میکنند و با این چیزها غسل تنها کافی نیست باید
وضو هم ساخت و اولی آن است که واجب باشد اقدام
بوضو بر این غسلها لکن هر گاه وضو را بعد از غسل بجا آورد
صحیح است لکن گناه کرده است هر گاه عمدا ... باشد
و در غسلهای سنتی نیز از قبل غسل ... غسل ...
باید وضو را مقدم داشت و هر گاه عمدا وضو را بعد از غسل بجا
آورد غسل صحیح است ... این غسلهای
واجب سنتی بدون وضو نماز صحیح نیست مگر غسل جنابت

و وضو نمی‌شکند و بعضی گفته‌اند [illegible] و مذی با شهوت
نیز ناقض وضوست لکن احوط است دویم ودی که
که از مخرج خود بیرون آید و آنهم نجاست نباشد و وضو را
باطل نمی‌کند و ودی آبی است غلیظ بعد از بول بیرون می‌آید
آبی است رقیق که از جهت سستی که از مخرج بول بیرون
می‌آید و مذی آبی است سفید و غلیظ در حین ملاعبه یعنی بوسید
ن و دست بازی مالیدن با زنان از مرد بیرون می‌آید

فصل در آداب خلا رفتن واجب است در حال بول
و غایط اخفا کردن در موضعی که نامحرم عورت او را نبیند و
واجب است عورتین را پوشانیدن از نظر کسی که حرام است
که نظر کند بعورت او و همیشه داخل غیر زن و کنیز خود و طفل
است و مرد نیز عورت زن و کنیز خود را محرم است
و هرگاه احتمال نظر کسی نامحرم را بدهد و یقین بوجه اهدا
نشسته است جایز است که ستر عورتین واجب است
و عورتین ذکر است و خصیتین و دبر که موضع بیرون آمدن

غایط است و حرام است در حال بول و غایط رو بقبله کردن و
نشستن یا پشت بقبله کردن بتمام بدن و در فرج تنها نیز
احوط آن است که پشت و رو بقبله نکنند و در حال استنجا
حرام نیست لکن احوط است و دیگر آنچه گفته‌اند
این است که مسح کند از نزد مقعد تا بیخ ذکر بقو
ت سه مرتبه بیشتر و ذکر را از اصلش تا حشفه را فشار دهد
که بقایای بول بیرون آید و بعد استبرا و طهارت دادن
مخرج بول و غایط از وی بیرون آید رطوبتی که مشتبه به بو
ل باشد واجب نیست بر او اعاده وضو و هرگاه استبرا نکرده
باشد و وضو ساخته باشد بعد از آن رطوبتی مشتبه به بول بیابد
حق این است که واجب است بر او اعاده وضو و هرگاه
یقین باستبرا نکرده باشد رطوبتی مشتبه به بول بیرون
آید اقرب اعاده وضوست و طهارت مخرج بول با آب
مطلق می‌شود و چیزی دیگر هرگاه آب بهم نرسد و از اطهار
ت عاجز باشد دیگر چیزی که مخرج بول را طاهر می‌سازد آن

و دو برابر آنچه در سر ذکر است از بول آب بران جاری شود
کند میل مرتبه و لکن احوط عبارت در مرتبه شستن است و اگر بعلی
بتنهائی احتیاط شده دفعه شستن است و تطهیر مخرج غائط
هرگاه از محل معتاد غائط تعدی نکند و باطراف مخرج برسد واجب
است شستن آن بآب و هرگاه از محل معتاد باطراف
نرسیده مختار است در تطهیر آن بآب و از ازاله نمودن نجا
ست را باستعمال چیزی پاک که مانع از استعمال آنها نشده
بکیفیتی که مذکور خواهد شد و هرگاه غائط از مخرج تعدی کند
و باطراف آن برسد لکن از محل عادت نگذرد احوط
تطهیر بآب است و واجب است و در استنجا باب
ازاله عین نجاست و اثر آن و مراد باثر اجزای لزجه که
چیزی است که در صورت ازاله نجاست بسنگ غالبا باقی
می ماند و واجب نیست ازاله رنگ آن و واجب نیست ازاله
بوی آن از محل آن بعضی مخرج باشد والا از محل بوی آن است
که از عضو مخرج است احوط ازاله آن است و در بعضی

[illegible]

شد فی حین نجاست معتبر علم است و جایز نیست اکتفا بظن
مگر در صورت ضرورت مثل آنکه وسوسه شیطانی بر او
غالب شده و هرگاه بغیر آب موضع غائط را ازاله
ضرورت تعدی نکرده باشد بجواز تطهیر بد جایز نیست استنجا
بچیزی مباحی که نجس نشده باشد یا منتجی باشد یا صیقلی باشد
که ازاله عین نکند و بخاک نیز جایز نیست و حرام است
استنجا بسر لکن و استخوان و چیزهای خوردنی مثل نان
و به تربت امام حسین علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام و بورق قرآ
ن و کتاب حدیث و فقه و تفسیر و سنگ ریزه چاه
زمزم و آنچه از شریعت حرمت آن رسیده و هرگاه باینها
استعمال کند و ازاله نجاست هم بشود اقوی آنست
که پاک شده و سه سنگ طاهر هرگاه استعمال کند
و [illegible] و پاک نشود کافی است و هرگاه نشود زیاده کند
تا پاک شود و مستحب است که طاق باشد و هرگاه بیک
از سه سنگ پاک شود احوط آنست که سه عدد

را کامل کند و اکتفا کردن به یک گوشهٔ سنگ خلاف
احتیاط است و هرگاه بجای سنگ کهنه استعمال کنند
احوط آن است که سه کهنه از هم جدا باشد و سنت است
استنجاء غایط را به آب و سنگ جمع کند و هرگاه اکتفا با آب
مقدم است و مکروه است استنجا بدست راست و مکروه است
انگشتری در دست باشد که اسم جلاله و اسماء پیغمبران و ائمه علیهم
السلام باشد و هرگاه ملوث به نجاست شود حرام است
بلکه فاعل آن کافر است هرگاه بقصد اهانت کرده باشد
و انگاه در استبراء آنکه و بهتر این است که چنین انگشتها را با
خفیه به سمت مخالف برد و هرگاه تواند تمامی مستحبات پیش
گفتار رفتن را بجا بیاورد و هرگاه طهارت نداده باشد
موضع بول و غایط را وضو باز صحیح است و بعضی ا
عادهٔ وضو را گفته اند و سنت لغو **فصل** در بیان وضو در احکام
آن است بدانکه مستحب است مسواک کردن قبل از وضو
هرگاه چوب مسواک نداشته باشد با انگشت نیز مسواک می‌تواند

که رو بقبله نشستن در وقت وضو ساختن و بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن و در وقت دست به آب کردن شستن را
و دو سنت است قبل از وضو دو مرتبه شستن دستها و هر یک
از مضمضه و استنشاق سه مرتبه سنت است که آب وضو یک
مد باشد **فصل** در بیان واجبات وضو است اول نیت
است پس واجب است در وضو نیت و قصد کردن فعل
وضو را پس اگر در حال غفلت افعال وضو را بعمل آورد باطل است
و واجب است که قصد کند که این فعل را از برای خدا
والا صحیح نیست و هرگاه ریا را با نیت قربت ضم کند در وضو
و غیر آن از عبادات باطل می‌شود عمل او و اقوی آن است
که در وجوب نیت صورت نیت را بخاطر گذرانیدن از وجوب
و سنیت و رفع حدث و استباحه صلوة در وضو و لکن احوط است
و کافیست در آنچه میگیرند محض نیت قربت است لیکن
هرگاه نیت رفع کند یا او در وجوب نیت سنت کند
در رفع و آن خلاف است احوط ترک او است و واجب است

اینکه نیت وضو مقارن باشد با جزئی از دو جا یعنی نیت باید با
افعال مستحبه که شستن دستهاست و مضمضه و استنشاق و واجب است مقارن
شستن رو داشت و واجب است استمرار نیت حکما تا آخر وضو
دویم واجب است در وضو شستن رو و حد او طولا از آخر محل
روئیدن موی پیش سر است تا طرف چانه و از جانب عرض آنچه است
که فرا گیرد او را دو انگشت ابهام و وسطی یعنی این دو انگشت را بگذارد
در وسط این دو را بر وسط جبهه خود بگذارد تا جا یا در سر
این دو انگشت باید عرض او است و شستن رو را تا آن حد واجب
است و واجب است شستن موضع تحذیف و آن دو طرف
ابتدای ریش است و ازنع کسی است که بالای پیشانی او مو است
و اغم کسی است که موی سر او بسیار پائین در آمده و کسیکه
انگشتهای او بلند است یا کوتاه است بحیثیتی که از عادت متعارف
خلق بیرون باشد رجوع میکنند ایشان بمستوی الخلقه و باید بمقدار
مستوی الخلقه رو را بشویند و واجب نیست شستن بشره که پنهان
باشد در زیر موی غلیظ و زیر ابرو و زیر شارب و زیر ریش

بطول از اول ابهام انگشتی [illegible]

و زیر موی صورت و فرق نیست ما بین ریش بسیار انبوه و ریش تنک
مثل آنکه بشره یعنی جلد به مو بنماید و شستن آن مو موقوف نباشد بر تخلیل
سیم واجب است در وضو شستن دستها از مرفق تا سر انگشتان و از باب
مقدمه قدری بالاتر از مرفق را بشویند که خواطر جمع شود و واجب است در شستن
رو و دستها ابتدا کردن به بالا و در رو از ناصیه و در دستها از مرفق و واجب
نیست جمیع اجزای بالا را پیش از اجزای پائین بشوید بلکه کافی است
در رو همین که ابتدا به پیشانی از حد بیرون آمدن مو بکند و در دستها ابتدا
بمرفق بکند و واجب است بر طرف کردن مانعی را از موضع شستن و هر
گاه تنگ باشد انگشتری بیرون آورد و یا در وقت شستن آن را حرکت
بدهد که آب را یقینی کند که بزیر آن برسد و هر گاه در زیر ناخنها چرکی
باشد که مانع از رسیدن آب به بشره باشد احوط بر طرف کردن آن است
و هر گاه ازاله آن ممکن نباشد شاید عدول به تیمم اقرب باشد و در شستن
اعضای وضو جایز است فرو بردن عضو را در آب و شستن هر یک از اعضای وضو را
یکمرتبه واجب است و دو مرتبه سنت است و در شستن دستها نیت است
هر دو [illegible] آب [illegible] از [illegible] زراع [illegible] در [illegible] از ذراع چهارم

مانع از رسیدن آب به بشره باشد
و هر گاه [illegible]

واجب است مسح سر در وضو از سمت پیش سر و مطلقا از پیش سر مقابل
پشت سر است و آن از کله سر است تا رستنگاه موی از جانب پیشانی
و احوط است از بالا به پائین مسح کند و مخیر است در مسح میان مقدار و را
مسح نماید اگر چه بعرض یک انگشت باشد ولیکن احوط بمقدار سه انگشت
است پنجم واجب است در وضو مسح پاهاست و مراد مسح پشت
پاهاست از سر انگشتها تا کعبین و آن دو استخوان است که در پشت
پا بر آمده است و کافی است در عرض مسماء آن و احوط آن است که مسح
بکف دست بوده باشد و احوط آن است که مسح پا را از جهت
طول تا ساق کند و هر گاه در کف دست عذری باشد مسح میکند
بهر جزوی از اجزای دست و احوط آن است که بدست راست مسح
سر و پای راست را و بدست چپ مسح پشت پای چپ را کند و واجب
است مسح به تری وضو باشد و جایز نیست باب تازه و هر گاه تری در دست
باقی نمانده اخذ میکند تری را از اعضای شسته شده وضو مانند ریش
و مژگان و ابرو و هر گاه تری در دست موجود باشد جایز نیست اخذ
کردن از مواضع دیگر و هر گاه ممکن نشود مسح یا چه [illegible] شده وضو را

اعاده میکند اگر ممکن باشد که مسح به تری وضو تواند شد و اگر ممکن نتواند
شد از جهت شدت گرما باب تازه مسح میکند و احوط جمع مابین این
وضو و تیمم است هر چند اکتفا بهمین وضو تنها خالی از قوتی نیست و رطوبتی
که بان مسح میکند باید اثر کند در محل مسح و احوط این است که محل مسح را
خشک کند هر گاه رطوبت داشته باشد و هر گاه در دست از آب وضو
بسیار باشد اگر بان مسح کند جریان بهم میرساند مشکل است و اولی آن
است که دست را تکان بدهد تا آب کم شود بعد از آن مسح کند و جایز نیست
مسح کردن بر روی حائلی مانند چکمه و غیر آن تا موی پیش سر حائل نیست
و جایز است مسح بر آن کردن اگر از محل رستنگاه نگذشته باشد
و اگر گذشته باشد بشره یعنی بیخ موها مسح کند و اگر ناخن پا بلند شده
باشد بر روی ناخن مسح میکند و جایز است مسح بر چکمه از جهت تقیه و ضرورت
است مثل سرما و ترس از درنده و مسح نیست ششم واجب است
ترتیب در وضو باید اول نیت کند و بعد رو را بشوید و بعد دست
راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح سر را و بعد مسح پای راست را
و بعد مسح پای چپ را و هر گاه فراموشی کند ترتیب را اعاده میکند

گر مسح بعوا پا کرد اعوا
باطل است

بنوعی که ترتیب وصل شود و هم موالات باقی ماند و هرگاه دانسته خلاف

ترتیب کند بعضی وضو را باطل شده دانسته اند و گفته اند که باید از سر وضو بگیرد و

و هفتم واجب است در وضو موالات و ظاهر آن است که هر عضوی را

می شوید چنان باشد که اعضای پیش از آن عضو هم خشکیده باشد

اگر چه اندک تری در جزوی از اعضای وضو چه قریب و چه بعید باقی باشد

کافی است و اگر شروع کند بشستن عضوی و جمیع اعضای وضو که پیش

شسته بود خشکیده باشد موالات بعمل نیامده و باطل است و احوط

مراعات تتابع آن است که از شستن عضوی که فارغ شد شروع

کند بشستن عضو دیگر بلا فاصله و اعتبار در موالات در هوای معتدل

است و در هوای بسیار گرم و بجهت شتاب خشک شدن موالات عرفیه

معتبر است و در هوای بسیار سرد تاخیر نکند بطوری که عرفاً وضو برای ملحق

نکند و واجب است که اعضای واجبه وضو را از شستن و مسح کشیدن

خود بجا آورد و هرگاه دیگری او را وضو دهد باطل است مگر در

حال اضطرار از جهت بیماری دیگری او را وضو دهد لیکن نیت وضو را باید

خود بکند و اگر هر دو نیت کنند احوط است و مستحب است خود بکند

و وی را اضطرار بیماری آن وضو دهنده دست خود را از آب وضو مضطر

تر کند و بر مواضع مسح او بکشد و هرگاه وضو دهنده اجرت بخواهد

واجب است که بدهد هر چند زیاده بر اجرت المثل باشد مگر آنکه قرار

بر عرف مستحق آن نتوان شد و احوط آن است که وضو دهنده عادل

باشد و مکان و ملک دست دیگری آب بکف او بریزد که اعضا

وضو را بشوید بعضی مکروه دانسته اند و جمعی گفته اند اعانت میکند و دیگران را

در وضو و هرگاه کسی شک کند در چیزی از افعال وضو پیش از فراغ از وضو

آن شک اعتبار دارد و باید بجا آورد آن فعل شک کرده را با بعد آن بشرط

آنکه موالات بهم نخورد و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد و بشرط آنکه

از محل وضو برخواسته باشد و یا بشستن او طول کشیده باشد و الا احوط

اعتبار است خصوصاً در جزو آخر وضو و شک کثیر الشک اعتبار ندارد و هرگاه

یقین در حدث دارد و شک در وضو دارد بعد از آن حدث را اعاده کند

واجب است اعاده وضو و هرگاه یقین در وضو و حدث هر دو را

داشته باشد و شک کند در اینکه کدام مقدم بوده است و چه است

وضو ... و آنکه در اعضای وضوی او جراحت باشد زخم یا دمل یا جراحتی

یا شکسته شدن عضوی که شکستگی لازم داشته باشد و چیزی بر آن

چسبانیده که یا آن عضو را بچوب بسته باشند یا پارچه بسته باشند آن چیز

را چیره می نامند هر تقدیر بر صاحب چیره یا ممکن است که آن را بر

دارد و از روی زخم آن پارچه را و عضو را بشوید یا ممکن نیست اگر ممکن

است باید چیره را بر دارد و بشوید زیر چیره را و چون باید که آن قدر آب

بر روی چیره مکرر بریزد که شستن زیر چیره را بجا آورد و هر چند شستن

ممکن باشد یا آنکه چیره و زیر چیره پاک باشد و در این صورت

اکتفا نکند بمسح روی چیره و هرگاه که در شستن زخم زیر چیره یا عضو شکسته

ممکن نیست بهیچ یک از دو قسمی که مذکور شد و یا نفوذ آب بدرون آن عضو در آب

واجب است که روی زخم را مسح کند بر او که روی چیره را مسح کند

و جایز نیست که اکتفا کند بشستن اطراف چیره و هرگاه عضوی یا زخمی

یا شکسته یا از چیره باشد یعنی چیزی بر او نبسته باشند و نچسبانیده باشند

و نچسبانیده باشند پس اگر شستن آن ممکن نیست و آب بآن مضر است

بعضی گفته اند که واجب است که روی زخم را مسح کند هرگاه ممکن باشد

و الا چیزی بر روی زخم بگذارد و مسح کند و این احوط بلکه اقوی است

و هرگاه چیره در موضع مسح باشد و ممکن باشد او را مسح بر عضو واجب است

مسح بر عضو و کافی نیست او را مسح بر چیره و اکتفا بمسح چیره از آن نیست

الا احوط آن است که تمام چیره را مسح کند لکن واجب نیست که جمیع خلل

و فرج آن را مسح کند و هرگاه چیره در محل مسح باشد پس واجب است

که جمیع چیره را او را مسح کنند و هرگاه چیره بقدر دارو باشد یا در زخم

نهاده بر آنچه لابد است جایز نیست مسح بر آن و شستن آن زیاده بر آن واجب

است و اگر بر جمیع اعضای وضو چیره باشد جایز است مسح بر جمیع و واجب

نیست تیمم کردن و چیره هرگاه چند که بر روی هم بسته باشند بر روی بالائی

مسح کند و تیمم واجب است بر او تیمم هرگاه چیره باشد در موضع تیمم او

و نتواند آن را بردارد و مسح میکند بر روی چیره و بعضی گفته اند

مثل وضو است در حکم چیره و احوط جمع بین چیره و تیمم است و

... و جایز است از برای صاحب چیره هرگاه مسح کند چیره

در اول وقت ... بر صاحبان وضو مستحب است که

بچشم ... در وقت شستن صورت در وضو دعا خواندن به آنچه وارد شده

در هر عضو ... قطره قطره ...

وقت نماز قطع نمی‌شود و ضبط خود می‌تواند کرد از برای هر یک نماز

یک وضو می‌سازد و هرگاه تا آخر وقت را احتمال بدهد که می‌تواند بیک نماز را

ضبط خود کند بدون حدث احوط تأخیر است تا آخر وقت و الّا کسیکه شکم

روی داشته باشد یا دائم باد از او جدا شود حکم او مثل سلس البول است

که مذکور شد و هرگاه وضو یا رخصت از راه تقیه یا شدت سرما مسح

بر چکمها کرد یا مسح بر جبیره کرد بعد از آن عذر زائل شد بر طرف شود

و قضای بر وضوی که این باشد آیا واجب است اعاده وضو بعد یا به همان

وضو نماز دیگر و سایر عبادات مشروط بوضو را می‌تواند بجا آورد و اظهر

آن است که کفایت می‌کند لیکن احوط اعاده است فصل در

جنابت و احکام آن است و صحیح نیست از جنب هیچ نماز خواه

واجب و خواه سنت بلکه نماز میت و واجب است غسل جنابت

از برای نمازهای واجب و ... حرام است بر جنب که دست

یا بدن خود را بخط قرآن برساند و احوط ترک مس است بر آیه که در

کتب علمی نوشته باشد یا بر درهم اسم خدا و ... و امثال اینها است ... قرآن

هرگاه بر جنب واجب شده باشد ... که ... جنب می‌شود

ایذای

لکن برای او حرام است بر جنب مکث و قرار گرفتن در جمیع مساجد و انداختن

چیزی در مساجد نیز حرام است و جایز است برداشتن چیزی از مسجدها بدون

مکث و در توقف در برداشتن اشکال است و حرام است بر جنب

مرحمه کردن و لکن از درب در مسجد الحرام که در مکه معظمه و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله که

در مدینه طیبه و جایز است عبور کردن از سایر مسجدها از راهی داخل شدن و بیرون رفتن

آن ... اقرب ... است و در ترک کردن در حرم مقدسه بعضی

حرمت گفته‌اند و احوط حرمت است و حرام است بر جنب خواندن

چهار سوره عزائم که سجده واجب دارد و آنها است که الم سجده و حم سجده

والنجم و اقرأ باشد اگرچه قلیل بخواند حتی بسم الله الرحمن الرحیم

بقصد این سورها بگوید حرام است اگرچه این‌ها را به نذر یا شبه آن

واجب کرده باشد بر خود غسل واجب است برای خواندن آن و جنب

غیر این سوره را از قرآن جایز دانسته‌اند تا هفت آیه را و بعضی

تا هفتاد آیه را و زیاده را منع کرده‌اند و معتمد جواز است مطلقا و

اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا غسل جنابت واجب لنفسه است یا واجب

است از جهت صحت آن اعمالی که مشروطند بغسل باشند مانند نماز و طواف

منه

و در اطراف و جوانب مسجد

و خواندن سوره‌های عزائم هرگاه واجب شده باشند مثل ... نذر و اقوی آن

است که وجوب غسل لنفسه نیست بلکه از جهت صحت ... اعمال مشروطه

بغسل است پس هرگاه کسی جنب شده باشد پیش از آنکه داخل شدن

وقت نماز غسل بر او واجب نیست هرگاه غسل کند بنیت سنت

یا قربت مجزی است و کفایت از واجب نمایان میکند الّا آنچه باعث

که موجب غسل می‌شود بر دو قسم است یا بیرون آمدن منی از

موضع معتاد است از مرد یا زن چه در خواب و چه در بیداری

و بعضی گفته‌اند زن محتلم نمی‌شود و این ضعیف است بلکه احتلام

در خواب از ایشان هم می‌شود و هرگاه بیرون آمدن منی و هر

گاه کسی در خواب ببیند که او را انزال شده چون بیدار شود

چیزی از منی نبیند غسل بر او نیست و هرگاه منی از غیر مخرج بیرون

آید احوط این است که غسل کند هرچند واجب بودن غسل خالی از

قوت نیست و هرگاه یقین کند که آن چه از او بیرون آمده منی است براو

غسل هرچند جستن و شهوت و سستی بدن در آن نباشد و اگر

مشتبه شود که آیا منی است یا غیر منی غسل واجب نیست هرچند مظنه

تا بودن

نماید که منی است و هرگاه در بیرون جستن و شهوت و سستی بدن معلوم شود

حکم می‌شود که او منی است و غسل را واجب دانسته‌اند و بعضی علامات

دیگر نیز ذکر کرده‌اند چون تر است بوی او بوی شکوفه خرما است و خمیر مایه

و هرگاه خشک شود بوی سفیدی تخم مرغ متعفن شده می‌آید و از جامه غالبا

پاک نمی‌گردد تا با صابون و امثال آن نشویند بر طرف نمی‌شود و مقتضای عدم

وجوب است غسل احوط است با شکستن ... و ... لا قسم دویم

جماع است در فرج زن یا دبر او در بیداری یا بیکار از اینها در خواب

باشد یا در بیهوشی یا مستی یا غفلت یا اکراه و ظلم در غسل جماع غسل واجب

می‌شود بر مرد و زن هر دو در وطی غلام غسل واجب نیست هرچند احتیاط غسل

کردن است و دیگر شرط نیست در جماع انزال منی و داخل کردن

تمام ذکر بلکه داخل کردن تمام حشفه را یعنی ختنه‌گاه جنب می‌شود و هر

گاه قدری از حشفه را داخل کند غسل واجب نمی‌شود و هرگاه قدری

از سر ذکر را بریده باشند داخل کردن باقی حشفه کافی است

در وجوب غسل اگرچه کمتر از نصف باقی باشد و هرگاه تمام سر حشفه

را قطع کرده باشند مناط وجوب غسل در داخل کردن ذکر است

و اتفاقا بمعنی دخول احوط است و موقوف بر ادخال کردن
جمیع باقی ذکر بجهت وجوب غسل نیست و هرگاه جماع از طفل
صغیر یا صغیره واقع شود غسل بر ایشان واجب نمی‌شود و لیکن بعد بلوغ
احوط وجوب غسل است و ولی منع کند او را از آنچه بر جنب
حرام است مثل مس کتابت قرآن و درنگ در مساجد و نماز
و غیرها و احتیاط آن است که بعد بلوغ غسل را اعاده کنند بلکه
واجب است و هرگاه کسی در دبر زن و مرد خواه کبیر و خواه صغیر
سر ذکر را داخل کند بر فاعل و مفعول هر دو غسل واجب است
و اتفاقا بمعنی دخول هر چند کمتر از حشفه باشد داخل احوط است
و هرگاه جنب شود در شب ماه رمضان و عمدا باقی بماند بر جنابت
تا طلوع صبح و غسل نکند روزه او باطل است و همچنین است در روزه
قضای رمضان و در روزه نذر و کفارات و هر روزه واجب باطل است
و هرگاه دانسته جنب بماند تا صبح و هرگاه در شب محتلم شود و نفهمد تا
صبح شود هرگاه روزه آن روز بر او واجب است مثل رمضان
و نذر معین صحیح است و هرگاه معین نیست مثل قضای رمضان

لم تبطل

و نذر مطلق و کفاره احوط بلکه اظهر آن است که آن روز را
روزه نگیرد و بعضی در روزه مستحب نیز گفته‌اند هرگاه صبح کند با احتلام
باید بگیرد و بعضی در مستحب توقف کرده‌اند الا غسل جنابت را در شب
رمضان باید بکند و ظاهر این است که وجوبش در جزو آخر شب
است بنا بر این در اول شب دو سه ساعت نیت نیست بلکه قربت
میکند مگر آنکه واجب شود بجهت کردن نماز عشا و نماز نذر و اجاره
و غیر اینها در هر صورت نیت وجوب می‌کند و از همه بهتر است
الا احکام حایض پس حرام است بر حایض نماز و روزه و طواف
خانه کعبه شریفه مطلقا خواه واجب و خواه سنت و مس خط قرآن و درنگ
نمودن در مساجد و دخول در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و خواندن سوره‌های
سجده واجب و هرگاه بخواند آیه سجده را یا گوش دهد باید سجده کند و
حرام است بر او گذاشتن چیزی در مساجد هرگاه درنگ و جایز است
برداشتن چیزی از مسجد هرگاه درنگ نشود و حرام است بر شوهرش
جماع کردن و لیکن بعد پاک شدن از حیض که هنوز غسل نکرده باشد هر
گاه شوهرش را شهوت زیاد باشد جایز است که فرجش

بشوید و جماع کند لیکن نکردن بهتر است و مکروه است
خضاب به حنا کردن موی دست و پا را بحنا و وسمه و غیر آن از جهت
نماز و طواف و جایز است بر حایض گذر کردن از مساجد غیر مسجد
الحرام و مسجد نبی صلی الله علیه و آله هرگاه خاطر جمع باشد از نجاست مسجد و
هرگاه با او نجاستی باشد پس احوط اجتناب است و غسل حیض واجب
لنفسه نیست بلکه واجب لغیره است از جهت نماز و طواف
هرگاه واجب باشد و معتمد آن است که صحت روزه رمضان
موقوف است بر غسل حیض و واجب است بر او قضای
روزه که در ایام حیض ترک کرده باشد و سنت است که در هنگام
وقت هر نمازی در مکان نماز خود بنشیند و بقدر نماز کردن
مشغول ذکر خدا باشد **فصل** در بیان حکم استحاضه است
و خون استحاضه در اغلب زرد است و سرد است و رقیق بی‌فشار
است و اگر خون با این اوصاف در ایام حیض هم باشد
حیض است و هر خونی که قبل از نه سال ببیند یا بعد از ایام یائسگی ببیند
یا کمتر از سه روز ببیند یا بعد از ایام عادت حیض ببیند و تجاوز کند

از ده تجاوز کند

از ده تجاوز کند یا بعد از اکثر نفاس ببیند همه اینها خون استحاضه است
مگر آنکه علم بهم رساند که از دمل و جراحت است و استحاضه بر سه قسم است
قلیله و متوسطه و کثیره و معرفت این سه قسم باین است که پنبه بخود
بر دارد و اگر خون بر پنبه رسیده و فرو نرفته این قلیله است و اگر
خون پنبه را فرو گرفته و نرسیده است بر خرقه که بعد از پنبه می‌بندند معلوم
است میکند آن را متوسطه و اگر خون از پنبه سیلان کرده
و بیرون آمده و بخرقه رسیده است آن کثیره است اما حکم
قلیله آن است فرج خود را بشوید و پنبه را عوض کند و وضو بگیرد
از برای هر نماز و بعد از این اعمال بی فاصله نماز کند و اما متوسطه پس واجب
است بر او آنچه در قلیله واجب بود و بعلاوه تغییر خرقه نیز و غسلی از
برای نماز صبح و اما کثیره واجب است بر او اعمال متوسطه و غسلی دیگر
از برای نماز ظهر و عصر و جمع کردن مابین هر دو نماز و غسلی دیگر از برای
نماز شام و خفتن و جمع کردن مابین هر دو و هرگاه جمع مابین دو نماز
نکنند و هر یک نماز را با غسلی علاحده کنند جایز است لکن اولی
احوط است و هرگاه زن صاحب استحاضه این اعمال را بکند حکم

طاهر دارد و نماز و روزه و طواف خانهٔ کعبه او صحیح است و دخول
مسجد و کردن سجده و خواندن را میتواند و هر گاه مستحاضه اعمال
واجب خود را بکند جایز است بر شوهرش که با او جماع کند بنابر
این که جایز نباشد جماع با او پس موقوف است جواز جماع بر اینکه
جمیع آنچه بر او واجب است از اعمال بعمل آورده باشد و هر گاه
خود مستحاضه بگوید اعمال را بعمل آوردم لازم است بر من که اعتماد بر او جایز است
و گفته مستحاضه که غسل بر او واجب است صحیح نیست روزهٔ او در رمضان او
بدون غسلهایی که بر او واجب است بجهت صحت روزهٔ او پس و این احوط
است **فصل** در بیان نفاس است و آن خونی است که در وقت
ولادت با طفل یا بعد از ولادت بیرون آید و هر چه پیش از ولادت
بیرون آید نفاس نیست و اگر زن بزاید و خون نه بیند او را نفاس نیست
و غسل بر او واجب نیست و اقل نفاس را حدی نیست بلکه ممکن
است که یک لحظه باشد و در اکثر آن خلاف است اظهر آن
است که صاحب عادت حیض حساب میکند هر گاه از ده روز
تجاوز نکند و باقی را عمل استحاضه میکند و مبتدئه و مضطربه ده روز

نفاس خود را بمقدار زمان عادت حیض

نفاس خو

بعد از نفاس غسل بر او واجب میکند هر گاه خون نفاس از ده روز بگذرد و بعد از ده عمل
استحاضه میکند و هر گاه در آن ده روز خون نه بیند باز بعد از ده بیاید از وقت زائیدن
همه خون از آن نفاس است و اگر دو طفل بزاید اول از برای طفل اول و دویم از جهت طفل دویم و
همچنین است با فاصله بخیر بزاید و بعد از نفاس طفل آخر باید غسل نفاس
کند و احکام نفاس مثل احکام حایض است از حرام بودن نماز و روزه
و طواف و سایر آنها از مکروهات و مستحبات که مذکور شده و غسل او
مثل غسل حایض است و واجب است و خوش است غسل نفاس مثل حایض
و نمازی که ایام نفاس قضا شده ندارد روزه آن قضا دارد و مثل حایض **فصل**
در مس میت است بدانکه واجب میشود غسل بر کسی که جزوی از اجزاء بدن
خود با آنکه حیات در او نیست رسانیده باشد بجزوی از اجزای بدن انسانی که جدا شده
بعد از مردن آن بعد از سرد شده باشد و هر گاه حرارت میت باقی
باشد مس کند یا بعد از غسل دادن مس کند غسل بر او واجب نمیشود و هر گاه پاره جدا
شده باشد از انسان زنده یا مرده که در آن پاره استخوان در کار باشد
و آن پاره را مس کند احوط و اظهر آن است که غسل واجب میشود و هر گاه
بر کسی غسل مس میت واجب شده باشد احوط بلکه اظهر آن است

که غسل نکند نماز نمیتواند کرد و همچنین است طواف و مس خط قرآن
و اما روزه نیز موقوف است صحت آن بر این غسل یا موقوف
نیست احوط اول است و دویم خالی از قوت نیست **فصل**
در احکام میت از غسل دادن و کفن کردن و غیر اینها بدانکه واجب
است پوشانیدن عورت میت را در وقت غسل دادن
باید ازاله نجاست از بدن میت بکند و او را سه غسل دهند
اول با آب سدر و بعد از آن با آب کافور و بعد از آن با آب
خالص و احوط آن است که یکی آب میریزد و یکی میت را
میگرداند هر دو نیت کنند و بعد از آن سر میت را بشوید و بعد از
آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را و بعضی
از غسل میت را وضو دهند و احوط آن است که با همان غسل
ترتیبی دهند و هر گاه در تمامی یک مرتبه فرو بردن او را در آب
کثیر یا جاری نیز غسل دهند جایز است و اول احوط است و هر گاه
از میت نجاستی بیرون آید بعد از غسل دادن و کفن کردن
او واجب است ازاله آن نجاست و اعاده غسل واجب نیست

خواه آن

خواه آن نجاست از مخرج او بیرون آید یا از محل دیگر و هر گاه نجاست
در اثنای غسل هم بیرون آید همین حکم دارد و از سر گرفتن غسل واجب
نیست و اعادهٔ وضو هم واجب نیست **فصل** در احکام
شهید که در معرکه جهاد کشته شده باشد و او را مسلمانان زنده در نیابند
او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند و هر گاه جنب باشد غسل نباید داد و فرق
نیست میان کبیر و صغیر و واجب است آنکه بر او نماز بکنند و دفن
کنند و ظاهر این است که شهید که در معرکه نایب خاص امام یا نایب
خاص ایشان شهید شود حکم شهید در معرکه امام را دارد و اما کسیکه کشته شود
در معرکه کفار که هجوم آورده باشند بر بلاد مسلمین و غرض ایشان کشتن
مسلمانان و گرفتن بلاد ایشان باشد و از جهت دفع ایشان مسلمین مقاتله
کنند با کفار یا کشته مسلمین در این معرکه حکم او حکم شهید است که
پیش روی امام است و غسل و کفن کردن ساقط است یا باید او را
کفن کرد و غسل داد مانند سایر اموات اقرب اول است و این
حکم مختص اثنی عشری است و کسیکه قصد وجه الله کرده باشد و در دنیا الا که
قصد او وجه الله نباشد بلکه حکام دنیا در نظر او باشد و در این اشکال است

و باید قصد فی سبیل الله بر او صدق کند و در صورت اشتباه که قصد
او معلوم نباشد قریب آن است که عمل کنیم بر انتفاء وجوب آنکه
و قصد قربت با غسل و کفن کردن ساقط باشد و فرقی نیست
در نصوص است در مقتول آنکه مرد باشد یا زن یا خنثی یا طفل یا بزرگ
و هر گاه مخالفان بر شیعه از هجوم کنند و بر سر جای ایشان بیایند
و قصد ایشان تسلط بر ایشان و قتل نفوس و اسیر کردن زنان و اولاد
و تلف اموال مسلمانان باشد پس اشکالی در جواز مقاتله با ایشان نیست و هم
چنانچه دفاع از کفار واجب است الا هر گاه زن بمیرد الکفن بر شوهر او
است و الا باقی اخراجات او را احوط آن است که از وی متکفل
شود و از مال خود بدهد هر چند اقوی عدم وجوب است بر زوج
و حرام است نبش قبر و ظاهر این است که فرقی نیست ما بین
مؤمنان و غیر ایشان هر چند کافر حربی باشد همچنین فرق نیست ما بین
قبر صغیر و کبیر و مرد و زن و آزاد و بنده و معتبر آن است که نبش
قبر بر آن صدق کنند پس آنچه در عرف او را نبش قبر نگویند حرام نیست
و مستحب است [illegible] باشد و برای او کنده

باشند و هر وقت میتی اتفاق افتد در سرداب را باز کنند و میت
را در آن سرداب گذارند این قسم را در عرف نبش نمی‌گویند و
حرام نیست و مستحب است نقل کردن میت را بسوی مشاهد مشرفه
از بلاد بعیده و قریبه و فرقی نیست ما بین صغیر و کبیر و آزاد و بنده
و عادل و فاسق در نقل بسوی مشاهد مشرفه و مستحب است که هر گاه در بلادی
مقبره باشد که علما و زهاد و صلحا دفن شده باشند میت را در آنجا برده
دفن کنند لیکن بشرط آنکه از جهت بسیاری مسافت هتک حرمت میت
نشود و جایز نیست میت را بعد از دفن نقل کردن هر چند بسوی مشاهد
مشرفه باشد و هر چند میت در حیات خود وصیت کرده باشد به نقل
کردن او را بسوی مشاهد مشرفه و تصریح کرده اند جمعی از علمای کرام بآنکه
هر گاه میت را در زمین غصبی یا زمینی مشترک بی‌اذن از شریک
دفن کرده باشند جایز است از برای مالک بیرون آوردن آن میت
اگر چه مستلزم هتک حرمت میت بوده باشد و جایز است نبش قبر هر گاه
اتفاق افتد که مدت بگذرد که استخوانهای میت همه خاک شده باشد
و زمینها و هواهای ولایتها در رطوبت تفاوت دارند و اقوی

است و ظن غالب در این کافی است و همچنین نبش نمایند هر گاه کفن
او دزدیده شده باشد و واجب است دفن او **فصل** در تیمم و احکام
آن است بدانکه تیمم بر دو قسم است واجب است و سنت اما
تیمم واجب از برای هر چیز واجب است که منوط بطهارت
باشد و وضو و غسل از برای او ممکن نباشد یا بجهت نبودن آب یا بجهت عذر
که مانع است او را از استعمال آب و واجب است تیمم از برای
کسیکه محتلم شده باشد در مسجد الحرام و یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه بیرون
آمدن از مسجد و گاهی واجب می‌گردد بنذر و عهد کردن و قسم خوردن و اشکالی
نیست در جایز بودن تیمم بخاک خالص و در جواز آن بغیر خاک از اجزای
زمین از آنچه گویند مثل سنگ خلاف کرده اند و جایز بودن ما بین
خاک و غیر آنچه را زمین گویند خالی از قوت نیست لیکن احوط
آن است قول اول است و جایز نیست تیمم بمعادن و آرد و
سدر و مس و زرنیخ و خاکستر و نمک و اشنان و ... و لاکن بیش از خاک
یک و اینکه جواز تیمم بر اشجار نیست و احوط ترک است و
مکروه است تیمم بر زمین شوره زار و بر ریگ روان و جایز است

به تیمم بغباری که جمع کرده باشد از جامه و زین و پالان است و مانند
آن بشرط آنکه خاک و سنگ یافت نشود و جایز نیست تیمم بر خاک غصبی
و خاک نجس و هر گاه خاک و سنگ و غبار نباشد جایز است تیمم بر گل
پس هر گاه هیچ چیز نیابد بغیر از برف پس اگر ممکن باشد
که بتواند برف را آب کند و شستن ممکن باشد آن آب واجب است بر او
وضو یا غسل و الا تیمم می‌کند ببرف و برف را مسح بر مواضع وضو یا غسل
بکشد بالجمله نیست وضو و غسل و نماز را ادا کند و بعد از آنکه عذر برطرف
شود آن نماز را قضا کند و هر گاه کسی عمدا خود را جنب کند با آنکه میدانسته
که او را استعمال آب ممکن نیست از جهت خوف ضرر و تلف بعضی گفته اند
لهذا تیمم کند و نماز کند جایز است و بعضی گفته اند تیمم از برای او
جایز نیست بلکه واجب است غسل کند هر چند ضرر او فراوان داشته
باشد و اقوی اول است و بعضی گفته اند هر گاه تیمم کند و نماز بگذارد اعاده
بر او واجب است و احوط اعاده آن نماز است و هر گاه آب
نداشته باشد واجب است بر او طلب کردن آب از هر سمتی در
زمینی ناهموار مقدار یک تیر پرتاب و اگر زمین هموار است

و تیر بیرتاب و کسیکه کوتاهی در طلب آب بکند و تیمم بکند و نماز بگذارد
روا نگرد و در وسعت وقت است تیمم و نماز را بگوید احوط اعاده است
و هر چیز می شکند وضو و غسل را همه هم می شکنند تیمم را و و یافت شدن آب
نیز می شکند تیمم را و خلافی نیست در اینکه تیمم پیش از داخل شدن وقت
جایز نیست و در تنگی وقت جایز است و اقوی صحت تیمم است و
در وسعت وقت هر گاه علم داشته باشد که عذر او برطرف نمی شود
تا آخر وقت و تحصیل قوی است و اینکه مظنه اسم کافی باشد و هر
گاه علم داشته باشد به برطرف شدن عذر او در وقت یا مظنه
باشد پس در صحت تیمم در وسعت وقت اشکال است و احوط
در این صورت تاخیر تیمم است تا آخر وقت هر چند صحت تیمم
در وسعت وقت مطلقا خالی از قوت نیست پس سنت است
تیمم را تاخیر کند تا آخر وقت و هر گاه تیمم در آخر وقت کرد و
و نماز کرد و وقت نماز دیگر داخل شود لغو نماز بهمان تیمم
نماز دیگر را هم در اول وقت می تواند کرد و جمعی گفته اند که هر گاه
نماز قضا بر کسی باشد هر اوقات برای او صلاحیت تیمم دارد

و بجای

غیر آنچه اینجا نماز آیات یا نماز عیدین یا نماز نذر بر او واجب باشد الا در عقد
زدن دست بر زمین در تیمم بقصد نیت اینکه یک ضرب واجب است در جمیع
تیمم مطلق خواه بدل از وضو باشد خواه بدل از غسل و بعضی گفته اند دو ضرب
واجب است و احوط آن است که هر تیمم بدل از وضو هم بدل از غسل که
تیمم کنند یا یک ضرب و یا دو ضرب الا در یک ضرب دستها را بر زمین می زند
و پیشانی را مسح می کند و پشت دستها را و در دو ضرب یک ضرب پیشانی
را مسح میکند فصل در اقسام آبهاست و احکام آنها بدانکه آب
بر دو قسم است آب مطلق است و آب مضاف و آب مطلق آن
است که اسم آب بر آن صدق کند و نتوان گفت آب نیست الا آب
مضاف پس هر چه بر آن آب گفته شود و توان گفت آب نیست آن مضا
ف است الا آب مطلق پاک است و پاک کننده بحسب خلقت و هر گاه آن
آب چشمه باشد از زمین بیرون می آید پس هر گاه ملاقی نجاست او را
تغییر بدهد بر رنگ خود یا بوی خود یا طعم خود در همه این صورت نجس نیست
و الا پاک است هر چند کمتر از کر باشد و آب ایستاده و جاری نباشد
و از زمین بیرون نیاید هر گاه بقدر کر باشد بملاقات نجاست نجس

نمی شود مطلق خواه در ظرفها باشد و خواه در حوضها و الا مقدار
کر بوزن بحساب من تبریزی یکصد و سی و هشت من و نیم تبریزی است به
و هر منی تبریز ششصد مثقال صیرفی است و بسط خوبی در نهایت دقت
در اصل کتاب داده لهذا این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد هر کس
خواهد رجوع کند به اصل کتاب و الا در مساحت آن است که هر یک
از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم بوده باشد چون در یکدیگر ضرب
کنیم مجموع چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است و هر گاه آب مستقر
کم باشد کمتر از کر است و آن را آب قلیل می نامند پس بمجرد ملاقات
نجاست نجس می شود و فرقی در کم و زیادی آن نجاست نیست و الا آب
مضاف پاک است فی نفسه بشرط آنکه اصلش پاک باشد و کثیر و قلیل
آن بمجرد ملاقات نجاست نجس می شود و جایز نیست ازاله نجاست بآب
مضاف مطلقا پاک نخواهد شد نه در حال اختیار و نه در حال
اضطرار و هر گاه آب مضاف بقدری داخل آب مطلق شود که صدق
آب مطلق را از او برطرف نکند جایز است بآن طهارت گرفتن
از حدث و خبث مطلقا هر چند بجهت آن تغییری داده باشد و هر گاه

آب کر

کسی آب کر داشته باشد که طهارت او را کافی نباشد و با او هم آب مضاف
باشد واجب است و از آب مضاف هم قدری در داخل کند تا آب مطلق
که طهارت او را کافی باشد بشرط اینکه او را از اطلاق بیرون نبرد
و بعضی در این صورت گفته اند واجب است تیمم و احوط جمع است الا آب
سؤر یعنی نیم خورده حیوان حرام گوشت پاک است مگر نیم خورده سگ و خو
ک و کافر و هر گاه ظرف آب پاک با ظرف آب نجس مشتبه شود و نداند
نیم پاک و نجس کدام است اجتناب از هر دو واجب است و باید تیمم
کند و هر گاه این دو آب را بریزد و احوط است و همچنین است آب مشتبه
بغصب پس واجب است اجتناب از هر دو و هر گاه مشتبه شود آب
مطلق به آب مضاف واجب است و هر یک از اینها طهارت
کند بجا آورد و هر گاه بریزد یا از دست دهد یکی از دو آب پس جمع کردن میان وضو
و تیمم خالی از قوت نیست و هر آبی که حکم شود بنجاست شرعا جایز نیست
استعمال آن را در طهارت مطلقا و آشامیدن آن بغیر ضرورت جایز نیست
و هر گاه مظنه بنجاست آبی بهم رسد اجتناب نماید لکن بحکم قول لغو بیاشامد
و طهارت از خبث و حدث بآن آب جایز است و آب

استنجای مخرج طبیعی از بول و غایط پاک است و از مخرج غیر طبیعی هر چند احتیاط
بآب است شرط است که از مخرج بول و غایط نجاست دیگر نیاید و شرط
است در عدم اجتناب از آب استنجا چند چیز اول رنگ
و طعم و بوی آن متغیر نشده باشد بنجاست دوم آنکه استنجا از آن می‌کند سیم
آنکه علاوه استنجا بر نجاست دیگر از خارج نرسد چهارم آنکه اجزای نجاست
در آب غسل که ظاهر نباشد پس طاهر است و رفع حدث نمی‌کند و احوط
آن است که رفع حدث بآن نکنند و جایز است آشامیدن آن و استعمال
کردن آن مثل استعمال کردن آبهای دیگر و هرگاه متنجس بر آب کثیر
غالب شود و یکی از اوصاف ثلاثه او را مثل رنگ یا بو یا طعم
آن را تغییر دهد اقرب عدم نجاست است و احوط اجتناب
است مثلا آب رودخانه یا بعضی سنگ قدری خون در او ریخته و
او متنجس شده و بعد از آن این آب را ریخت در آب کثیری
که کر بوده که را تغییر داد بآنکه رنگ او را دیگر گرداند اما آب
چاه نجس می‌شود بغالب شدن عین نجاست بر او و تغییر دادن
یکی از اوصاف ثلاثه او را که رنگ یا بو یا طعم آن باشد بنجاست

در نجاسات و احکام آنهاست بدانکه شراب نجس است و عرق
شتر جلال یعنی نجاست خوار نجس است و احوط اجتناب از عرق جمیع حیوانات
است که نجاست خوار شده باشند و بول و غایط از هر حیوان
حرام گوشت که نفس سائله داشته باشد یعنی هرگاه رگ از او را ببرند خون
جهنده بر آید نجس است و الا منی و خون و مردار هر یک از حیوانها که باشد
و خون جهنده داشته باشد از حلال گوشت و حرام گوشت نجس است
و الا آنهائی که خون جهنده ندارند مانند مار و ماهی و عقرب و کیک و شپش
همه پاکند چه مرده و چه زنده چه تمامی اجزای آنها و چه بعضی و از جمله نجاسات
سگ و خوک و کافر است با تمامی اجزای آنها الا پشم و مو و کرک
و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم و پنیر مایه هر یک از اینها از مردار
پاکست اما پاک شدن بدن و جامه از نجاست بول در آب قلیل
که کمتر از کر باشد بدو بار شستن می‌شود و در جامه بعد از هر شستن فشردن آن
و غسل که بیرون آید ضرور است و در بدن بعد از زوال عین آب
بر آن ریختن که جاری می‌شود کافی است و در شستن ظروف در آب
قلیل آن است که سه مرتبه آب در آن جاری کند که موضع نجس را فرو

گیرد و آن آب را بریزد و هرگاه سگ زبان خود را در آب ظرفی زند آن
ظرف را سه مرتبه باید شستن مرتبه اول بخاک و دو مرتبه دیگر بآب
و هرگاه خوک زبان خود را در آب ظرفی زند هفت مرتبه باید شستن
بآب و موش در ظرفی بمیرد سه مرتبه شستن او احوط است و فرقی
در میان بول و غایط صغیر و کبیر انسان نیست در نجاست
و هر چیزی که از مخرج بیرون آید غیر از بول و غایط و منی و خون
پاک است و چرک و آب زرد و رشک که از زخم بیرون آید هرگاه
مخلوط بخون نباشد پاک است و میت انسان نجس است و در نجاست
آب انگور هرگاه بجوش آید که بالایش پایین رود و پایین آن بالا
رود و اشتداد بهم رساند یعنی غلیظ شود نجس است و آب مویز و کشمش
و خرما و حرارت غلیان و اشتداد نجس نیست و بعضی نجس دانسته‌اند
و احوط نجس بودن است اما چنانچه نجاستی غیر از خون در جامه و بدن
لازم باشد برطرف کردن آن از برای نماز و طواف و هر چه مشروط
است بطهارت واجب است هر چند کمتر از درهم باشد و خون
قروح و جروح و خون غیر حیض در بدن یا رخت باشد کمتر از درهم

عفو است و هرگاه از برای کسیکه میخواهد نماز کند دو جامه باشد یکی نجس
و یکی پاک و بهم مشتبه شده باشد مشهور آن است که نماز را در هر یک
از دو جامه بکند و کسیکه بول و غایط را فراموش کند که بشوید و نماز کند
و بعضی گفته‌اند واجب است اعاده آن نماز هم در وقت و هم
در خارج وقت مطلقا و خالی از قوتی نیست با اینکه آن احوط است
و هرگاه جامه را بالجمله فشردن در تطهیر آن ضرور است در آب قلیل
و در آب کثیر فشردن آن واجب نیست فصل در نماز
است و نیت و شکی در اینکه نماز افضل عبادات است چنانچه حضرت
فرموده‌اند که من ندیده‌ام چیزی را بعد از معرفت الله افضل از نماز و از
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که مسلم هرگاه ترک کند نماز فریضه را عمداً یا
سهل انگاری کند در اول وقت و تاخیر کند و کاهلی کند تا آنکه نماز او فوت
شود با کافر فرقی ندارد و نماز [illegible] مثل عمود خیمه است و هرگاه ستون
خیمه برقرار باشد سرایش خیمه و طنابها و میخهای او فایده می‌دهند
و هرگاه ستون بشکند هیچیک از آنها فایده نمی‌دهند و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده‌اند که بهترین اعمال بسوی خدا نماز است و احادیث

در فضیلت نماز بسیار است و اول چیزی که از عمل بنی آدم نظر کرده
می شود نماز است هرگاه صحیح باشد باقی اعمالش ملاحظه می کنند
و اگر صحیح نباشد در باقی اعمالش نظر کرده نمی شود و نمازیکه مطلوب
شارع است بر دو قسم است واجب و سنت اما نمازهای واجب
نمازهای یومیه است و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز طواف و نماز میت
و نماز آیات و نماز احتیاط و نمازی که بنذر و شبه نذر از عهد و قسم
ایشان بر خود واجب کنند اما نمازهای یومیه که نماز شبانه روز است پنج
نماز است نماز صبح و آن دو رکعت است و نماز مغرب سه رکعت است
چهار و ظهر و عصر در حضر و نماز ظهر و عصر و عشا هر یک از اینها چهار رکعت اند
در حضر و دو رکعت اند در سفر پس واجب در حضر از نماز شبانه روز هفده
رکعت است و واجب در سفر یازده رکعت است اما تعقیب شده در نماز
وسطی و قول باینکه صلوة وسطی نماز ظهر است نهایت قوت دارد
و مستحب است در هر شبانه روزی در حضر سی و چهار رکعت نماز و اینها نوافل شبانه
روزند اما نافله ظهر هشت رکعت است پیش از ظهر و نافله عصر هشت رکعت
است پیش از عصر و نافله مغرب چهار رکعت است بعد از نماز مغرب

و نافله

و نافله عشا دو رکعت است بعد از عشا و آن را نشسته می کنند و محسوب آن
است که نشسته از برای آورند و نماز شب یازده رکعت است هشت رکعت
آن نماز شب است و دو رکعت آن نماز شفع است پیش از نماز صبح و در نماز
شب فضیلت بسیار و ثواب عظیم است کو ارد باغ از برای کسی که
توفیق نماز شب را یافته لذا سعی باید کرد و هر که ابتدا بجد و در
قیامت دارد و پس باید شب ها با نماز ... بیاید و نوافل را ایستاده
بکنند با قدرت و اگر نشسته هم بکنند خوب است و نافلهای دیگر هست
از قبیل نماز جعفر یا در چاشت روز جمعه و نماز غفیله و نماز وصیت و در این
شام و خفتن و ساقط می شود در سفر نافله ظهر و عصر و نافله عشا اما شرط
است در واجب شدن نماز بر انسان که بالغ شده باشد و عاقل باشد
هرگاه نابالغ در اثنای نماز بالغ شود از سر می گیرد نماز را اگر قدر وقت یک
رکعت نماز از آن وقت باقی باشد اما وقت نماز شب بعد از نصف
شب است و هر چند به صبح نزدیکتر باشد بهتر است و دیگر جایز است
اینکه قضا کند نمازهای دیگر را که از او فوت شده در هر وقت مادامیکه
وقت فریضه حاضره تنگ نشده باشد که در اینصورت واجب است

و یک رکعت آن نماز وتر است و نافله صبح دو رکعت است

که اول فریضه حاضره را بجا آورد و اگر در اثنای نماز قضا معلوم شود تنگی
وقت نماز حاضره اگر محل عدول باقی باشد عدول می کند بنماز حاضره
و اگر محل عدول باقی نمانده قطع می کند قضا را و نماز حاضره را می کند
مثل اینکه نماز قضای عشا را می کند و وقت نماز صبح تنگ شده و هرگاه
داخل در رکوع رکعت چهارم شده و وقت عدول فوت شده باید قطع
کند قضا را و نماز صبح ادا را بکند و واجب است که تمام نماز را در وقت
آن بکنند پس جایز نیست نماز واجب را پیش از وقت کردن اگر چه تکبیرة الاحرام
را پیش از دخول وقت گفته و باقی نماز در وقت کرده باشد هرگاه
عمداً یا جهلاً بکند باطل است و هرگاه عمداً تأخیر کند نماز را که بعض
از نماز را خارج وقت بجا آورده مشهور معصیت کرده لیکن اگر یک
رکعت را در وقت بجا آورده نمازش صحیح است و اداست و هرگاه
نماز کند و اعتقادش این باشد که وقت داخل شده و بعد ظاهر
شود که تمام نماز در خارج وقت شده باطل است و همچنین است
در فراموشی مراعات وقت بلکه اگر وقت در اثنای نماز او
داخل شود هم باطل است و هرگاه فراموشی کند ملاحظه وقت را

و نماز را

یا نماز کند و تمام نماز در وقت اتفاق افتاده باشد اقرب صحت است
و هرگاه بمظنه دخول وقت تمام نماز را پیش از داخل شدن وقت
بجا آورد و خلاف آن معلوم شود باطل است پس اگر تمام نماز در وقت
اتفاق افتاده پس اگر مظنه معتبر باشد و ممکن نباشد علم بهم رسانیدن
بدخول وقت در اینصورت صحیح است و هرگاه آن مظنه شرعاً معتبر
نبوده و با وجود ممکن بودن تحصیل علم بظن عمل کرده در اینصورت صحت نماز
مشکل است و مراعات احتیاط بهتر است و هرگاه بمظنه دخول وقت
نماز کند و ظاهر شود که جمیع آن نماز یا بعض اجزای آن پیش از وقت واقع
شده پس باید آن نماز را اعاده کند و اگر نکرده باشد قضای آن در خارج
وقت واجب است و اگر در اثنای نماز ظاهر شود که پیش از وقت داخل
نماز شده قطع می کند و هرگاه بتواند کسی تحصیل علم بدخول وقت
نماید واجب است بر او تحصیل علم و اکتفا بظن جایز نیست در اینصورت
مگر آنکه راه علم منحصر باشد باینکه مدتی طولانی مکث کند تا یقین بدخول وقت
بهم رساند پس در اینصورت اقرب آن است که بمظنه جایز است لیکن
احتیاط این است که صبر کند تا یقین حاصل شود و هرگاه بجهت تأخیر یا ضرری

یا مرجحی میسر است جایز است او را عمل کردن بمظنه و هرگاه مظنه او بد
خول وقت قوی باشد یا قریب بعلم باشد در صورت ممکن نبود
ن علم اشکالی در عمل بان نیست و هرگاه مطلق ظن هم حاصل باشد اقرب
این است که کافی باشد در عمل و باذان مؤذن ثقه دخول وقت را
نشناسد جایز نیست که اکتفا بان کند و اگر کسیکه کور باشد یا در موضع
تاریک محبوس باشد یا عامی محض باشد هرگاه ممکن باشد ایشان
را علم تقلید ایشان بغیر جایز نیست و هرگاه علم ممکن نباشد و مظنه
از برای ایشان از غیر تقلید نباشد جایز است و گفته اند بعضی که شنا
ختن وقت بر مردم واجب است فصل در لباس نماز گذار
است واجب است که بر نماز گذار که عورت خود را بپوشاند
هرگاه ممکن باشد پوشیدن قبل و دبر بر او واجب است که و اگر
و تعمدا مقعد باشد نماز شی باطل است هر چند در خانه خلوت
و تاریک باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل بمسئله هرگاه فراموش
کرده نماز گذارده باشد احتیاط اعاده کند در وقت و قضا کند در
خارج وقت و هرگاه در اثنای نماز با خبر شود عورتش نمایان شود در حال

و اگر عمدا [illegible] عورت [illegible]

باید آن

باید آن را بپوشاند و اگر ستر ممکن نباشد نماز را قطع کند در وسعت وقت
و هرگاه وقت تنگ باشد بنشیند و نماز را باشاره تمام کند و هرگاه بعد از
فراغ از نماز علم بهم رساند که عورت او مکشوف بوده تا بحال نماز لهذا آن نماز
را اعاده کند در وقت و قضا در خارج وقت و هرگاه در اثنای نماز علم
بهم رساند که عورت او مکشوف بوده در بعضی از نماز او مکشوف العورت فکر
فورا ستر عورت کند و نماز را تمام کند و اعاده کند و هرگاه ستر ممکن نباشد
قطع کند و اگر زن پس باید تمام بدن خود را بپوشاند و الا صورت و دستها
از بند و پاها از ساق تا انگشتان و باید موهای خود را نیز بپوشاند مگر آنکه
دختر غیر بالغ یا کنیز قنه باشد که ایشان سر برهنه می توانند نماز کنند و جایز نیست
نماز در پوست میته هر چند از حیوان حلال گوشت باشد هر چند دباغی شده
باشد هر چند بقدری باشد که ستر عورت بان نشود و با جمیع [illegible]
در نماز هم جایز نیست و نماز باطل است و هرگاه سهوا با آن نماز کند و جاهل
و مسئله باشد در حال نماز نماز او باطل نیست مگر آنکه لباس او باشد و نجس باشد
یا غیر ماکول اللحم باشد و در این صورت اعاده در وقت و قضا در خارج
وقت میکند و هرگاه آن پوست میته باشد که صاحب نفس سائله نباشد

۷۱

یعنی خون جهنده نداشته باشد از قبیل پوست مار و عقرب و ماهی اقرب
آن است که میته آنها نماز صحیح است و در پشم و مو و کرک حیوان ماکول
اللحم نماز جایز است اگرچه از میته آن باشد بشرط آنکه میته جدا کنند یا بتراشند
کنند که موضع متصل بپوست را بشویند یا قطع کنند و هرگاه شک کند در اینکه
پوست ماکول اللحم آن میته است یا او را ذبح شرعی کرده اند نماز با آن اشکال
دارد مگر آنکه از دست مسلم بگیرد یا در بلاد مسلمانان که خریده شود و اگر مسلم
مذکور بگوید که ذبح شرعی نشده حکم به نجاست آن است و نماز در آن
جایز نیست و از کافر خریدن جلود جایز نیست مگر آنکه علم بهم رساند باینکه پوست
را کافر از مسلمان گرفته است اقرب طهارت است و هرگاه ببینیم یا بدا
نیم که مسلمان از کافر گرفته اقرب جواز است در آن و هرگاه پوست
افتاده باشد در بلاد اسلام یا کفر این پوست حکم میته دارد و احوط آن است
که هرگاه در بلاد مسلمانان افتاده باشد و مظنه هم باشد که از مسلمان است از او
اجتناب کند و پوست حیوان غیر ماکول اللحم که غیر خز و سنجاب باشد نماز
جایز نیست در جلد سمور و فنک و سباع و روباه و شغال نماز جایز نیست هر چند
به تزکیه پاک باشد و پشم و کرک و موی آنها بلکه بقیه اجزای آنها از گوشت

و گوشت

و گوشت و پا و غیر آنها همین حکم را دارد و هرگاه لباسی ساخته باشند از
اجزای غیر ماکول اللحم اگرچه ساتر عورت نباشد مانند کلاه و جوراب نماز
جایز نیست در آنها و هرگاه اجزای غیر ماکول اقرب آن است که نماز او صحیح
و احوط ترک است مثل موئی که بر رخت بچسبد و هم چنین سایر اجزای
حیوانهای حرام گوشت و عاج هرگاه بنا بر احتیاط که داریم نماز جایز است
و با موی انسان مثل شیر پستان زنها و غیره نماز صحیح است و الا نماز کردن با موم
و عسل و مروارید و صدف جایز است و بر روی پوست و مو و پشم و کرک
حرام گوشت نماز کنند نماز او صحیح است و هرگاه فروشنده پوست که در دست
او است بگوید که این ماکول اللحم است بقول او عمل می توان کرد و هرگاه عمدا
یا جهلا یا سهوا در پوست غیر ماکول اللحم نماز کند نماز شی باطل است و هرگاه
از جهت تقلید باشد که سرها در پوست غیر ماکول اللحم نماز کنند و یا در پشم آن
یا کرک و موی آن معتقد صحت است و هرگاه حیوان غیر ماکول اللحم را ذبح
شرعی نمایند پوست آن پاک است و استعمال آن جایز است و هم چنین است
حکم مو و کرک و گوشت و استخوان و بقیه اجزای آنها لیکن لباسی آنها که ساتر عو
رت است نماز نمیتوان کرد و هرگاه لباسی غیر ساتر مانند کلاه و جوراب و بند زیر

اللحم همراه کسی باشد در حال نماز و جزو لباس نباشد شرح

بلکه سایر اجزای انسان

جامه باشد اقرب آن است که نماز در آن هم جایز نباشد و هم چنین است
پوست خز هرگاه تزکیه شده باشد نماز در او جایز است و تزکیهٔ آن آن است
که آن را از آب زنده بیرون آورده باشند و تفسیر کرده‌اند خز را در
اکثر عبارات باینکه چهارپایی است که جدا کرده چون شود از آب و بمیرد
هرگاه از آب جدا شود و بعضی گمان کرده‌اند اینکه آن سگ آبی است
و اختلاف کرده‌اند اصحاب در جواز نماز در پوست سنجاب بعضی تجویز
کرده‌اند و بعضی منع کرده‌اند و اقرب و احوط منع است و اگر کسی [illegible]
جلد شی میباشد و بنا بر مختار حکم سنجاب مثل حکم سباع است و حکام تصریح
کرده‌اند که شرط است در او تذکیه و گفته‌اند که او حیوانی است بقدر
موش دشتی بزرگتر از موشهای خانگی است پوست آن نرم است
و اغنیا اکثر اوقات او را می‌پوشند و لباسهای پر حیله است و هرگاه [illegible] زا به بیند
بدرختهای بسیار جهند بالا میروند و بهترین پوستهای او کبود است
و جایز نیست برای مردان پوشیدن حریر محض مگر در حال جنگ و حال
ضرورت و در غیر این دو حال حرام است پوشیدن و نماز مردان در آن
باطل است خواه لباس ساتر عورت باشد یا نباشد مثل بند زیر جامه

و عرقچین و کلاه

و عرقچین و کلاه و جاهایی مشکوک و بطلان نماز ظاهر است و هرگاه سهواً از
روی فراموشی در جامهٔ حریر نماز کند یا جاهل باشد باینکه او حریر است
و بجنین جاهل باشد که از حریر نیست باطل نماز کند بعد معلوم شود که حریر است قرب
بطلان است و هرگاه شک داشته باشد در حریر بودن جامه نماز کردن
در آن مشکل است و بعضی رفته‌اند که جایز نیست نماز در حریر محض از
برای زنان و این احوط است و الا با حفظ و شک حریر در حال نماز [illegible]
نباشد باطل نیست و در سنجاف لباس که نماز میکنند هرگاه حریر محض
باشد معتمد جواز است و محتمد از سنجاف بقدر چهار انگشت بهم چسبیده
مستوی الخلقه است و این احوط است هر چند احوط عدم آن است و جایز
است فرش کردن حریر از برای نشستن و لحاف کردن و خوابیدن
و نشستن بر روی آن و هرگاه حریر را با چیز دیگر مخلوط بافته باشند که در
عرف حریر محض نگویند پوشیدن و نماز کردن جایز است مردان را
و هرگاه ابره و آستر غیر حریر را جامه کنند و حریر در میان آنها گذارند که
نمایان نباشد در این اشکال است و احوط ترک آن است چه در نماز و
غیر نماز و هرگاه مردان با لباس طلا که ساتر عورت باشد یا ساتر عورت نباشد

یا جامه باشد نماز کنند آن نماز باطل است و همچنین است با انگشتر طلا هرگاه
در دست کرده باشند یا گوشوارهٔ طلا در گوش کرده باشند باطل است و الا
هرگاه طلا را با خود داشته باشند در حال نماز و نپوشیده باشند ظاهراً
صحت نماز است بنابراین اشرفی همراه او باشد یا شمشیر با غلاف طلا جایز
است نماز با آنها پس جایز است نماز در جامه که در او علمهای طلا باشد و هر
گاه جامه از طلا و غیر طلا بافته باشند از چیزهایی که نماز در آن صحیح است مثل پنبه
و ابریشم بافته باشند یا روی آن جامه را طلا کرده باشند اگر در عرف بگو
یند که این لباس را پوشیده طلا پوشیده حرام است و الا فلا و احوط
ترک است و هرگاه با طلا و ابریشم جامه را بافته باشند اقوی جایز نبودن
پوشیدن آن و بطلان نماز در آن و هرگاه سهواً در لباس طلا نماز کرده
باشد یا جاهل باشد بطلان [illegible] نماز در آن لباس را اقرب صحت نماز
است و همچنین که نماز در آن در لباس طلا باطل است پوشیدن آن لباس
طلا را هم حرام است هر چند انگشتر طلا باشد در دست لکن [illegible] حرام
است و هرگاه دستهٔ کارد و خنجر و غلاف شمشیر و سر نیزه و ما برابر آن
جوب طلا باشد اقرب جواز است و در حال ضرورت پوشیدن

طلا مطلق

طلا مطلق جایز است و اقرب جواز فرش طلا است و سوار شدن
بر زین طلا و مطلا و تکیه کردن بر طلا و آنچه بر او پوشیدن صدق نکند
لا جایز است زنان را پوشیدن طلا و نماز کردن و لا خنثی مشکل پس
احوط منع است [illegible] کند باطل است آن نماز و طواف و زیارت و آنچه
از عبادات است که مشروط به پوشیدن باشد عمداً باطل است در آن و در
لباس غصبی که ساتر عورت نباشد یا مغصوب همراه او باشد مثل آنکه
لباس باشد احوط ترک است و هرگاه تصرف در نمازها کرده مثل جوراب
در پا باشد یا دستمال که بر زخم دست بسته باشد اقرب بطلان نماز است
و هرگاه با جامهٔ غصبی نماز کند و نداند که غصبی است نماز او صحیح است
لیکن بر او واجب است که اجرة المثل بصاحبش بدهد یا راضی نماید و هر
گاه در اثنای نماز علم بغصبیت بهم رسد واجب است که او را بکند
و نماز را تمام کند اگر فعل منافی [illegible] نمازش باطل است مگر آنکه
وقت تنگ باشد باید جامهٔ غصبی را بکند هرگاه مکشوف العورة باشد
بنشیند و نماز را با ایما و اشاره در رکوع و سجود تمام کند و هرگاه
با علم بغصبیت بعد فراموشی کند و نماز کند نماز او صحیح است و اعاده

لا لباس غصبی که ساتر عورت
با علم دانسته باشد نماز

نماز بعمل نماید مثل آنکه صورت او
برهنه نماند یا فعل کثیر بعمل آید
و اگر فعل منافی [illegible]

نمیکند و هر گاه در اثنای نماز بجز اضطراری لابد مثل صلوات جمعه است یعنی البته
جائی که نمیکند از خوف و نماز را اتمام کند و هر گاه مالک داده اذن و بعد غائب
یا غیر غاصب شد که نماز در آن کند صحیح است و هر گاه کسی اذن و بعد
پوشیده آن جامه خود شود بدیگری جایز است نماز در آن و هر وقت
منع کند واجب است بکند جامه را از خوف هر گاه ممکن باشد ظاهر آن
است که در اثنای نماز منع کند پس هر گاه نماز را تمام کند بطلان قوی
باشد و مستحب است نماز در نعلین عربی الا جائی که نماز با آن میکنند و ساتر
عورت است نجس باشد بنجاستی که معفو نشده باشد در نماز عمداً
و در آن نماز کند باطل است خواه عالم بمسئله باشد یا جاهل و هر گاه سهواً
در جامه نجس نماز کند و بعد از نماز بخاطر آید چه در وقت و چه در
خارج وقت اعاده کند و هم چنین هر گاه در اثنای نماز بخاطر آید لابد
نماز را قطع کند و اعاده کند مگر آنکه وقت تنگ باشد احوط آن
است که آن نماز را تمام کند و اعاده کند و هر گاه ممکن باشد بدون
فعل کثیر جامه را بکند و نماز را تمام کند و اعاده کند و الا تمام کند
و اعاده کند الا کسیکه نداند که در جامه او نجاست است و بعد از نماز

مطلع شود

مطلع شود اعاده ضرور نیست و هر گاه در اثنای نماز مطلع شود بر نجاست جامه
و بداند که این نجاست پیش از شروع در نماز بوده نماز را قطع میکند
و اعاده میکند مگر آنکه وقت تنگ باشد و جامه را بکند بشرط
آنکه فعل کثیر بعمل نیاید و الا نماز را اتمام میکند و در هر دو صورت قضا
میکند آن نماز را احتیاطاً و هر گاه معلوم نباشد بر او که نجاست
پیش از نماز بوده یا در اثنای نماز نجس شده و یا علم بهم رساند که در اثنا
ی نماز نجس شده هر گاه ممکن باشد بدون فعل کثیر آن نجاست
را از خود دور کند و نماز را تمام کند و اعاده ضرور نیست و اگر ممکن نباشد
ازاله نجاست بدون فعل کثیر یا پشت بقبله کردن نماز را قطع کند
و ازاله کند و نماز را از سر گیرد و هر گاه وقت تنگ باشد بهمان حال
نماز را تمام کند احتیاطاً قضا کند و هر گاه بعد از فارغ شدن از نماز
نجاستی در لباس یا بدن خود ببیند و نداند که از پیش نماز بوده یا بعد از نماز
بهم رسیده او را چیزی نیست و الا جامه که ساتر عورت نباشد مثل
کلاه و عرقچین و جوراب پس نجس بودن اینها نماز جایز است بشرط آنکه
سرایت نکند و هر گاه نجاستی که سرایت میکند بخشک بود او در حال

نماز نماز او صحیح است هر چند آن نجاست در جامه باشد که ساتر
عورت باشد لیکن مکروه پوشیده باشد و هر گاه زن بتربیت طفل
کند و جامه غیر آن نداشته باشد کافی است او را شستن آن جامه در شبانه
روزی یکبار لیکن بهتر آنست که در آخر روز بشوید و نماز ظهر و عصر
و مغرب و عشا را بعد از شستن بجا آورد و سنت است عمامه آن را
تحت الحنک نماید در جمیع بلاد و هر چند عوام او را لباس شهرت
دانند و جنگ کردن و دادن فتوای از عادات است بزیر جامه و مکروه
است نماز در جامه سیاه رنگ و واجب است حریر نازک جامه بجهت
ستر عورت در نماز با امکان هر چند زیاده بر قیمت باشد و ساتر
عورت باید رنگ عورت را بپوشاند و حجم بعضی واجب دانسته اند
اقرب عدم وجوب است و هر گاه ستر عورت نداشته باشد
واجب است بعلف و برگ درخت و گل و ستر عورت
کند و الا بگل ستر عورت کند و هر گاه ممکن باشد بر دهد بلیاقت آب
گل آلود و گلهای ستر آب که می توانند و در وقت ستر عورت
کند بکند در رکوع و سجود احتیاط بجا آورد و هر گاه ستر باین طریق هم

ممکن نباشد

ممکن نباشد و ممکن باشد او را که خود را داخل گود نماید که کسی
عورت او را نه بیند و در آنجا نماز کند و رکوع و سجود را بجا آورد
اقوی آنست که واجب است پس هر گاه بهیچ وجه از آنچه
مذکور شد او را ممکن نشود ستر عورت و برهنه باشد واجب است
بر او اینکه ایستاده نماز کند اگر در مکان خلوت است و نظر کننده
در آنجا نیست و نشسته نماز کند اگر نظر کننده در آنجا باشد یا ایمن از
ناظر نباشد رکوع و سجود را بجا آورد ساختن باشاره میکند و در رکوع
سر را کمتر خم کند و در سجود بیشتر و هر گاه نشسته نماز کند نظر کننده
برطرف یا ناظر جمع کند بر خیزد و باقی نماز ایستاده بکند و هم چنین است
ایستاده که ناظر پیدا شود باید بنشیند و هر جا که رکوع و سجود باشاره
واجب شد هر گاه سهواً در رکوع یا سجود حقیقی را بجا آورد احتیاط
اعاده آن نماز است بعد از اتمام و هر گاه عمداً کند باطل است و هر
گاه علم داشته باشد که در وقت ساتر بهم خواهد رسید واجب است
تاخیر کند و هر گاه یقین دارد که تا آخر وقت ساتر نخواهد رسید نماز
در اول وقت میتواند کرد و با مظنه و شک تاخیر کند و با جزئی نماز

جایز نیست باید برهنه نماز کند مگر در صورت اضطرار از سردی
هوا یا نحو آن می‌تواند حریر را بپوشد و نماز کند و چنان است نماز
در جامه زربفت در حال اضطرار و هم چنان است نماز در جامه
غصبی در حال اضطرار لکن ضامن اجرت از برای صاحبش می‌شود
و هم چنان است نماز در پوست حیوان غیر مأکول اللحم که باید برهنه
نماز کند و اگر از لابد باشد که سردی یا گرمی هوا مضطر باشد در پوشیدن
آن جایز است و هم چنان است در جامه نجس صحیح است و هر گاه
مضطر نباشد مشکل است و احتیاط در نماز کند یکبار برهنه باشد و
یکبار با جامه نجس الا هر گاه جامه در نماز در حال اختیار و در آن
توانی که با وقت تنگ و مضطر شود با این جامه نجس بهتر است
و باید از آن حریر و باید پوست حیوان غیر مأکول اللحم و این ترتیب
احوط است و احوط در جمیع این صورتها تأخیر نماز است با آخر وقت
مگر آنکه یقین داشته باشد با آنکه عذر برطرف نخواهد شد تا آخر وقت
و هر گاه در اثنای نماز ساتر عورت بهم رسد اگر محتاج باشد اول بعد
کم ستر کند بدون آنکه فعل کثیر و پشت بقبله کند پس واجب است

بر او اینکه

بر او پوشیدن آن عورتین و تمام کند آن نماز را که وقت وسعت داشته باشد
بعد از آن احتیاطاً اعاده نماز کند و هر گاه در اثنای نماز پوشیدن
عورتین ممکن نباشد مگر بفعل کثیر یا پشت بقبله کند پس در تنگی
وقت قطع نکند و ستر عورت نکند و نماز را از سر گیرد و مستحب است
از برای جماعت برهنه شده آنکه نماز جماعت کنند پس امام
برهنه در میان آنها بر پای نشیند و قدری زانوهای خود را مقدم
می‌دارد و مأمومین در یک صف با امام می‌نشینند و همه ایما کنند
با امام در رکوع و سجود و ایما با اشاره می‌کنند **فصل** در مکان نماز
گذار است بدانکه شرط است در صحت نماز اینکه مکان نماز گذار
غصبی نباشد خواه بروی زمین غصبی باشد و خواه بر عماری که در
مکان غصبی ساخته باشند در اندرون آن یا در بام آن یا تختی گذا
رده باشند بر روی آن تخت نماز کند یا مثل فرشیکه در زمین
غصبی انداخته باشند و بر روی آن نماز کند باطل است و باید
هیچ عضوی از اعضای نماز گذار در مکان غصبی نباشد بلکه
و باید جاهای او هم در حال نماز بر مکان غصبی نباشد پس هر گاه

علم داشته باشد بغصبیت مکان در حال اختیار عمداً نماز کند
نماز او باطل است و واجب است بر او اعاده در وقت
و قضا در خارج وقت و فرق نیست ما بین نمازهای واجب
و نمازهای سنت و الا روزه و ادای زکوة و خمس و تلاوت
قرآن و اذکار و ادعیه و ازاله نجاست از بدن و جامه پس
هر یک از این افعال در مکان غصبی صحیح است لیکن کننده
این کارها و بودن او در مکان غصبی حرام است و معصیت
کرده است و لازم است بر او اجرت المکان را به صاحبش بدهد
و الا وضو و غسل و تیمم در مکان غصبی پس حق این است که مکان
در این عملها بر دو قسم است یا آن است که محلی که قرار گرفته
غصبی است اگر ملک او نخود که داشته بود در آن وضو یا غسل بجا آو
رده و هر گاه ممکن است در اره که از روی تخت غصبی بمکان مباح
برود و ضرب بزند و برود و بر روی تخت وضو بزند صحیح است
و هر گاه ممکن نیست بمکان مباح رفتن و ضرب به روی تخت
غصبی باطل است قسم دویم آن است که مکانیکه برو قرار گرفته

باهوا

یا هوا آنکه محیط است باو هر دو غصبی بوده باشند و در حال رفتن از آ
ن مکان صحیح است و در حال بودن در آن مکان با وسعت وقت
باطل است و فرق نیست که عین او مغصوب باشد یا منفعت
او مغصوب باشد مثل اینکه با مالک ملک خود را از اجاره و بعد علی بدون
اذن او وضو بزند و غیرها باطل است و هر گاه کسی در زیر سقف مغصوب یا
یا خیمه مغصوب نماز کند احتیاط آن است که در وقت و خارج
وقت اعاده کند آن نماز را و هر گاه با اذن صاحب نماز گذار
رد و موضع زانوها شئی فرش غصبی باشد نمازش باطل نیست و هر گاه
زانو یا پا غصبی باشد نمازش باطل است و در زمین مشترک
بدون اذن شریک نماز صحیح نیست و الا نماز در مدرسه از برای
غیر کسانیکه ساکنند در آن اگر موجب اذیت و ایذای مشتغلین نباشد
صحیح است و اگر ایشان منع کنند و بسبب منع از اشتغال ایشان باشد
اظهر بطلان است و همچنین است کاروانسراها مگر جهة مترددین
وقف کرده باشند و هر گاه ملکی را خریده باشند به بیع فاسد
نماز مشتری در آن صحیح نیست و در زمین مجهول المالک که حفظ واجب

باشد معتقد عدم صحت نماز است در او و هرگاه زمینها یا باغها و صحراها
یا که بمقتضای شاهد حال نماز در آنها جایز است هرگاه غصب کرده شد
احوط آن است که نماز بعد از غصب در آنها نکنند مگر صاحبش یا ماذون
شود کسی از صاحبش و جایز است نماز در جمیع آنچه ملک او است یا آنچه
منفعت او بدیگری منتقل شده باشد بعنوان اجاره در اینجا سکنا
داشته یا وصیت یا خانه که ملک او باشد و بدیگری بدهد که مادام
العمر در اینجا سکنا داشته باشد و صحیح است نماز در ملک غیر که غیر مال
او باشد یا منفعت هرگاه اذن دهد یا اذن عام یا اذن خاص
پس کسیکه در جای مهمان باشد و از [illegible] حال صاحب خانه
معلوم شود که نماز مهمان مکروه طبع او است پس نماز آن مهمان
در آن خانه صحیح نیست و اما نماز کردن در باغها و صحراهائیکه مالک
دارند هرگاه علم داشته باشد مطلع برضای صاحبان آنها بشاهد
حال و قراین چه آن و عدم کراهت ایشان نماز صحیح است هم چنانچه
است غیر نماز از سایر تصرفات مثل نشستن و خوابیدن در ایشان
اینها و هم چنانکه است حکم در ... صحراها و کاروانسراها هرگاه

اقال

رضای ایشان و عدم کراهت معلوم باشد و یا مظنه رضای صاحب و عدم
نماز و در ملک مزبور اقرب جواز است و هرگاه مظنه داشته
باشد بعدم رضای مالک در جمیع صورتها پس نماز در آنها صحیح
نیست و هرگاه شک داشته باشد در رضای مالک و عدم رضای او
و قرینه هم مترتب نشود و جایز بودن اقرب است و اجتناب
احوط است و هرگاه نماز کند در مکان غصبی و لیکن جاهل باشد یعنی
نداند که غصبی است آن مکان نماز او صحیح است و هرگاه نداند که
در مکان غصبی نماز حرام است و نماز کند باطل است و اعاده نماز
کند در وقت و خارج وقت و هرگاه فراموش کند غصبی است
اقرب صحت است و احوط اعاده و در جمیع صورتها بدانکه
المثل را بدهد و هرگاه مضطر باشد در مکان غصبی صحیح است نماز ولی
احوط تاخیر است تا آخر وقت شاید فرجی بهم رسد و مکان مشتبه
بمغصوب حکم مغصوب دارد و هرگاه کسی داخل ملک غیر باشد یا بشود
باذن یا بدون اذن و رضای مالک او را امر کند به بیرون رفتن
از آنجا و در آخر وقت باشد و نماز هم نکرده باشد واجب است براو

فصل

که شروع کند در رفتن و نماز را در عرض راه بکند و تا ممکن باشد از مکان غصبی
رو بقبله باشد و در رکوع و سجود در اشاره کند تا هرجا که برسد جایی
مباح برسد و هرگاه وقت تنگ باشد بیرون رود از مکان غصبی و بمکان
مباح نماز کند فصل جایز نیست سجده کردن در نماز بر چیزی
که از زمین نباشد و از زمین نروییده باشد پس جایز نیست سجده کردن
بر پوست و پشم و کرک و سایر اجزای حیوانات و بر معدنیات
مانند نمک و عقیق و آهک و سنگ گچ و طلا و نقره و مس و نفت
و کبریت و جواهر و امثال اینها و جایز نیست بر برف و یخ و ابر
یشم و آجر و سفال و مثل ماکولات از میوه ها و غیره و ملبوسات
خواه از پنبه و کتان و ابریشم و غیره و پوستین و خواه مثل
پنبه و کتان و پشم باشد و از حصیر یا بقدری که بر زمین قرار گیرد
کافی است و هرگاه عمداً در نماز در جای سجود حصیر یا را بر چیزی
گذارد که سجده بر آن جایز نیست نماز او باطل است و هرگاه سهواً
یا غفلتاً گذاشته باشد اشکالی است ... یا را ... بر روی چیزی
که سجده بر آن صحیح است و اگر ممکن نیست همان سجده اکتفا کند

و سجده دیگرا

و سجده دیگر بعوض آن بعمل بیاورد و جایز است سجود بر سنگ
و بر ریگ و سنگ ریزه ها و بر تسبیح خام و پخته و سجده بر زمین افضل
است از سجده بر گیاه زمین و مستحب است سجده بر تربت
منوره حضرت امام حسین صلوات الله علیه و آن افضل است از
جمیع آنچه سجده بر آن جایز است و جایز است سجده بر هر چیزی که از
زمین بروید لیکن باید آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد و چیزی که مانند پوست
جوز و پوست بادام بعد باشد که ابتدا میخورند و بعد از آن
که سخت شد ماکول نیستند جایز است و هم چنانی پوست انار و
پوست خربزه پس در حالتی که خورده می شود سجده بر آنها
صحیح نیست و در حالتی را خورده نمی شوند سجده بر آنها صحیح است
و جایز است سجده کردن بر کاغذ مطلق و شرط است در سجده
آنکه آنچه بر او سجده می کند ملک او باشد یا ماذون باشد در تصرف
او پس سجده در مغصوب جایز نیست و باید محل سجده پاک باشد
پس سجده بر خاک نجس شده جایز نیست هر چند سرایت نکند و
خشک باشد و هرگاه چیزی پاکی نشسته بعضی بر رطوبت برسد

پس اگر جمیع آن مشتبه بجمیع آن چیزها گشت بسجده حکم میشود بجواز
آنچه باطل گشت و هرگاه جمیع آن ملتفات نشود حکم میشود به بطلان
آن و هرگاه سجده کرد بر چیزی که ظاهر بیدا است و بعد معلوم شود
که در وقت سجده آن چیز نجس بود اقرب صحت سجده است
و احوط اعاده است و هم چنین است حکم در صورت فراموش
والا لکن معلوم است که سجده بر نجس جایز نیست و سجده کرد بر آن
نماز او باطل است و بر او است اعاده نماز و هرگاه چیزی که سجده
بر او صحیح بود و حال نجس شده متعذر است بیان سجده و هر
یک از این چیزها اینها نجس متعدی نباشد و باید دانست
که آنچه گفتیم سجده بر آن صحیح است در حال اختیار است اما در
حال اضطرار سجده بر غیر اینها جایز است خواه مأکول و ملبوس
باشد و خواه پوست و غیر آن باشد و احوط آن است که هرگاه
از جهت تقیه سجده کند بر غیر آنچه گفته شده در صورتی که ممکن باشد
که نماز در آن بدون تقیه توان کرد عمل نماید هر چند اقرب
آن است که با وجود تخصیص مکانی که تقیه در او نباشد تقیه کردن

در موضع

در موضع تقیه جایز است پس جایز است در شدت گرما بر جامه و بعد بر پشت
دست و اگر پشت دست با نفس [illegible] بر کف دست بهتر آن است
که بعد از آن است ممکن نشود بدست چپ سجده نکند و در جامه و پنبه و کتان
و قنب را مقدم دارد بر پوست و بر پشم و غیره و معادن و برف
و یخ و از جمله عذرها یکی است که تاریک باشد و در زمین خوف
مار و عقرب و حیوانات گزنده باشد و چیزی نباشد که سجده
بر آن کند پس جایز است سجده بر جامه اش و هرگاه خوف گزنده
بر باقی اعضا نیز داشته باشد سجده کند و در اشاره سر را
نزدیک بزمین رساند و هرگاه چیزی که صحیح باشد سجود بر او
ممکن نباشد هر چند بقیمت دادن باشد پس جایز است سجده
بر غیر و معدنیات و بعد از اینها بر برف و بعد از آن بر دست
و هرگاه در اثنای نماز ممکن نشود چیزی که بر او صحیح است سجده در حال اختیار
مگر بقطع کردن نماز پس قطع کردن و تحصیل کردن آن چیز و نماز را از سر
گرفتن بعد از آن است و اگر بسبب تنگی وقت نماز را تمام کند
و سجده را اگر ممکن باشد بر جامه و پنبه و کتان والا بر معدنیات

و ابریشم

نمو

والا پوست و حریر والا بر کف که پشت دست را گویند بجا آورد
و اگر وقت وسعت داشته باشد احوط آن است که آن نماز را تمام
کند و سجده بر آنچه مقدور است بکند و بعد از آن اعاده کند **باب ٧**
در مقارنات نماز است **فصل** واجب است در نماز که تکبیرة
الاحرام بگوید و این رکن از نماز است و جزو نماز است و هرگاه
نماز کننده اخلال کند بتکبیرة الاحرام خواه عمداً و خواه سهواً نماز او
باطل است یعنی مقدم داشتن الله بر اکبر است و جایز نیست ترک
همزه الله و نه ترک همزه اکبر و هرگاه نیت نماز بلفظ بگوید و متصل
کند بتکبیر و همزه الله را ساقط نکند اقوی صحت است و جایز نیست
اکتفا به ترجمه آن با قدرت بر عربی گفته اند و هرگاه قدرت بر
گفتن نداشته باشد واجب است بر او تعلیم گرفتن و نماز را
در وقت [illegible] و هرگاه [illegible] تکبیر او وقت نماز تنگ شود نماز
کند بترجمه آن بهر زبانی که میداند اکتفا کند و اگر در [illegible]
رست ترجمه را نگوید نماز او باطل است و کسیکه لال است باید در
دل قصد کند تکبیر را و زبان را حرکت دهد و بدست اشاره کند [illegible]

و هرگاه با

باب ٧

فصل

و صورت الله اکبر است و ترتیب واجب است

و هرگاه یکی از زبان حرکت [illegible] توانند گفت واجب است که بگوید و واجب
است که در حال تکبیر ایستاده باشد با قدرت اگر در حال [illegible]
است شده تکبیر بگوید باطل است
شود باطل است و هم چنین اگر هنوز تکبیر را نگفته خم شود باطل است
و مستحب است آنکه نماز [illegible] را ابتدا الله کند هفت تکبیر
که یکی از آنها تکبیرة الاحرام واجب است و مخیر است در هفت تکبیر
کدام که خواسته باشد تکبیرة الاحرام واجب قرار دهد و مستحب است برا
امام آنکه بشنواند تکبیر را بکسانیکه در عقب او نماز می‌کنند و سنت است
دست بالا بردن با تکبیرة الاحرام بلند کردن تا محاذی گوشها **فصل** در
قیام و احکام آن قیام در نماز واجب با قدرت بر آن واجب است
و رکن است و اختلاف کرده اند در قیام در حال نیت الصلاة
است که آیا واجب است یا واجب نیست و تحقیق آن است که نیت
اگر عبارت از داعی بعبارت است پس فایده در این خلاف
نیست [illegible] بلا شک در حال قیام قبل از تکبیرة الاحرام است
و احوط آن است که قیام از نیت ترک نکند هر چند قائل نشویم

فصل

باینکه نیت شرط نماز است و قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع
از رکن است و معنی قیام این است که راست بایستد بحیثیتی که
استخوان پشت راست گردد و جایز نیست میل کردن بسوی را
ست و واجب است بقدری که در عرف بگویند که راست ایستاده و
سر را بزیر انداختن باکی ندارد و واجب است که استقرار داشته
باشد در حال قیام باختیار پس اگر در حال قیام راه برود یا پا
جنبش و حرکت دهد باختیار جایز نیست و نماز باطل است و نباید
بچیزی تکیه کرده باشد که اگر آن برداشته شود بیفتد و جایز نیست
که پاهای خود را از زیادی بدر دارد و برروی یک پا بایستد و هرگاه ممکن
نباشد او را که بایستد بخودی خود واجب است بر او که تکیه
کند و اگر نداشته باشد باید تحصیل کند هرچند باجرت باشد و اظهر آن
قول آن است که اگر همه نماز را نتواند ایستاده بکند بقدر مقدور
بکند هرچند تواند باید بایستد و تکیه کردن باین نحو اگر
نتواند راست بایستد نه باستقلال و نه بتکیه کردن اگر تواند
منحنی بایستد و نماز کند و هرگاه از حال خود بیابد که

قادر

هرچند

قادر بر قیام حال قرائت و در رکوع هر دو نیست لاکن قادر بریکی ازین
دو تا هست مخیر است در اختیار کردن هر یک را لیکن ترجیح قیام
احوط است و اگر قدرتش بر نماز باین نوع باشد که یا باید ایستاده کند
با رکوع و سجود و یا نشسته کند با رکوع و سجود احوط است که اگر تواند دو
نماز کند یکی را بطریق اول و یکی را بطریق دوم و اگر نتواند که هر دو
نماز را بکند پس اولی ترجیح قیام است بر نشستن و اگر عاجز باشد
از رکوع و سجود و قدرت بر قیام داشته باشد قیام بر او واجب
است و هرگاه قدرتش بر این نوع باشد که یا نماز را می تواند ایستا
ده کند بشرطی که راه برود و یا نشسته باستقرار احتیاط آن است
که با امکان هر دو را بعمل آورد و الا پس قول بتخییر بعید نیست
و هرگاه عاجز باشد از قیام و قدرت نداشته باشد بر او واجب است نشسته
نماز می کند و هرگاه ایستادن مستلزم مشقت و حرج باشد مثل آنست
که قادر نیست نشسته نماز می کند پس هرگاه در اثنای نماز قدرت
بهم رساند پس اگر پیش از شروع در قرائت است برخیزد
و ایستاده نماز کند و باقی قرائت را ایستاده بخواند و در [illegible]

برمی خیزد و چیزی از قرائت را بخواند و اگر بعد از قرائت
برخیزد و بایستد احتیاط در ایستادن مطمئنه بعمل آورد و بعد
از آن رکوع کند و هرگاه قادر بر ایستادن و بر نشستن هیچیک نبا
شد بر پهلوی راست بخوابد و روی خود را بر قبله کند و نماز را خوا
بیده بجا آورد و هرگاه از پهلوی راست هم عاجز باشد بر پهلوی
چپ بخوابد و نماز کند و هرگاه از اینهم عاجز باشد بر پشت بخوا
بد و پاهای خود را رو بقبله کند مانند حالت نزع و نماز کند و واجب
است بر کسیکه خوابیده به پهلو نماز می کند اینکه جلو تنش و پیش رو
ی بدنش بسمت قبله باشد پس اگر قادر باشد بر رکوع و سجود بجا می
آورد و اگر عاجز باشد و اشاره از رکوع و سجود میکند و باید اشاره
سجود بیشتر باشد از اشاره رکوع و احوط آنست که اگر ممکن باشد برای
سجده صحیح است بر پیشانی بگذارد و اشاره را هم بعمل آورد
و اشاره برکوع و سجود واجب است بسر برده باشد و اگر اشاره بسر
ممکن نباشد اشاره می کند به برهم گذاشتن چشم بر رکوع و سجود
و بگشودن چشم به برخواستن از رکوع و سجود و هرگاه هر دو چشم ممکن

نباشد

نباشد به یک چشم اشاره کند و هرگاه اشاره بچشم اصلا ممکن
نباشد رکوع و سجود از آن ساقط است و نماز از آن ساقط
نیست و افعال نماز را بقلب خود قصد می کند و بزبان اذکار
و قرائت را می گوید و هرگاه بزبان عاجز باشد بقلب قصد
می کند قرائت و اذکار رکوع و سجود و تشهد
را و سلام را و مستحب است بر کسیکه نشسته نماز می کند اینکه در
حال قرائت مربع بنشیند یعنی زانوها را بلند کند و کف
پاها را و آلتین را [illegible] و چون برکوع رود دو زانو بنشیند و بهتر
آن است هر دو را بقدری بر دارد و بقدری خم نشود که
محاذی شود سرش موضع سجده اش را و مستحب است تورک
در حال تشهد یعنی هر دو قدم را از زیر خود بیرون آورد و بطر
ف راست و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذا
رد و سنت است از برای زن در نماز هرگاه ایستاده نماز کند
پاهای خود را بقدر یک وجب از هم جدا بگذارد و ران های خود
را جفت بگذارد و انگشتهای پاها در وقت ایستادن رو بقبله

باشد فصل در قراءت و احکام آن واجب است در نماز
صبح و دو رکعت اول از سایر نمازهای واجبی و نماز یومیه
شبانه روزی خواندن حمد و سوره و قصد وجوب حمد یا سوره
خلاف است اقرب و احوط وجوب است و اگر در دو رکعت
آخر از نمازهای چهار رکعتی و رکعت سیم از نماز مغرب پس مخیر است
میان خواندن حمد و تسبیحات اگرچه احوط آن است که تسبیحات
اربعه را سه مرتبه بگوید با این ترتیب سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر و بعضی گفته اند که قراءت اولی است در نماز و
معتمد آن است که واجب غیر اولی است پس هرگاه ترک کند
قراءت را عمداً نماز باطل است و هم چنین است هرگاه بعضی
از او را عمداً ترک کند نماز باطل است و جاهل حکم عامد دارد
و اما هرگاه سهواً ترک کند نماز باطل نیست و بسم الله الرحمن الرحیم جزو
سوره است اگر او را [illegible] نگوید عمداً باطل است و نماز صحیح
نیست و باید که حروف را از مخرج ادا کند و میان ضاد و ظاد
را مثل هم نگوید و ضاد و ظاء را مشتبه بگذارد ادا نکند و تشدید

و لا اله

ها را ادا کند و تشدید را ترک نکند و فتحه را بکسره و کسره
را بفتحه بدل نکند و ضمه را اشباع نکند که واو از او حاصل شود و وا
و همزه و الف را با تشدید یا خوب ظاهر کند و بهر کلمه
وقف نکند و جمعی محافظت مد را واجب دانسته اند و
گفته اند که موضع وقف را بحرکت نگوید و موضع وصل را ساکن
نخواند و میم در علیهم و لا الضالین را قلب و واو را ادغام نکند
و ترتیب آیات را بنحوی که متواتر است و بهر یک از
قراءت قراء سبعه که بخوانند صحیح است و بهتر آن است
که بقراءت عاصم بخوانند و هر جا که نون ساکن یا تنوین بحرف
یرملون برسد ادغام کند و این را ادغام صغیر گویند
و هرگاه نون ساکن یا تنوین بباشد پیش حرف با نون را قلب
بمیم کند و اخفا کند با غنه محافظت اینها نیکو است و مستحب
است ترتیل یعنی در محل وقف وقف کند و حروف را
از مخرج بنوعی که هر حرفی از حروف دیگر ممتاز باید ادا کند
و واجب است که قراءت را بعربی بگوید پس بغیر عربی نیست

ترجمه قراءت و هم چنین حمد و سوره از هر لحنی که باید باشد و هم چنین
است اذکار رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و خلاف کرده اند
اصحاب در وجوب عربیت بودن در قنوت و هم چنین دعا کردن
در میان نماز هرگاه بغیر عربی بگوید لیکن جواز آن در نهایت
قوت است و بنابراین هرگاه در قنوت و دعاهای مستحبه و اذ
کار مستحبه لحنی باعث بطلان نماز نخواهد شد و وقف کردن
در مواضع وقف واجب نیست و هم چنین وصل کردن در مواضع
وصل واجب نیست مگر آنکه از عربیت بیفتد و نظم عربی بهم خورد
و اما وقف در اثنای کلمه باعث بطلان است بجهت آنکه کلمه را بهم
[illegible] او را در عرف عرب بعضی گفته اند وقف در اثنای کلمه کار
اوقات باعث بطلان نیست بعضی گفته اند اگر نفس منقطع شود
در اثنای کلمه ضرر در صحت قراءت ندارد و بعضی واجب است
را از اول از کلمه را باز بخوانند و تصریح کرده اند بعضی با اینکه
سوره توحید را به یک نفس خواندن مکروه است و دور نیست
که سوره‌های دیگر هم ملحق بتوحید باشد و این کراهت و گفته اند

در اوله

و سوره حمد چهار وقف تام است اول در آخر بسم الله است
رحیم دوم در مالک یوم الدین سیم نستعین چهارم و لا الضالین
و هرگاه حمد را یا سوره را بغیر ترتیب بخواند آیه اول را آخر
بخواند یا آیه از آخر را اول بخواند پس باید تدارک کند بغیر از جا
یکه ترتیب بهم خورده است اعاده کند با ترتیب و این خطا
از قرآن نیست مگر آنکه او را سهواً قرآن نگوید پس در این صورت نماز باطل
است و احوط تمام نماز است و اعاده آن در وقت و قضا در خارج
وقت و اگر اخلال بترتیب قراءت سهواً کند تا آنکه برود برکوع
نماز او صحیح است و اما هرگاه پیش از رکوع بخاطرش آید هرگاه موالات
باقی است اعاده قراءت از محل اخلال بترتیب کافی است و نماز
صحیح است و احوط آن است که هرگاه موالات باقی باشد از محل
اخلال ترتیب قراءت کند اعاده کند و نماز را تمام کند نماز را
در وقت و قضا بود در خارج وقت و هرگاه در اثنای قراءت
حمد و سوره را اذکار بخوانند بحدی که قراءت او از موالات بیفتد
پس قراءت او فاسد است و هرگاه قراءت را از سر بگیرد در رکوع

کند نماز او باطل است و هرگاه پیش از رکوع قرائت سوره را سر گیرد
و با ترتیب بخواند و نماز را تمام کند ضرر نیست که نماز صحیح باشد
لیکن احوط اعاده این نماز است در وقت و خارج وقت و هرگاه
در اثنای قرائت سهواً دعا و اذکار بخواند که از ترتیب بیفتد
پس نماز باطل نیست و هرگاه تکرار کلمه کند از جهت اصلاح و تجوید
قرائت جایز است که همان کلمه را تکرار کند و جایز است که آیه
و کلمه را دوست تکرار کند و هرگاه ساکت شود در اثنای قرائت
بدون حاجت و طول کشد سکوت او بحیثیتی که او را قاری
نگویند باطل میشود قرائت او و همچنین نمازش پس باید قرائت
را از سر گیرد و نماز را تمام کند و هرگاه ساکت شود در اثنای
نماز بحیثیتی که او را نمازگذار نگویند پس نماز او باطل است
خواه سهواً باشد خواه عمداً باشد و از جمله واجبات قرائت
خواندن یک سوره تمام بعد از حمد و به ترک او نماز باطل میشود
نماز و جایز است ترک سوره از جهت تقیه و واجب است در
سوره آنچه در حمد واجب است از ملاحظات قواعد عربیه

و نمازها

و نمازها و جایز است قرائت حمد و سوره بآنچه قراء سبعه باتفاق
گفته‌اند و بآنچه در میان ایشان خلاف کرده‌اند پس نمازگذار مختار است
در اختیار کردن قرائت هر یک از قراء سبعه و بآنچه خوانده
باشند و جایز است اکتفا کردن بیک نفر عادل که شهادت دهد
بر قرائت ایشان و از برای مردان جهر نمودن در قرائت واجب
است در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و دو رکعت اول
نماز عشا و اخفات در نماز ظهر و عصر و رکعت آخر مغرب و دو
رکعت آخر عشا واجب است و بر زنان واجب نیست جهر در نماز
های جهری و احوط آن است که اخفات کنند چنانکه مانند مردان جهر
و اخفات و هرگاه جهر کنند و اجنبی صدای ایشان را بشنود بعضی
گفته‌اند حرام است جهر ایشان و نماز باطل است و احوط خلاف
اینقول است و در جاهایی که بر مردان اخفات واجب است بر زنا
ن نیز احوط است و سنت است بسم الله را بلند خواندن در
جمیع رکعات نمازهای جهری و اخفاتی و نماز قضا تابع اوست
در جهر و اخفات و مستحب است جهر در نماز جمعه و هرگاه مرد قضا کند

را در موضع جهر

از جهت مراد احوط آن است که تقف کنند و حال خود را ملاحظه
کنند که آیا جاهل است یا نه و هرگاه نماز گذار ترک کند جهر و اخفات
را در موضع اخفات اگر جاهل مسئله باشد نماز من باطل نیست
و اگر عالم مسئله باشد و عمداً اخلال کند بجهر و اخفات نمازش
باطل است و هرگاه سهواً اخلال کند نمازش صحیح است و هرگاه
در اثنای قرائت بخاطرش آید از جاهای تلبک باقی است از قرائت
بطور یقینی که واجب است میخواند و از سر نمیگیرد و جایز نیست در نماز
های یومیه خواندن سوره‌هایی که در آنها سجده واجب است و هر
گاه یکی از سوره‌های سجده واجب را در نماز قرائت کند احوط
آن است که این نماز را باطل کند و سجده تلاوت را بجا
آورد و نماز را از سر اعاده کند و هرگاه این نماز را تمام کند پس
احوط اعاده اوست و همچنین جایز نیست در نماز خواندن آیه
سجده واجبه را بتنهایی یا گوش دادن باید و حکم خواندن آیه
سجده واجبه در نماز با گوش دادن بان حکم خواندن سوره سجده
است و هرگاه سهواً و یا نسیاناً شروع کند بسوره سجده پس اگر تجاوز

نکرده

نکرده از نصف سوره و به آیه سجده نرسیده واجب است
که عدول کند بسوره دیگر و اگر از نصف تجاوز کرده باشد و به آیه سجده
نرسیده باشد تجاوز از آیه سجده نکرده واجب است عدول بسوره دیگر
و لیکن مراعات احتیاط با اعاده کردن اولی است و هرگاه در
اثنای نماز آیه سجده را سهواً بخواند یا گوش دهد یا سوره را بخواند
و به آیه سجده برسد و بخواند سهواً نماز او باطل نیست و در اثنای
نماز اشاره کند بسر عوض سجده در نمازهای سنتی و واجب است
بعد از خواندن آیه سجده فوراً سجده کند و برخیزد و سوره را
تمام کند و اگر آیه سجده در آخر سوره باشد بعد از برخاستن از
سجده تلاوت حمد را بخواند احوط است و بعد برود برکوع

ملک

فصل در رکوع است و واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز
های واجب و مستحب یکبار مگر در نماز آیات که در هر رکعت از
نماز آیات پنج رکوع واجب است و این رکوع رکن است در نماز
و هرگاه ترک کند او را عمداً یا سهواً نماز باطل است خواه در
هر رکعت از نماز واجبی باشد یا سنتی باشد و هر یک از رکوعهای

ده گانه نماز آیات رکنی است و باطل می‌شود نماز آیات
بلکه هر پنج از آن عمداً و سهواً و در رکوع باید خم شود به سمت پیش
رو و اقل واجب آن است که به مقدار خم شود که اگر خواهد کف
دستهای خود بر سر زانوها و هرگاه پشت را خم نکند و سر زانو
زانوها را پیش بیاورد تا کف دست به آنها برسد مجزی نیست
و کسیکه دستهایش بسیار بلند باشد یا بسیار کوتاه باشد یا دست
نداشته باشد هر یک از ایشان به مقدار مستوی الخلقه باید خم
شوند و هرگاه در خم شدن رکوع محتاج باشد به تکیه کردن بر چیزی
واجب است که تکیه کند در رکوع کند هر چند تحصیل او با اجرت
باشد و هرگاه خم شدن به هیچ وجه اصلاً ممکن نباشد اشاره کند
به سرش بر رکوع و اگر ممکن نباشد اشاره کند به سر اشاره کند به چشمهای
خود و از برای رکوع چشمها را بر هم گذارد و از برای سر
برداشتن از رکوع چشمهای خود را باز کند و چنانچه کسی به حسب
خلقه خم باشد مثل رکوع کننده باید از جهة رکوع قدری خم
تر شود و هرگاه ممکن باشد او را که در حال قیام قدری خود را راست

کند هر چند

کند هر چند بواسطه اعتماد بر چیزی باشد و این احوط است و واجب
است و در رکوع طمأنینه یعنی آرام گرفتن بقدر ذکر واجب
و واجب است سر برداشتن از رکوع تا آنکه راست بایستد
و کافی نیست آنکه راست نشده از رکوع به سجود رود و اگر عمداً یا
جهلاً به این نوع سجود کند نمازش باطل است و هرگاه ممکن نشود
او را راست شدن وجوب آن ساقط است و واجب است
طمأنینه در قیام بعد از رکوع چه در نماز ایستاده و چه در نماز
نشسته و چه در نماز کشتی باشد و کافی است مسمی طمأنینه در
قیام و واجب است ذکر در طمأنینه در رکوع در حال اختیار
و مطلق ذکر ظاهراً کافی نیست و احوط تسبیح است و بعضی گفته‌اند
بگوید تسبیح کبری سبحان ربی العظیم و بحمده و صورت تسبیح
صغری سبحان الله و به هر تقدیر باید در ذکر رکوع ترک احتیاط
نکند و مستحب است از برای امام بلند کند صوت خود را
در ذکر رکوع و مأموم اخفات کند و منفرد مخیر است میان
جهر و اخفات و واجب است آنکه ذکر رکوع بعد از استقرار

در رکوع بگوید پس اگر پیش از استقرار شروع کند و در حال
استقرار تمام کند مجزی نیست مگر آنکه تدارک کند و هرگاه ممکن
نشود بستر برداشت از رکوع نمازش صحیح است و سنت
است گفتن تسبیح کبری در رکوع تا سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت
مرتبه و بعضی گفته‌اند که واجب یکی از اینهاست و باقی مستحب
است و این ظاهراً از قول با نیست و سنت است در رکوع
هر دو دستهای خود را بر زانوی خود گذارد و با انگشتان
گشاده و زانوها را در میان دست چپ بر زانوهای چپ
گذارد و گردن خود را کشیده دارد مساوی پشتش و قصد کند این
معنی را که خداوندا ایمان آورده‌ام هر چند گردن مرا بزنی
و سنت است قدمها مساوی باشد و مابین آنها یک وجب فاصله
باشد و نظرش مابین هر دو قدمش باشد و بازوها از پهلو
جدا باشند و سنت است تکبیر گفتن از برای رکوع پیش از
خم شدن و دستها را بلند کند تا مقابل گوشش و بعد از
رکوع سنت است و دستها را بلند کند و بگوید سمع الله لمن حمده

[illegible]

اشی

در وقت راست ایستادن از رکوع و جهر کردن آن مکروه
است آنکه رکوع کند و دستهایش در زیر جامه باشد و طمأنینه بعد از
رکوع واجب است و هرگاه بیفتد بر زمین پیش از رکوع بر
می‌خیزد و به قیام تا رکوع کند و هرگاه بیفتد بر زمین بعد از رکوع
و طمأنینه در آن و در نماز ذکر نکرده باشد به سجده می‌کند و اگر
عمداً کرده است کافی است سجده در نماز بعد آنچه واجب است سجده
در هر رکعت از نماز دو مرتبه و واجب است آنکه سجده بر هفت
عضو ممتنع کافی است و احوط در پیشانی بر زمین گذارد اشتمال بقدر در
هم است و حد پیشانی در طول از آخر رستنگاه موی است
تا ابروها و در عرض مابین هر دو جانب است و هرگاه ترک کند دو
سجده را در یک رکعت از رکعات نماز خواه عمداً و خواه سهواً
ترک کند دو سجده را در یک رکعت از دو رکعت آخر چهار رکعتی
مشهور بطلان است و لیکن احتیاط تمام کردن نماز است و اعاده
آن نماز و هرگاه ترک کند یک سجده را عمداً باطل است نماز او
و هرگاه ترک یک سجده را سهواً کند معتمد آن است که باطل نمی‌کند

و لیکن بعضی گفته‌اند باطل نمیشود و احوط اعاده آن نماز است و واجب
است اینکه بگذارد و پیشانی را بر چیزی که صحیح است سجده بر آن
سجده بر آن و الا اعضای دیگر شرط نیست در اینها و بعضی گفته‌اند
آن چیزی که بر او سجده میکنند نماز گذار او را بر خود نبسته
باشد بلکه از او جدا باشد و این احوط است الا شرط نیست
بلکه جایز است که نماز کند بر ریشه و طرف جامه هرگاه از
جنس آن چیزی باشد که سجده بر آن جایز است و مستحب
دانسته‌اند مساوی بدن موضع سجود با قدر خشت و جایز نیست
اینکه بلند باشد موضع سجده بلندتر از محل ایستادن او زیاده
تر از قدر خشت یعنی چهار انگشت پیچیده هم اندازه و هرگاه بلندتر
باشد تا قدر خشت یا کمتر نماز صحیح است و فرقی نیست
از زیادی پست و غیر آن و بهتر این است که موضع سجود
با موضع ایستادن زیادتر از قدر خشت پایین‌تر هم
نباشد و هرگاه در زمین یا سجده پیشانی با مصلی واقع شود
بر موضع مرتفعی که بلندی آن زیادتر از قدر خشت باشد

بلکه پیشانی

و بکشد پیشانی را از آن چیز بر چیزی که صحیح است سجده بر آن و اگر ممکن نباشد
کشیدن پیشانی بر دارد و دیگر بار و بر چیزی که صحیح است سجده
بر آن و واجب است در سجده‌ها ذکر هم چنانچه واجب است
در رکوع و ذکر سجود مثل ذکر رکوع است و کیفیت و احکام تسبیح
کبری در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده است و واجب است طمأنینه
در هر یک از سجده‌ها و در حال اختیار بعد ذکر واجب
و سر برداشتن از سجده اول و نشستن بعد از آن طمأنینه یعنی آرام
گرفتن و نشستن واجب است و کافی است مسمای طمأنینه و کسی که نتواند
پیشانی را خم کند از جهت سجود و اصلا سجده کند باشد سر را به عجز باید
به چشم سجده کند و اگر میتواند خم کند الا تا زیادی نمیتواند رسانیده
باید بقدر ممکن خم کند و تمام سجده را بلند کند و بعضی از اجزای
سجده را بر زمین برداشته عمداً و نه در یک او را نکند نماز او باطل
است و اگر چیزی بر پیشانی خود بندد و سجده کند نماز او صحیح
نیست و هرگاه که پیشانی یا بر چیزی که صحیح است ممکن باشد
و از پیشانی عضوی دیگر بعضی را ممکن باشد که بر زمین گذارد و بعضی

ممکن نباشد هر قدری را که ممکن است باید او را بر زمین بگذارد
و آنچه ممکن نیست گفته‌اند او را بعد [illegible] تر و هرگاه [illegible] زمین
برساند و هرگاه پیشانی را نتواند به تمامی بگذارد و یا بعضی را
یا بعضی از آنها را نتواند بر زمین رساند واجب است بر زمین گذاشتن
آنها را و هرگاه در موضع پیشانی یا جراحتی یا دملی باشد و در حین
باشد که نتواند بر زمین گذارد و گفته‌اند که واجب است گودالی
در روی زمین بکنند که آن جراحت در گودال واقع شود و جای
سالم از پیشانی است بر زمین برسد تا سجده صحیح بعمل آورد و بلا
و هرگاه ممکن باشد که بدون گودال از دو طرف پیشانی یا چیزی را
بر زمین گذارد کندن گودال لازم نیست بلکه بهتر نمی‌گردد تواند موضعی
از پیشانی یا چیزی را بر زمین برساند کافی است و هرگاه ممکن نباشد
او را سجده کردن به پیشانی یا اصلا سجده کند [illegible] از دو جانب خود از
دو طرف پیشانی یا والا بچانه و احوط آن است که با امکان موهای
ریش را پس کند یا بر ریشه جانه سجده کرده باشد و هرگاه چانه هم
ممکن نباشد اشاره کند بچشم یا بسر اشاره کند و اگر ممکن

بنا کند

نباشد
بچشم اشاره کند و اگر آنچه مذکور شد هیچیک ممکن نباشد احتیاط
کند نماز رکوع و سجده را بقلبش حضور دهد و سنت است
نظرش در حال سجود بطرف بینی خود باشد و سنت است
آنکه تکبیر بگوید از برای سجده در حال ایستاده است و تکبیر
بگوید بعد از سر برداشتن و استغفر الله ربی و اتوب الیه
گفتن در وقت نشستن و سنت است تدارک نشستن مابین
هر دو سجده و نظرش در حال نشستن بر دامن خود باشد و تکبیر
از جهت سجده دوم گفتن و نیز تکبیر از جهت سر برداشتن از سجده
دوم و نیز سنت است که بعد از سجده دوم بنشیند و این
جلسه استراحت میگویند و مستحب است که در هر سجده
طرف بالای بینی را بخاک برساند و مستحب است
در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد
مکروه است دمیدن در سجده و ... بگذارد و بردارد و از جهت [illegible]
و نخواندن و تفریج کرده‌اند و آن واجب است که قصد میکند بچشم
شدن خود غیر سجود ... اگر قصد بان غیر سجود ... بردارد

و اشتغال چیزی را با کشتن مار و عقرب شود تا آنکه سجود بر همه
بعض کفها کند نماز او باطل است و احوط آن است که این نماز
را تمام کند و اعاده کند و هر گاه پیشانی را بر زمینی قرار دهد در
وقت سجده و پیشانی بغلطید از روی زمین پس اگر [illegible]
سجدهٔ بعد نباشد ظاهر وجوب کند اشتغال پیشانی است
بر زمینی دیگر باره و واجب است قرار دادن اعضا را بر زمین
و ساکن شدن اعضا را اند اختلاف بر زمین پس از سجده فکر بر همه
و ششم واجب آنکه ساکن شدن عضو شود بر آن بلند از دو تا آنکه اعضا
خوب قرار گیرد و هر گاه در اثنای ذکر واجب پا از شش عضو را
بغیر پیشانی بلند دارد و آن ذکر صحیح نیست باید آن عضو را
بر زمین گذارد و ذکر را تدارک کند و الا نماز باطل است
و سنت است در رکوع و سجود فرستادن صلوات بر محمد
و آل محمد بگوید صلی الله علی محمد و آله یا بگوید اللهم صل علی محمد و آل
محمد در تشهد و احکام آن است واجب است تشهد
در نماز دو رکعتی یکم بعد از سجدهٔ دوم از رکعت دوم و در نماز
سه رکعتی

سه رکعتی بعد از سجدهٔ ثانی رکعت دوم و بعد از سجدهٔ ثانی
رکعت سیم و در نماز چهار رکعتی بعد از سجدهٔ ثانی رکعت دوم
و رکعت چهارم و هر گاه اخلال کند در تشهد عمداً نمازش
باطل است و هر گاه اخلال کند سهواً نمازش صحیح است
پس تشهد رکن نیست و واجب است گفتن شهادتین باین
طریق اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمداً عبده و رسوله و واجب است صلوات بر محمد و آل محمد و احوط
آن است که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هر چند اقوی آن است
که صلوات و هر چه مجزی باشد ادا می کند سنت حضرت امام جعفر
عرض کرد که ثواب صلوات بر محمد و آل محمد چه چیز است حضرت
فرمودند بیرون می آید از گناه و اله مثل روزی از مادر متولد شده
است و محمد و از آل محمد ائمه معصومین با حضرت فاطمه است
صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند مراد هر کس است که بر دین آن
حضرت بوده باشد هر جا که دیگر ذکر شود اسم آن حضرت بعضی
گفته اند واجب است صلوات بر او و این احوط است و جایز است

صلوات بر مؤمنان متقی پس مثلاً می توانند بگوید اللهم صل
علی زید و عمر و مثلاً و هر گاه ذکر شود اسم مؤمن متقی جایز
است بگوید علیه السلام و لا واجب است در تشهد نشستن
به قدر شهادتین و صلوات بر محمد و آل محمد با طمانینه پس اگر در
هنگام سر بر داشتن بعضی از نشستن یا در هنگام بر خواستن
از تشهد بعضی از تشهد را بخواند هر گاه چنین کند عمداً
و تدارک نکند نماز او باطل است و هر گاه تدارک کند در
در صلوات عمداً اقرب نیز بطلان نماز است و هر گاه نماز
بر او واجب شود در حالی که ... از جهت تشهد نشستن واجب
نیست و اقرب آن است که بهتر که نشستن خود بگیرد است
در حال تشهد بر آن هیئت بوده باشد و سنت است
در تشهد تورک نشستن و واجب است در تشهد ترتیب
به نوعی که گذشت و سنت است که در حال تشهد دستها را
... بر ران خود بگذارد و نظر او بر دامن خود باشد و سنت است
که بعد از آنکه بشنوانند تشهد ... و سنت است بعضی اذکار
که باعث

که باعث اطمینان می شود و تشهد یاد گرفتن لازم است تفصیلش در نسخه اصل مذکور است
فصل در بیان سلام است و واجب است سلام دادن در نماز
و سلام جزو نماز است و ترک آن عمداً نماز باطل است و خلاف
است در اینکه ترک او سهواً موجب بطلان نماز است یا نیست
و مراعات احتیاط اولی است و فرق نیست در موقوف بودن نماز
به سلام میان نماز فریضه و نماز نافله و واجب نیست السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته و محقق می شود خروج از نماز بگفتن السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و هم چنین بگفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
... از نماز بیرون می آید و مخیر است در نماز بگفتن هر یک از این
دو صیغه که خواسته باشد و هر دو با هم واجب نمی شود بلکه هر یک
واجب تخییری اند و بگفتن هر یک از اینها بدون گفتن آن دیگری از عهده
سلام واجب بر آمده است و هر گاه جمع کند میان هر دو سلام علینا و
علی عباد الله الصالحین را مقدم دارد و احوط آن است که باین ...
قصد کند و بگفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته قصد وجوب و بیرون
رفتن از نماز کند و نیت خروج و وجوب آن معلوم نیست

است از برای امام یکبار السلام علیکم اشاره کند بطرف روی خود بجانب
راست و مأموم هم اشاره کند بطرف روی خود بجانب راست
و هرگاه در طرف جانب چپ مأموم دیگری باشد که بالغ باشد
در سلام دیگر بجانب راست باشاره و یکبار بجانب چپ
باشاره و قصد کند انبیا و ائمه و حفظه اعمال و ملائکه را با مؤمنین
انس و جن و السلام علیکم واجب است در سلام دادن در نماز
مستحبی و طمأنینه چنانچه در تشهد مذکور شد فصل در سلام کر
دن بر کسیکه در نماز باشد یا غیر او و هرگاه سلام کند بر نمازگزار وا
جب است که فوراً جواب سلام او بدهد و احوط بلکه اظهر آن است
که جواب باید بهمان لفظ سلام علیکم باشد و هرگاه سلام بر نمازگزا
ر بلفظ السلام علیک یا السلام علیکم یا سلام علیک باشد معتمد آن
است که جواب مثل سلام دهد و قصد کند دعا را و احوط آن
است که رد سلام کننده خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز
بنوعی باشد که سلام کننده بشنود و هرگاه محتاج تقیه باشد و بلند گفتن
ممکن نباشد واجب است آهسته گفتن و هرگاه سلام کننده طفل

نابالغ باشد

نابالغ باشد و تمیز داشته باشد جواب او مثل بالغ واجب است و هرگاه
ترک کند جواب را عمداً و در نماز و لیکن در جواب سلام ساکت باشد ظاهر
آن است که نمازش صحیح است هر چند معصیت کرده است ترک جواب و احوط
اتمام آن نماز است و اعاده آن نماز است و اگر ترک کند جواب آن سلا
م را عمداً و قرائت را و کاری که میخواند تا وقت بخواند تا وقت رد سلام
بگذرد ظن معتمد است بطلان نمازش مطلقاً پس باید نماز و قرائت او
فوت نشده اینها را اعاده کند تا نمازش صحیح باشد و الا باطل است
و اعاده احوط است در وقت و در خارج وقت و هرگاه کسی به
جمعی سلام کند و یکی از ایشان و یا دیگری نمازگزار رد سلام واجب است
مگر آنکه بداند آن مقصود سلام کننده است و هرگاه سلام
کننده غلط بگوید سلام را احوط … صحیح آن است قصد دعا کند اولا
ظاهر آنکه (?) بهتر است که سلام بر نمازگزار نکنند تا او سهواً از خشو
ع و حضور باز دارد و هرگاه سلام کند ذمی بر مسلم معتمد وجوب جوا
ب است و احوط در جواب علیکم گفتن است همچنانکه در غیر نماز جواب
ذمی علیکم است و ابتدا بسلام بر غیر نمازگزار پس از جمله مستحبات جمیله

است و سنت است سلام کننده طایفه کم بطایفه بسیار و سواره بر پیاده و ایستا
ده بر نشسته و … رونده بر ایستاده و راکب حمار بر الاغ سوار و کوچک
بر بزرگ و صاحبان قاطر بر صاحبان حمار و صاحبان اسب بر صاحبان قاطر
و مکروه است سلام بر صاحب ربط و طنبور و شطرنج و یا قمار و شراب
خوار یا شراب فروش … چنانچه در تفسیر مسعود مذکور است
و بعض منع کرده اند از سلام کردن زن شوهر بر اجنبی و اقرب جواز است
و همچنین جایز است مرد بیگانه سلام کند و مکروه است مرد بر زنان جوان
اجنبیه سلام کند و هرگاه جماعتی بر جماعتی وارد شوند و یکنفر از ایشان ابتدا کند بسلام
بر آن جماعت کفایه سنت از دیگران شده است و در سلام لابد است از
بلند کردن صدا بقدری که کسی که سلام کرده است بشنود و سنت است کسیکه
داخل شود در خانه خود و سلام کند بر اهل خانه و جواب سلام مؤمن واجب است
خواه عادل باشد یا غیر عادل و جواب سلام دادن فوری است و هرگاه
ترک کند او را فوراً گناه کرده است و سنت است سلام کردن بر اطفال و
سنت است اعلام سلام … و هرگاه رد جواب نکند و هرگاه
دو نفر با هم ملاقات کنند و هر دو سلام کنند بر دیگری بر هر دو واجب است

جواب

جواب سلام و سلامی که اول مکرر اند کافی نیست و در وقت مفارقت هم
سنت است سلام کردن و اگر کسی سلام کند بکسی که کر است و یا بشنوم اشاره کند و
در جواب سلام اگر بهتر بهمان نوع بگوید بهتر و مستحب است … و سلام گفتن
بر اهل مؤمن واجب است از برای نمازگزار هرگاه عطسه کند نمازگزار (و یا حال) الحمد لله گفتن خدا را
و صلوات بر نبی و آل او بفرستد و در حال … جواب
نیست و احوط رد آن است بلفظ … سلام علیکم در منافات نماز و مبطلات
ات نماز است یعنی هر چه باطل میکند نماز را و هرچه باطل نکند نماز را پس هر چیز
که صورت نماز را … و خنده را هرگاه در نماز واقع شود خواه عمداً و خواه سهواً نماز را باطل
میکند و هرگاه در میان نماز چیزی که موجب … شود سهواً از او واقع
شود معتمد بطلان نماز است و هرگاه عمداً و اختیاراً گریه کند از جهت امر دنیوی نماز
باطل است و هرگاه سهواً باشد اظهر آن است که مثل عمد است در بطلان نماز
لیکن احوط آن است که آن نماز را تمام کند و اعاده کند و هرگاه گریه از خوف
خدا باشد یا خواستن بهشت یا پناه بردن از جهنم باشد هر چند که با آواز دار
باشد سنت است بلکه مستحب است خواه بصورت گریه در آید … هرگاه که به
نیاید و گریه کردن از جهت تلف شدن مالی که به امور دنیا است مکروه

است و ظن شدن بنماز در حالیکه بول و غایط یا باد در او جمع گشته کرده
باشد و محتاج به دفع آن باشد و هر گاه در اثنای نماز این احداث عارض
شود و با آنکه بجهة ضرورت ترسد قطع نماز جایز نیست و هر گاه اگر وقت
نماز تنگ باشد و با امکان مدافعه و صبر کردن واجب است که مشغول
نماز شود تا نماز را تمام کند و هر گاه مدافعه عاجز شود یا صبر کردن ضرر داشته
باشد قطع نماز جایز است و هر گاه کسی که [illegible] باشد یا خوابیدن بیاید
و برای خاطر نماز کند مکروه است و هر گاه در اثنای نماز خون از بینی او بیاید و بریزد
یا بجامه یا بدن او و اگر بیشتر از درهم بغلی است و در حال اثنای نماز آن خون
را بشوید و نماز را تمام کند بشرط آنکه فعل کثیر یا پشت بقبله کردن یا حرف
زدن بعمل نیاورد و الا [illegible] نماز باطل و هر گاه [illegible] کند
که [illegible] منافی نماز است خواه بود یا نه نماز را باطل نکند و هر گاه
ممکن نباشد [illegible] جامه را [illegible] آرد و هر گاه خون غیر [illegible] بینی او
باشد و بریزد در اثنای نماز بجامه یا بدن او و ممکن باشد [illegible] در اثنای نماز
بدون فعل منافی احتیاط آن است که آن خون را بشوید و نماز را تمام کند و
اعاده کند و [illegible] کردن در اثنای نماز مبطل نماز نیست خواه سهواً باشد

و خواه عمداً و الا اکل و شرب در نماز هر گاه فعل کثیر نشوند [illegible]
نماز [illegible] مبطل نماز نشوند و هر گاه در دهانش چیزی بگذارد که بتدریج آب شود
و مشغول نماز شود و نماز [illegible] باطل نیست و بلع کردن در نماز آنچه در بین
دندانهای او باشد از طعام و فرو بردن بلغم که از سینه و دماغ باشد
مبطل نماز نیست بشرط آنکه فعل کثیر نباشد و در اثنای نماز جایز است
کشتن مار و عقرب ~~بشرط آنکه با فعل کثیر نباشد~~ و شپش و کیک و پشه و مگس
و دفع آنها را از خود نمودن و همچنین جایز است شماره رکعتهای نماز [illegible]
تسبیحات [illegible] سوره های قرآن را یا اذکار را بسنگ ریزه و دانه خرما
و تسبیح و انگشتها یا انگشتر بشرط آنکه [illegible] جایز است در اثنای
نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بشرط آنکه فعل کثیر نشود [illegible]
[illegible]

کند یا ورقهای کتاب [illegible] یا بخواند [illegible]
[illegible] منع کردن و [illegible] کتاب [illegible] است در اثنای
نماز جایز است و مکروهات را در نماز ترک کردن اولی است
[illegible]
[illegible] آب
[illegible]
[illegible]
[illegible] از فعل حرام باشد [illegible] باعث بطلان نماز نمی شود

مثلاً هرگاه

مثلاً هرگاه در [illegible] در اثنای نماز [illegible] بیک ضرب
نماز باطل نیست و همچنین هر گاه بزند کسی را بیک ضرب و الا فعل کثیر در
نماز [illegible] عمداً و سهواً حادث شود [illegible] صورت نماز
را [illegible] پس مبطل است و هر گاه صورت
نماز [illegible] احتیاط آن است که آن نماز را تمام کند و اعاده کند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بطلان نماز [illegible] صورت نماز است
و هر گاه فعل کثیر از نماز گذار واقع شود [illegible] پس
احتیاط آن است که آن نماز را تمام کند و اعاده کند و باطل نمی شود
نماز بآنکه در دل او چیزهای بسیار خطور کند [illegible] بسیار
[illegible] بسیار در اثنای نماز فعل کثیر است پس نماز باطل می شود
[illegible] احتیاط اتمام نماز و اعاده آن است و هر گاه
عمداً [illegible] در نماز مبطل نماز است و هر گاه سهواً باشد مبطل

نیست و جمیع نمازهای واجب و سنتی در این حکم شریکند حتی نماز میت
و اشاره کردن لال و حرکت دادن زبانش را از جهت فهمانیدن
بغیر نیت حرف زدن است مبطل نماز است و سلام گفتن عمداً
در غیر محل مبطل نماز است هرگاه این سلام قصد بیرون آمدن از
نماز نکرده باشد مبطل نیست و هرگاه بسیار باشد مبطل است
در حکم و نفخ و تف کردن عمداً و ناله کردن و آه کشیدن و نهی
هرگاه از جهت خوف از خدا نباشد مبطل است و تصریح کرده اند جمعی
بآنکه آه کشیدن یک حرف و اگر قرائت قرآن کند و ختم کند
بقصد قربت نیز یکی چیز را جایز است مثل این است که بخواند ادخلوها
خلوها بسلام آمنین و امثال آن در مناسبت مقام و جایز
است در اثنای نماز ذکر خدا مثل لا اله الا الله و سبحان الله
والحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله و جایز است
که در ذکرها قصد غرض تنبیه کند بر حاجت و شرط نیست در ذکر
مطلق عدم لحن هر چند که از جهت محض تنبیه باشد و جایز است دعا کردن
در اثنای نماز از برای دین و دنیا هر چند هر حرج باشد لیکن حرام نباشد

و دعا

و دعا را از جهت تنبیه بر حاجت بگوید جایز است و مبطل نیست لیکن
احوط ترک است و هرگاه تکلم کند بیک حرف که معنی از آن فهمیده شود
عمداً مثل ق و ع تصریح کرده اند جماعتی از اصحاب ببطلان نماز و در صورت
لیکن احوط اتمام نماز است و اعاده آن و هرگاه بحرفی تکلم کند که معنی از آنها
فهمیده نشود و تکلم کند عمداً نماز باطل است و هرگاه عمداً دست
راست را بر دست چپ گذارد بطریقی که مخالفین است و دست
چپ را بر دست راست گذاشتن و هرگاه سهواً دست بر دست
دیگر گذارد مبطل نیست لیکن احوط آن است که نماز را تمام کند
و اعاده هم در وقت و هم در خارج وقت و در حال تقیه حرام و مبطل
نیست و هرگاه عمداً در نماز پشت بقبله کند نماز او باطل است
و در جمیع نمازهای واجبی در این حکم شریکند و اقوی در نماز سنتی آن
است که در حال راه رفتن و ایستاده باشد و نماز کند هرگاه عمداً پشت بقبله کند
نماز او باطل نمی‌شود چنانچه بر راحله در اثنای راه رفتن پشت بقبله جایز است
و هرگاه در نماز بجهت سهو منحرف شود و بتمام بدن از قبله بسمت راست
و چپ معتمد آن است که نماز او باطل است خواه انحراف از قبله کم

باشد یا بسیار خواه انحراف بجهت مشرق و مغرب برسد یا نه و هرگاه عمداً
بصورت تنها منحرف شود بجهتی که پشت سر خود را ببیند معتمد بطلان
است و نهایت احتیاط آن است که نماز را تمام کند و اعاده کند و حرام
است قطع نماز واجب را بدون عذر و در قطع نماز مستحب بدون
عذر بعضی حرام دانسته اند و لیکن احوط بلکه اقرب است و جایز است قطع
نماز از جهت حفظ مالی که هرگاه متضرر شود بنقصان و در مال غیر
که امانت نزد او باشد که غیر متضرر شود با آن قطع جایز است و جایز است
قطع نماز از جهت حفظ نفس محترمه مثل حفظ از آتش و چاه و غرق شدن
طفل یا مریض و ضعیف و غافل را و از جهت کشتن ماری که بترسد از نیش
او بنفس محترمه برسد و از جهت طلبی که از کسی دارد و در اثنای نماز او را
ببیند و بترسد که هرگاه نماز را تمام کند او برود و ضرر یا و برسد
نماز را قطع کردن جایز است و جایز است قطع نماز
در هر موضعی از جهت حدثی که نگه داشتن آن ضرر برساند یا بترسد
که سرایت کند بجامه یا بدن او جایز است قطع نماز در هر موضعی که
بترسد که اگر قطع نکند ضرری و برسد هرگاه توقف داشته باشد

در امر

در امر معروف و نهی از منکر که واجب باشند بر قطع پس اقرب قطع
نماز است بلکه واجب است و هرگاه بدون علم نماز کند در جای غصبی یا در
رخت یا جامه غصبی و ظاهر شود غصب بودن آن در اثنای نماز و علم نداشته
باشد از صاحب قطع آن نماز را یا بودن غصب را در تصرف آن واجب
است قطع نماز در این صورت و هرگاه در موضعی که قطع نماز در او واجب
شود و قطع نکند و نماز را تمام کند بعضی باطل دانسته اند معتمد صحت آن است
و احتیاط اعاده نماز است

فصل در سایر نمازهای واجب

فصل در نمازهای آیات از جمله آیاتی که بسبب آنها واجب است کسوف آفتاب
و ماه است خواه آنکه تمام قرص گرفته شده باشد یا بعضی از آنها و اول
وقت وجوب نماز ابتدای گرفتن آنها است بدون خلاف و لیکن در آخر وقت
این نماز خلاف است بعضی گفته اند که آخر وقت این نماز حالی شروع
بانجلاست یعنی شروع گشودن باشد و طایفه گفته اند که آخر وقت این نماز
تمام انجلاست و مشهور تحقق اشکال است و احوط قول اول است و لیکن قول ثانی اقرب
در نهایت قوت است و هرگاه اتفاق شود که کسوف یا خسوف در وقت فریضه
حاضره پس اگر وقت یکی تنگ است و وقت دیگری وسعت دارد

واجب است آنکه وقتش مقدم دارد و هرگاه بعد از ادای فریضه
حاضره وقت نماز کسوف باقی نمانده باشد معظم اصحاب بر آنند که قضای
نماز کسوف واجب نیست بلکه بعضی نفیاً در بین نیافتم و همین معتمد است و هر
تفریط کند در نماز کسوف و خسوف تا آنکه وقت فریضه حاضره تنگ شود
اقوی وجوب قضا است در جایی که کسوف کامل شده باشد و هرگاه فریضه
حاضره بود در اول وقت نکرده باشد و بعد از ظهور کسوف وقت
هر دو تنگ باشد پس در این صورت بعد از ادای فریضه حاضره هرگاه وقت
نماز کسوف باقی نباشد خلاف است بعضی گفته‌اند بوجوب قضا و این
احوط است و جمعی رفته‌اند بعدم وجوب قضا و این خالی از قوتی نیست
و هرگاه وقت هر دو وسعت داشته باشد مخیر است در تقدیم و تاخیر هر یک
و تقدیم حاضره احوط است و از جمله آیات زلزله است و حق آنست
که وقت نماز زلزله مدت عمر است و در هر وقت از اوقات ادا است
از جمله آیات بادهای عظیم سیاه و زرد است که بخوف بیفکند مردم از آنها
و از جمله آنها تاریکی است که حادث شود در آسمان برخلاف عادت
که موجب خوف گردد و مانند صاعقه که خارج از طریقه عادت باشد

و قضای

و خوفناک باشند و از جمله سرخی شدید در آسمان که باعث خوف شود
و احوط بلکه اقوی آنست که هرگاه در زمین هم بعضی چیزها حادث شود و سبب
خوف مردم شود بجهت آن نیز نماز آیات کنند مثل آنکه بعضی اجزای زمین
فرو رود یا حرکتی بهم رسد در زمانی که او را زلزله نمی‌گویند و وجوب نماز
آیات است بجهت هر یک از علامتهایی که پیدا شود در آسمان که بخوف بیندازد
و ضابطه خوف آنست که معظم مردم بترسند پس هرگاه معظم مردم نترسند
و بعضی بترسند بر آنها نیز نماز واجب است و وقت نماز آیات غیر کسوفین
تمام عمر است و هرگاه فارغ شود از نماز کسوف یا خسوف پیش از شروع در
انجلا استحباب اعاده نماز است و دعا تا انجلا خواندن و تسبیح و تحمید نیز سنت
است تا انجلا و مستحب است بجماعت کردن آن و جایز است در کسوفانی
اقتدا به فریضه کند و در نافله کند و در بعضی و سنت است که نماز کسوفانی
را در زیر آسمان کنند و هرگاه تمام قرص گرفته باشد و نماز نکنند تا تمام منجلی
شود خواه عمداً و خواه نسیاناً یا از جهت ندانستن کسوفانی باشد واجب است
قضای آن و هرگاه بعضی قرص بگیرد و علم بهم رسانند بکسوفانی آن و ترک
کنند عمداً یا نسیاناً معتمد وجوب قضا است و هرگاه بعضی قرص بگیرد و علم

بهم رسد تا آنکه منجلی شود قضا واجب نیست لیکن احوط است و اقوی
آنستکه خوابیده هرگاه بجهت خواب علم بهم نرسانیده باشد تا منجلی است
بکسوف یا نسیاناً نماز را ترک کند حکم اسم در قضای خسوف و کسوف کامل
و هم در جزوی و هرگاه علم بهم رساند بحدوث آیه از آیات غیر از کسوفانی
و نماز نکند خواه عمداً و خواه سهواً و نسیاناً واجب است که بعد از آن
بکند و هرگاه علم بهم رساند بعد از تمام شدن آن آیه در غیر کسوفانی
معتمد وجوب نماز است و اما کیفیت نماز آیات پس آن دو رکعت
است و واجب است در هر رکعتی از آن پنج رکوع و دو سجده پس
مجموع رکعات آن ده رکوع است و تفصیل آن اینست که تکبیرة
الاحرام بگوید و قرائت کند حمد و سوره را پس رکوع کند و بعد از رکوع
بایستد و حمد بخواند و سوره پس رکوع کند تا پنج رکوع باین کیفیت تمام
شود و بعد از رکوع پنجم راست شود و سمع الله لمن حمده را بگوید و بعد از
آن دو سجده را بجا آورد و بعد از سجده‌ها برخیزد و رکعت دویم را
مثل اولی بجا آورد و بعد از هر دو سجده رکعت دویم تشهد بخواند و سلام
بگوید و مستحب است که پیش از هر رکوع تکبیر بگوید و بعد از هر رکوع نیز

تکبیر بگوید

تکبیر بگوید مگر رکوع پنجم و دهم که بعد از آن دو مرتبه سمع الله لمن حمده
باید بگوید استحباباً و بعد از آن تکبیر سجود را بگوید و سنت است که پیش از
هر رکوعی از رکعات زوج قنوت بخواند پس از رکعت اول دو
قنوت و در رکعت دویم سه قنوت مستحب است و بعضی گفته‌اند
کافی است قنوت در پنجم و دهم و کمتر از این این است که در دهم تنها
قنوت بخواند فصل در قضای نمازهایی که مکلف بعد از بلوغ
و شرایط وجوب نماز در او کامل باشد و نماز را در وقت نکند
عمداً یا سهواً یا نسیاناً یا وقت نماز در خواب باشد و نماز از او فو
ت شود واجب است بر او که قضای آن نماز را بکند مگر کافر اصلی
که هرگاه اسلام بیاورد قضای نمازهای ایام کفر از او ساقط است و هر
گاه کاری بکند که باعث جنون او شود یا علم بآن قضا احوط است و هرگاه
غش و حیض او را ممتد در نفسه با احتیاج بآنها معتمد آنست که
قضای نماز ساقط است احوط آنست که قضای آن نماز را بکند و
معنی علیه که سهو و غشی باشد احوط قضا است و هرگاه بیهوشی بفعل
خود شده بوده باشد احوط بلکه اقوی آنستکه قضا واجب است

فصل

و واجب است قضای نمازی که فوت شده باشد از وکیه خورده یا
شده آب مست کننده و دیگر هر گاه علم داشته باشد بآنکه او مست
می کند و هر گاه علم نداشته باشد و یا در حالت اکراه یا ضرورت
بعضی گفته اند در همه این صورت قضا واجب است و این احوط است
و واجب است بر مرتد قضای نمازهای ایام ارتداد او هر گاه حق تعالی نصیبش شود
و قضا نمی گذارد نمازهایی که بنا بر مذهب خودش صحیح بجا آورده و الا آنچه ترک
کرده از نمازها را قضا واجب است و الا هر گاه احتیاط به مذهب خود نمود از جهة قضا
ی نماز از میت و قضای نماز حیض و نفاس بر زن لازم نیست پس قطع کرده بعضی
اصحاب بصحت این و گفته اند شرط نیست در نماز استیجار از میت غایب
بعد از وی مرده از نماز قضای خود و این بنا بر قول بوسه در قضا مسلم است
و بنا بر قول ضعیف نیز بالجمله اشکال در این نیست بعضی مدعی اشتهار و کسیکه ترک
کند نماز واجب را از روی سهل انگاری تعزیر کرده باشد و عقلا دانسته
باشد که حرام است تا سه مرتبه او را تعزیر کنند و بعضی گفته اند در
مرتبه سیم قتل او جایز است و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم قتل او
جایز است و این احوط است و هر گاه ترک کرد بعضی از نمازهای

[illegible]

واجبه خود را عمداً بدون عذر بعضی گفته اند که قضای آن نمازها بر وارث
واجب نیست مطلقاً خواه در مرض موت فوت شده و خواه بعضی از نمازها در
غیر مرض موت و بعضی گفته اند واجب است قضا بر وارث و بعضی گفته
اند واجب است قضا بر وارث و بعضی گفته اند واجب است قضای
نمازهای که در مرض موت فوت شده از او به تنهایی و قول اول یعنی
عدم وجوب اقوی است و قول دوم که وجوب قضا است مطلقاً احوط
است و باید وارث مراعات کند قضای ایام مرض موت را هر چند
بر او واجب نباشد و هر گاه انسان بمیرد و بر ذمه او قضای نمازهای
واجبه باشد جایز است در گرفتن اجیر که نمازهای قضای او را
بجا آورد و هر گاه وصیت کند باستیجار نمازهای خود از برای
او و ولی نیز باشد که قضا کند واجب بر وصی استیجار نماز فصل
در خللی است که واقع می شود در نماز و در بیان احکام شک و سهو بدانکه
خللی که در نماز واقع می شود یا از روی عمد است یا از جهة سهو است یا از
جهة شک است پس کسیکه عمداً اخلال بواجبی از واجبات نماز نماید نمازش
باطل است خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد از قبیل رکوع و سجود

و قرائت یا از شرایط آن باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و رو بقبله
کردن یا از کیفیات نماز باشد از قبیل ترتیب جزءهای نماز مثل تقدیم قرائت
بر رکوع و تقدیم رکوع و سجود بر تشهد و همچنین باطل می شود نماز در بجا آور
دن چیزی که واجب است ترک آن از قبیل حرف زدن و خندیدن هر گاه
عمداً باشد و فرقی نیست در آنچه مذکور شد در میان نمازهای واجب
و مستحب و قضا و ادا و فرقی نیست میان عالم بحکم و جاهل اگر مقصر
باشد در تحصیل معرفت باحکام چنانچه غالب خلق جاهل باشند در مسائل
و الا کسیکه حکم را دیده است و فراموش کرده و در اینجا حکم جاهل بحکم جهر
و اخفات و پس کسیکه مسئله را نداند و جهر بجای اخفات بجا آورد یا بعکس
نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز را یا مستحبات شرایط نماز را سهو
ترک کند نمازش صحیح است اگر چه جمیع مستحبات را سهو ترک کند و اگر
مستحبات نماز را سهو کلاً یا بعضی از آنها را سهو بجهت واجب کند به نذر و شبه آن
پس عمداً ترک نماید اقرب این است که نمازش صحیح است مطلق
لیکن احتیاط در نماید ترک نمود و الا اگر سهواً اخلال نماید بجزوی از نماز
اگر آن رکن باشد و از محل آن گذشته باشد نیز و اخفات رکنی دیگر نشده

باطل نمی شود و واجب است بر او که آن سجده را بجا آورد و نمازش صحیح است پس اگر
داخل در رکن دیگر شده باشد فرق ندارد و پس اگر کسی سجده را ترک
نموده باشد پس کسیکه یک سجده را سهو بجا آورد و بعد فاتحه قرائت سوره را بر
هم زند تا ترتیب بعمل آید و اگر اخلال کرد برکنی و متذکر آن نشد تا داخل
در رکنی دیگر شود نمازش باطل است و الا شک پس اگر در عدد رکعات
نمازهای دو رکعتی شک تعلق گیرد بعد در رکوع آن بنا بر اقوی میگذارد
رو آنکه لازم داشته باشد شک در رکعات را و شک آنکه شک کند که آیا
پنج رکوع کرده یا شش رکوع و یقین داند که اگر پنج رکوع کرده است در رکعت
دویم میباشد پس در این صورت نمازش باطل است و فرقی نیست میان
نماز ادا یا قضا و استیجاری و اگر شک در عدد رکعات نماز مغرب نماید
نمازش باطل است نیز بنا بر اظهر و الا در نمازهای چهار رکعتی اگر شک
کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت نمازش باطل است و اگر شک او تعلق
از دو رکعت اول گیرد یا بنحوی که دو رکعت را یقین نداند باطل
است و کسیکه شک کند و نداند که چه قدر از نماز کرده آیا یک رکعت یا دو رکعت
یا سه رکعت یا چهار رکعت است نمازش باطل است و اگر در نمازهای

[illegible]

یا چهار رکعتی شک کند میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین واجب است
که بنا بگذارد بر سه که اکثر است و یک رکعت دیگر بجا آورد و بعد از سلام نماز احتیا
ط بجا آورد و لیکن در نماز احتیاط مخیر است میانه یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته و احوط احتیاط کردن یک رکعت ایستاده است بدانکه هر شکی
که متعلق به رکعت دویم گردد مثل شک دو و سه یا دو و چهار و نحو آن در وقتی
نماز صحیح است که بعد از اکمال سجدتین باشد تا یقین باشد به وقوع
و بجا آوردن رکعت دویم مثلاً پس اگر قبل از اکمال سجدتین شک
کند نماز باطل است و لیکن اکمال سجدتین در تحقق ظاهر نیست که
حاصل نمی‌شود الا به برداشتن سر از زمین در سجده دویم و اگر بعد از
رکوع و قبل از سجده دو در حالت قیام شک کند میانه دو و سه
نماز باطل است و شرط نیست در بنا بر سه در این شک که آن شک
بعد از اتمام سجدتین فوراً واقع شود پس اگر بعد از مدتی نیز شک
کند حکم همان است که گذشت و لیکن واجب است بر او ادای [illegible]
بجهت سجده [illegible] اقرب لزوم است که اکمال سجدتین در حق او
مستحق حق شود بفراغ از ادا بجهت سجده دویم [illegible] یا ذکر و لیکن اگر

در نمازهای

در نمازهای چهار رکعتی شک کند میانه سه و چهار بعد از اکمال سجدتین
واجب است بنا را بر چهار که اکثر است نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا
دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و لیکن اختیار دو رکعت نشسته در این که
که احوط باشد و شرط نیست که این شک بعد از اکمال سجدتین باشد بلکه در شک
سه و چهار بنا بر چهار میگذارد مطلقاً یعنی در هر حالت نماز که باشد
اگر رکعت چهارم قرار میدهد و ملاحظه نماز را تمام میکند و بعد از نماز
احتیاط و آنچه گفتیم بجا آورد و دویم شک میان دو و چهار در نماز چهار
رکعتی بعد از اکمال سجدتین باید بنا بر چهار گذارد و تشهد خوانده و
سلام داده پس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بجا آورد و سجده سهو را
در اینجا واجب نیست لیکن اولی آن است که ترک ننماید و سیم شک میان
دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام دو رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته بجا آورد و احوط آن است که دو رکعت ایستاده را واجب است که
مقدم دارد بر نشسته و چهارم هرگاه شک کند میان چهار و پنج که نداند که
آنچه کرده چهار رکعت است یا پنج رکعت پس آن را چند صورت [illegible]
صورت اول آنکه هرگاه شک بعد از اکمال سجدتین باشد در اینجا

واجب است که بنا را بر چهار گذارده و سلام دهد و دو سجده سهو بجا
آورد و صورت دویم آنکه شک قبل از رکوع واقع شود پس آن شک
برگشته میکند و در شک میانه سه و چهار پس باید بنا را بر چهار گذاشت
و نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته یا رکعت ایستاده بجا آورد و وف
یا در این شک قبل از قرائت باشد یا بعد از آن فرقی نیست و جماعتی سجده
سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است و صورت
سیم آنکه آن شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد مشهور تحقق اشکا
ل است پس باید احتیاط را به تمام کردن نماز و اعاده آن ترک ننماید
اگرچه قول بصحت نماز خالی از قوه نیست و سجده سهو در اینجا واجب
است بنا بر احوط و اقوی است صورت چهارم این است که آن شک
واقع شود در اثنای یکی از سجدتین یا میان دو سجده و در اینجا نیز مشکل
در نهایت اشکال است پس احتیاط به تمام کردن با سجده سهو است
پس اعاده نماز ترک ننماید که اگرچه قول بصحت نماز و عدم لزوم
اعاده خالی از قوه نیست صورت پنجم اینکه آن شک در رکوع
واقع شود و در صحت و فساد نماز در اینجا نیز خلاف است

و احوط

و احوط اتمام نماز و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته با سجده سهو است
پس اعاده نماز از سر و این احتیاط را نباید ترک کرد بدانکه صورت
غالبه شک همان است که گذشت و غیر از آن نیز بسیار است بعضی
از آن مذکور می‌شود یکی از آنها آن است که شک کند میان دو و پنج
در نمازهای چهار رکعتی پس اگر آن شک قبل از اکمال سجدتین است
نماز باطل است و اگر بعد از آن باشد در صحت و فساد آن خلاف
است و اقرب صحت نماز و وجوب بنا بر اقل است و دیگر شک
میان سه و پنج است و آن سه چند صورت است یکی آنکه شک
بعد از اکمال سجدتین واقع شود در اینجا اقرب صحت نماز است
و باید بنا بگذارد بر سه که اقل است و لیکن احوط اتمام نماز و اعاده یا قضا است
و احوط آنکه سجده سهو را نیز باید بجا آورد و صورت دیگر آنکه آن
شک قبل از رکوع باشد و در اینجا هم می‌نشیند رکعت را و می‌نشیند و شک
بر میگردد به میان دو و چهار و حکمش گذشت لیکن گفته‌اند چهار سجده
سهو میکند بنا بر اینکه بجهت هر زیاده و نقصان سجده باید کرد و آن
احوط است صورت دیگر آنکه شک بعد از رکوع و قبل از سجود واقع

شود و اقوی این است که باید بنا را بر اقل
گذارد و نماز را تمام کند و احوط این است
که با این عمل نماز را اعاده نماید در وقت یا در خارج وقت و مراد
از بعد از رکوع این است که بعد از رکوع رسیده باشد اگر چه ذکر
و طمأنینه را بجا نیاورده باشد و دیگر شک میانه دو و سه صحیح است
پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز شکی باطل است و بعد از آن
باشد بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام می کند و احوط سجده سهو
است و اعاده نماز بصورت و دیگر شک میان سه و چهار صحیح ولی
بعد از اکمال سجدتین است و قریب بعضی است که بنا را بر سه میگذارد
و نماز احتیاطی و سجده سهوی در کار نیست و اگر در حال قیام باشد
بر میگردد و شک میان دو و سه و چهار و حکمش گذشت و اگر بعد
از رکوع و قبل از سجود باشد بر میگردد و شک میان دو و سه و چهار
لیکن احوط اعاده است نماز بعد از بجا آوردن آنچه بر او لازم بود
و دیگر شک میان دو و سه و چهار صحیح است اگر قبل از اکمال سجدتین
باشد نماز شکی باطل است و اگر بعد از آن باشد بنا را بر سه میگذا

ارد و نماز را

رد و نماز را تمام می کند لیکن احتیاط را ترک ننماید و دیگر شک
میان و چهار و شش است در اینجا نیز بنا را بر اقل میگذارد و بنا بر قرب
پس اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد نماز را تمام می کند لیکن
احوط سجده سهو و اعاده نماز است و اگر در حال رکوع یا در اثنای سجدتین
باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام می کند لیکن احوط اعاده
نماز است اگر شک باین نحو باشد که آیا رکعت سه را تمام کرده است
چهار یا پنج یا شش بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت منهدم نموده می نشیند
و تشهد و سلام گفته نماز را تمام می کند و سجده سهو بجهت این زیادتی
بجا می آورد و احتیاطا و لیکن احتیاطا نماز را اعاده می کند و اگر شک او میان
چهار و زیاده از شش می باشد مثل شک میان چهار و هفت یا سه و میان
شش یا چهار و هفت و نحو اینها و صورت آن بسیار است لیکن احوط
در جمیع صورتهای شک میان کمتر از شش و شش یا زیاده تر از آن
اعاده نماز است بلکه اگر یک طرف او در میان باشد و قبل از اکمال سجدتین
باشد و اگر زیاده از دو است یک طرف شک غیر از پنج و زیاده تر باشد
مثل سه و شش مثلا نه مثل شش و هفت چون این صورت دانستی بدانکه نماز

[illegible]

در بیان تعیین [illegible] نماز احتیاط

احتیاطی که بعد از نماز بجهت شک واجب میشود و اقوی تعیین حمد است در آن
لا تنها؛ احتیاطی واجب است بعد از سلام بجا آوردن دو رکعت نماز
احتیاط دو رکعت است یا دو رکعت ایستاده نشسته و تعیین احتیاط لازم
نیست بجهت چه نماز است و وجوب و ادا و قضا لیکن احوط است
دو واجب است او را آنچه واجب است در نماز از رو بقبله و استقرار
و طهارت بر آن وجه و سایر آنچه در نماز شرط است از طمأنینه و تشهد
و سلام و قنوت ندارد و سوره واجب نیست و احوط این است که بعد از
و شکی نیست که فوریت احوط است و بعد از سلام نماز که شک کرده
عمدا مبطلی بجا آورد و محتمل اشکال است اقرب صحت است پس نماز احتیاط
را بجا آورد و احوط این است که اگر فعل منافی بعمل آمده اگر چه سهوا
باشد نماز احتیاط را ترک کرده پس نماز را از سر اعاده کند لیکن
اعاده در هیچ یک واجب نیست و اگر نماز احتیاط او داخل نماز دیگر
شده در اثنای نماز متذکر شد احوط این است که این نماز را تمام کند
و نماز احتیاطی بجا آورده هر دو نماز را اعاده نماید لیکن اعاده وجوب
ندارد و اگر منافی حاصل شود عمدا بعد از نماز و قبل از اجزای فراموش

شده را باید

باشد و کی باید او را قضا کند اگر چه مثل سجده و تشهد احتیاط است
که اجزاء را قضا کند نماز را اعاده یا قضا کند اگر چه قول بعدم وجو
ب و صحت نماز اقرب است و اجزاء فراموش شده از اجزای
نماز است و واجبات عمده پس واجب است در آنها جمیع آنچه
در نماز واجب بود و اگر اجزاء بعد از نماز یا سهوا تا وقت خارج
نشده بجا [illegible] باطل و نسیه لغو و قضا بر او واجب دانسته اند
و این قول اقوی است و اگر سهوا ترک نماید تا وقت خارج شود
احتمال صحت نماز است و احوط اعاده نماز است و اگر نماز احتیاط را
عمدا ترک کند تا وقت خارج شود احوط بطلان نماز و وجوب قضای آن است
اگر چه نماز احتیاط و اجزاء نماز را بجا آوردیم و اگر آنها را سهوا ترک نماید
تا وقت خارج شود احوط این است که نماز احتیاط را در خارج وقت
کرده پس نماز را قضا نماید احتیاطا و کسیکه نماز احتیاط بر او واجب
شده اگر آن را ترک نماید بعد از نماز و نماز را اعاده کند این نماز
او مجزی نیست باید نماز احتیاط را بجا آورد و بعد از آن و اسم
چنین است اجزای نماز فراموش شده و بدانکه احکامی که مترتب

حرج شود و شک در وقتی است که کثیر الشک باشد والا اگر کثیر الشک
بعد باشد چنانکه اگر بنا بر وقوع مال شک عمل کند و بنا بر صحت
میگذارد و همچنانکه اگر شک میکند حتی آنکه گذشته بعد و اظهر آنست
که مرجع آن بسوی عرف و عادت است پس در هر وقت که در
عرف او را کثیر الشک گویند و گویند بسیار شک میکند احکام کثیر
الشک برا او جاری میشود و چون کثیر الشک شد در نمازهای حکم
و رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت از چهار رکعتی نماید حکم بفساد نمازش
نمیشود و آنچه در آن شک دارد بنا بر وقوعش میگذارد پس اگر
شک کند در یک رکعت که دو رکعت بنا را بر دو میگذارد و همچنین
چنانچه اگر شک در فعلی از افعال نماید مثل قرائت یا غیر آن پس
بنا را بر وقوع آن میگذارد و اگر چه از محلش نگذشته باشد و اگر شک
میان چهار و پنج نماید بنا را بر چهار میگذارد و کثیر الشک آن فعل
را که شک کرده بجا بیاورد جمعی حکم ببطلان نمازش کرده اند و مسئله
محل اشکال است و اقرب این است که ساقط میشود و سجده
سهو از کثیر الشک و بعضی سجده سهو را لازم میدانند و آن احوط است

و نماز احتیاط

و نماز احتیاط نیز از او ساقط میشود بنا بر اقرب پس کسیکه کثیر الشک
در رکوع بعد باشد در سجود اگر شک کند اعتنا نمیکند و بنا بر این
اگر در رکعتی یا جزئی از نماز کثیر الشک بعد باشد در آن نماز دیگر هنوز
شک در آن نموده اگر شک کند اعتنا باین شک نمی نماید و اگر کثیر
الشک باشد در غیر نماز مثل نجاسات یا وضو یا غسل اگر شکی در
نماز کند لا التفات بشک خود میکند در نماز یا نه و در آن اشکا
ل است و اقرب این است که التفات نمیکند و فرقی نیست در
میان آنکه کثیر الشک در واجبات باشد یا در مستحبات پس اگر
در مستحبات مثل قنوت یا بخوان کثیر الشک باشد حکم کثیر الشک برا او
جاری است در واجبات و مستحبات و اگر کثیر الشک باشد
در مستحبات در امور یکه اثری بر شک مترتب نمیشود نه
تدارک و نه قضای و نه سجده سهو و نه بهم زدن نمازش
مثل اینکه بسیار شک کند در قرائت بعد از رکوع لا حکمی کثیر الشک
است یا نه مسئله در غایت اشکال است لیکن اقوی این است که
آن آثار بر شک او مترتب میشود و حکمی مثل اکثر است که کثیر الشک

نماند نه و اقرب این است که کثرت ظن موجب عدم اعتنا بظن
نمیشود پس کثیر الظن مثل کسی است که کثیر الظن نباشد پس اگر با
بیخیال ظن داشته باشد در بجا نیاوردن جزئی باید آن را بجا
آورد و اگر کثیر الشک مثلا گفته که بعضی شک کند را بجا نیاورده
در حقیقی یا بجا آورد و شکی است که قبل از تحقیق کثیره حکم شک
بر طرف نمیشود و بعد از آن بر طرف میشود و الا اگر فرض کنیم که به
سه مرتبه شک کثیر الشک میشود پس شکی نیست در اینکه حکم کثیر
الشک میشود یا در چی است که کثیر الشک است پس اگر کثیر الشک
از او بر طرف شود شکی معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم نیز
عود میکند و مرجع در زوال کثیره نیز عرف است و اگر در سه
نماز شک نکند کثیره زایل میشود و اگر شک داشته که لا کثیره
شک بر طرف شده یا نه عرف اقرب این است که حکمی حکم
کثیر الشک میباشد و اگر کثیر السهو بعد باشد اگر سهوا رکنی را
ترک کند تدارک در جزء و فوت دو نماز در ترک رکنی میشود
مسئله محل اشکال است احوط این است که نماز را تمام کند پس اعاده

کند نماز

کند نماز را یا التفات بسهو خود اگر حکمی باشد و اگر کثیر السهو باشد در جبر آنچه
بعد از نماز باید قضا کند آن را مثل سجده تشهد یا باعث سقوط
قضا میشود یا نه و در آن اشکال است و ترک احتیاط مناسب نیست
و اگر کثیر السهو باشد در مبطلات نماز مثل اینکه بسیار تکلم نماید سهوا یا التفا
ت از قبله نماید بسیار لا باعث سقوط حکم بطلان نماز میشود یا نه اشکا
ل است اقوی احتمال اول است و احتیاط مطلوب است و سجده سهو
نیز ساقط میشود بنا بر اقرب و کسیکه بسیار سهو کند سزاوار است
که پناه جوید بسوی خدا از شر شیطان رجیم و اقرب این است که واجب
نیست که بخفف نماز بر کسیکه کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول دا
دن باعث شک و سهو نشود علامت و کسیکه احکام شکوک را نداند
و با نها عمل میکند نمازش صحیح است خواه شک کند یا نه و اگر حکم
بعضها شکوک نباشد و نماز کند پس اگر در آن شک کند و نماز را
بر وجه شرعی بجا نیاورد نمازش باطل است و اگر این شخص اصلا
شک در نماز نکند یا آنکه شک کند و بمقتضای آن عمل کند که مطابق
واقع اتفاق افتد اقرب این است که نمازش صحیح است و الا در

در رکعت آخر اگر شک کند پس یک طرف از آن راجح شود و عمل بآن کرد
هیچ شود و عمل بآن راجح باید نمود و ظن را بمنزله یقین باید دانست
و لا در دو رکعت اول و نماز صبح و مغرب احوط این است که بنا بر ظن
کند و اگر نماز را تمام کند پس اعاده نماید آن نماز را اگرچه قول با کتفا
ظن بیفتاد در این دو رکعت نیز اقرب است و ظن در افعال نماز نیز
معتبر است و شکی نیست در اعتبار ظن کافی است بنا بر اقرب پس اگر
در افعال بینی و مظنه بر دن ان حاصل شود و فراموش کرده و اگر
مظنه بر نکردن آن حاصل شود و اعزا میکنند اگر محلش باقی است
و اگر در عدد رکعات باشد ام را بآن مظنه وارد و واقع و از
میده اگرچه باعث بطلان نماز شود و لیکن در رکعات یا فعلی از افعال
نماز شک کند بعض بگیرد عمل بمقتضای آن نمیکنند پس اگر تأمل و تفکر
کرد و یک طرف راجح شد عمل بآن میکنند و اگر بر شک خود باقی ماند
در این حالت بنا را بر شک میگذارد و عمل بمقتضای آن میکند
ولکن در نماز احتیاط که بجهت شک واجب شود پس در آن نیز
اقوی اعتبار ظن است هر گاه ظن حاصل شود و کافی است بنا بر

از

اقرب و اگر در ظن تو ترس کند اقوی در اینجا حکم کند و اگر اراده
و سبب منافی باشند حکم شک جاری می باشد و اگر متعلق شک
رکوع پس مظنه بهم رسانید پس باز شک کرد لا عمل بظن می کنند یا بشک
اشکال است و تحقیق ان است مسئله بسیار چند بین مهوات است و در
رساله اصل که عالیجناب ملا محسن فارسی نوشته بتفصیل بیان شده
و این رساله گنجایش ندارد اگر اراده داند هر کس خواهد رجوع بآن
نماید لا اگر شک کند میان رکعتهای نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا
دو رکعت اول از چهار رکعتی و تأملی نماید بعد از آنکه معتبر است و هیچ
ظنی حاصل نشود پس باینکه تکلیف او بر بطلان نماز بعد نماز را باطل کند
بنا بر یک احتمال که اعاده نماز را تمام کند بعد معلوم شود که موافق
در تحقیق اقرب این است که نماز نیز باطل و علم یا حقیقت لازم نباشد
و همین است در شک نماز و اگر شک کند در فعلی از آن یا بعد
باشد و از آنجا بیاورد و در فعلی دیگر شک دیگر یقین شود که آن
را بجا آورده بعد اقوی این است که اکتفا بآن نماز میتوان کرد و اراده
اتمام و اعاده نماز است و از بعضی ظاهر میشود که نماز باطل است بطلان آن

بین حرام است تمام کلمات آن بجهت آنکه در حفظ و رعایت بین و حفظ این
است که در حال تفکر تأمل بجهت شک مشغول بجزئی از اجزاء نماز شود
مطلق خواه واجب و خواه مستحب صلوات بر پیغمبر یا آل بعضی آمده
آل او و ذکر الهی را یا بعضی مشغول قرینه که فروع است
و کثیر از علما بنظر آورده لذا بحر العلوم شمس الدین حفظه الله مذکور
ساخته هر کس خواهد رجوع باصل کتاب نماید لا کسیکه شک کند در فعل
واجبی از افعال نماز پس اگر موضعش نگذشته باشد نماز را تمام می کند
و وجوب نیست که آن را بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند
که آیا قرائت را بجا آورده یا نه التفات بشک نمیکند و نماز صحیح است
در مجموع حمد و سوره شک کند یا در بعضی از آنها و اگر شک کند در
قرائت حمد قبل از شروع در سوره یا در سوره شک کند قبل از رکوع
و قبل از قنوت و نحو آن از مستحبات دیگر باید آن مشکوک را
بجا آورد و اگر شک کند در حمد و حال آنکه شروع بسوره کرده پس
رجوع کردن بحمد واجب نیست و احوط اتمام سوره آن است
که بدون اعاده بحمد اتمام نماز پس اعاده آن نماز است و اگر شک

کند و در

کند در جزئی از حمد یا سوره بعد از دخول در ما بعد آن جزء مثل آنکه شک کند
در ایاک نعبد و حال آنکه در اهدنا الصراط المستقیم است مثلا اقرب
عدم رجوع است و اگر شک کند در کلمه یا حرفی مثل با در بسم الله یا
صفتی از صفات حرفی مثل تشدید یا مد ان و حال آنکه داخل ما بعد
آن شده اقرب عدم التفات است و اگر شک کند در فعل
مستحبی از مستحبات نماز و حال آنکه در واجبی از واجبات داخل
شده التفات نمی کند مثل آنکه در حال رکوع شک کند در قنوت
و نحو آن التفات بآن شک نمینماید و اگر شک کند در مستحب و حال آنکه
داخل مستحب دیگر شده نیز التفات نمی کند و اگر شک کند در واجبی و حال
در مستحب داخل شده مثل شک در قرائت در حال قنوت و مثل
شک در تشهد واجب در حال ذکر مستحب بعد از تشهد
و نحو آن التفات نمی کند پس مطلب کلی است که اگر شک کند در
واجبی و داخل واجبی یا مستحب دیگر شده باشد یا آنکه شک در مستحبی
و داخل واجبی یا مستحب دیگر شده باشد شک اعتبار ندارد و التفات نمی کند
و اگر شک کند در رکوع و حال آنکه ایستاده است رکوع را بجا می آورد

واگر شک کند در رکوع در حال فرو رفتن بسوی سجده حتی باشد
حکم آن اشکال است اقرب این است که شک معتبر می باشد پس
باید رکوع را بجا بیاورد و در حفظ این است که با این حال نماز را اعا
اعاده کند و همچنین است حال سایر مقدمات افعال نماز خواه مستحب
باشد یا واجب و اگر شک در سجود کند و نداند که بجا آورده
یا نه در حال تشهد باشد یا در حال قیام واجب البدل اسجود خواه شروع
بقرائت و تسبیح کرده باشد یا نه التفات بشک نمیکند و اگر پیش
از برخواستن شک در سجود کند در اینجا واجب است که سجود
را بجا آورده و در جمیع آن صور تفاوت نیست میان یک سجده یا هر
دو سجده و شک در تشهد در حال قیام در استقلال به آن التفات
نکند خواه در اثنای قرائت یا قبل از قرائت باشد و اگر شک
کند در حالیکه نشسته و بعد از آن شروع نکرده در اینجا باید
آن را بجا آورد و اگر در حال برخواستن و قبل از قیام واقع
شود اقرب وجوب التفات است و اگر بعد از شروع بسلام شک
در تشهد کند معتبر نیست اگرچه سلام مستحب باشد بنابر اقرب

فصل نماز میت بر آنکه سزاوارترین مردم بنماز میت کسی است که میراث
از آن میت میبرد و پدر مقدم است بر پسر و جد و بعضی گفته اند پسر مقدم است
بر جد و شوهر او اولیست بزن از جمیع اقارب و مشهور این است
که واجب نیست بر میت نماز مگر آنکه شش سالگی تمام رسیده باشد
و این قول اقوی است و طهارت شرط نیست در نماز بلکه مستحب است
و جایز نیست اینکه کسی که نماز بر میت میکند آزرده انصراف داشته باشد
از میت که او بعد در عرف و عادت نماز کنندگان با میت نگویند
و مستحب است آنکه امام در وقت نماز کردن بر میت هر گاه آن میت
مرد باشد در وسط جنازه بایستد و هر گاه میت زن باشد در نزد
سینه او بایستد و واجب است آنکه نماز بعد از غسل دادن و کفن
کردن بکنند و هر گاه میت کفن نداشته باشد بعد از غسل او را
در قبر بگذارند و در جایی که حکم قبر داشته باشد و عورت او را بپوشانند
و نماز بر او بکنند و بعد از آن خاک بر او بریزند واجب است
مشروط آنکه بر امام واجب است فصل در نماز زیارت پیغمبر صلی
الله علیه و آله یا یکی از انبیاء یا یکی از ائمه علیهم السلام هر گاه که کسی اراده کند

نماز زیارت کردن بعد از آنکه زیارت کند پیغمبر یا امام را در روضه
منوره او در نزد سر آن افضل است از سایر مکان و هر گاه اراده
کند زیارت هر یک از ایشان را در شهر خود اول نماز بکند
و بعد زیارت را و نماز زیارت دو رکعت است باب پنجم در نماز جماعت
است شکی نیست در افضل است نماز جماعت اکثره ثواب آن و
جامع است در بین بانی مسلمانی بلکه در فرودهات دین است واجب
نیست نماز جماعت باصل شرع مگر در نماز جمعه و عیدین با حصول
شرایط پس جایز نیست حکم بفسق تارک جماعت و سقوط عدالت
آن و فسد نماز آن و جواز غیبت آن و وجوب هجرت کردن
از آن و ترساندن او را و حذر نمودن او را و تخدیم جواز
گفتن با او و چیز خوردن با او و مشورت کردن با او و معامله
نمودن با او هر چند دلالت می کند بر آنچه مذکور شد بعضی از اخبار
و نیست فرق در بین بانی ترک جماعت دائما یا غالبا یا بعضا و اوقات
و تصریح کرده اند باستحباب جماعت در فرایض همه مگر جمعه و عیدین
با شرایط وجوب و تاکید استحباب در نماز یومیه [illegible]

بیشتر است چنانکه گذشت که این ضروری دین است و فرقی نیست
در یومیه ما بین قصر و اتمام و ادا و قضا مابین کسی که نماز قضای خود
بکند یا بجا آرد از جهت میت مثل کسیکه نماز قضا تبرعا کند
از برای میت یا نماز قضا کند برای حفظ احتیاطا به وجوبا در این اشکا
ل است و اقرب جواز جماعت است در هر دو مقام و همچنین جایز است
جماعت در چهار رکعت نماز یکه چهار طرف بکنند در صورت اشتباه قبله
و جایز است جماعت در نماز آیات و نماز میت و در نماز طواف
واجب و لیکن احتیاط ترک است و جایز نیست جماعت در نمازهای
مستحبه مگر نماز باران و عید غدیر و عیدین و اعاده نماز یکه اصل او واجب
باشد و در باقی نوافل بلکه معتقد حرمت است و کمتر عددی که جماعت
بآن منعقد می شود در غیر جمعه و عیدین دو نفر است امام و ماموم اگرچه
ماموم طفل ممیزی باشد که مکلف نیست بنابر شرعیه وجوبا یا اگر آن
باشد و جایز است اقتدا کردن زنها بمردان و صف زنان در عقب
صف مردان باشد و جایز نیست اقتدای مرد با امام هر گاه حایل
باشد مابین او و امام که منع کند از مشاهده و ماموم امام را و کسی را

که با امام اقتدا نکرده باشی و هرگاه مأموم جمعی باشند که امام را مشاهده نکنند
و مأمومانی باشند که با امام اقتدا نکرده اند و امام را مشاهده نکنند و
هیچ حایلی از احوال نماز پس نماز باطل است پس شرط است در صحت
نماز مأموم مرد آنکه با آن امام اقتدا نکرده است او را مشاهده کند در
حایل از احوال نماز هر چند در حال قیام باشد و جایز است نماز مأمومی
ستونها و پشت ستونها با مشاهده امام یا مأموم دیگر که پیش روی
اوست با اتصال صفها و هرگاه در پشت شیشه باشد که امام را ببیند
احوط آنکه حایل نباشد مابین آن مأموم و امام هرگاه امام مرد باشد
پس جایز است از برای زن مأمومه که در عقب دیوار و نحو آن
اقتدا کند با امام مرد بشرط آنکه انتقالات امام را از رکوع و سجود و
قیام و تشهد و سلام بفهمد و هرگاه امام در بام خانه بلند باشد
و مأموم در صحن خانه باشد در این صورت محقق بطلان نماز مأموم است
و اشکال باقیست در صورتی که محل ایستادن امام از مقام مأموم بلند باشد
در جواز نماز مأموم و ظاهر آن است که علو از برای امام بقدر بلندی یک
موجب بطلان نمی شود و شاید که علو نیست بلکه معتبر صدق کردن

اسم علو معتد به است عرفا و بعضی تحدید به مقدار یک وجب و بعضی زیاده از یک گام
کرده اند و معتمد صدق عرفی است و بنا بر این علو که بقدر طول انگشت
باشد یا کمتر از وجب هم باشد مضر نیست لیکن مراعات احتیاط اولی است
و در زمینهای سراشیب اقرب جواز است و هرگاه محل ایستادن مأموم
بلندتر باشد از محل ایستادن امام در صحن خانه باشد و مأموم صحیح است
خواه در زمینی سراشیب یا غیر آن پس هرگاه امام در صحن خانه باشد
و مأموم در بام خانه باشد نماز او صحیح است و احوط این است که بلند
ی بحد افراط نرسد و جایز نیست دوری مأموم از امام هرگاه مابین ایشا
ن صفهای متعدد نباشد و این دوری موجب بطلان نماز مأموم است
و اگر دوری مأموم از امام با اتصال از صفوف مابین پس جایز است
لیکن در این صورت شرط آن است که مأموم از صفوف متصله
دور نباشد چنانچه از صفها نیز بود و شرط آن است که امام دور نباشد
و هرگاه در ابتدای صفوف نماز مابین مأموم و امام صفوف متصله
باشند و در اثنای نماز اهل صفوف تمام شود و هرگاه نماز ایشان قصر
باشد پس بعد حاصل شود مابین مأمومی که در عقب آن صفوف بوده و مابین

امام اقرب آن است که هرگاه مأموم بر اقتدا ادامه دهد با امام بایستد نماز صحیح است
و بعضی گفته اند واجب است مراد که قصد انفراد کند و نماز را تمام کند و اوا
هست رفتن مأمومی که در عقب صفوف است بمکان قرب امام خواه
آنکه صفوف بعد از نماز برپا باشند یا متفرق شوند به جهت آنکه از برای حال
رفتن بمکان قرب امام محل باشد بدون منافی نماز و بدون مشقت •
و هرگاه برود بهتر است و تأخیر صفهای آخر در تکبیرة الاحرام تا آنکه
صفهای پیش تکبیر بگویند صحیح است مگر آنکه اقتدا بسبب تأخیر فوت
شود و جایز است از برای مأموم غیر مسبوق لیکن مأموم مسبوقی که رکعت نماز را
با امام درنیافته است اینکه ترک کند خواندن حمد و سوره را در دو رکعت
اول نماز ظهر و نماز عصر هرگاه امام از کسانی باشد که صحیح است اقتدا
به آن و هم چنین جایز است ترک قرائت از برای مأموم مفروضی
در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا و در دو رکعت نماز صبح و هرگاه قرا
ئت امام به آن مأموم مسموع و اقرب آن است که در صورت نشنیدن قرا
ئت هم نیز جایز است ترک قرائت مأموم و احوط آن است که در
صورت نشنیدن قرائت نکند و در صورت شنیدن بقدر همهمه

ترک
قرائت نکند و قرائت مابین ادا و قضا و سفر و حضر و نماز
آیات و استسقا و شرط آنکه صحیح باشد اقتدا به آن امام و واجب است
قرائت مأموم در موضع قرائت هرگاه امام از کسانی باشد که صحیح نیست
اقتدا به آن شرعا و واجب است متابعت امام صحیح الاقتدا در افعال
نماز مثل رکوع و سجود و مانند اینها و محققین کلمات اصحاب وجوب
متابعت است در جمیع افعال خواه واجب باشند و خواه سنت و
این معتمد است و واجب است متابعت از تکبیرة الاحرام از جمله اذ
کار و اما غیر تکبیرة الاحرام و سلام و اذان از اذکار نماز مانند
ذکر رکوع و ذکر سجود و متابعت واجب یا واجب نیست بعضی
عدم وجوب است و لیکن احوط متابعت است و هرگاه مأموم بالا
در تکبیر با آن شروع کند بعضی از افعال نماز لا متابعت است چیزی
با متابعت نیست و چیزی نیست مسئله محل اشکال است و احتیاط تأخیر
مأموم است از امام در افعال لیکن جواز مقارنه در نهایت قوت
است و احوط آن است که مأموم تکبیرة الاحرام را وقتی بگوید که
امام از گفتن تکبیرة الاحرام فارغ شده باشد و در اثنای گفتن

امام او را ماموم شده وضع باقی نمانده و جایز است ماموم را که در قنوت
یا در تشهد غیر دعا یا را که امام خوانده است بخواند و هم چنانی در اذ
کار رکوع و سجود مخیر است میان ایشان جایز است و هرگاه ماموم مقدم
باشد بر امامیکه صحیح است اقتدا او و جایز نیست و نماز او باطل است
خواه عمداً و خواه جهلاً و خواه نسیاناً باشد و فرقی نیست که در بعضی از
نماز ماموم بر امام مقدم باشد یا در تمام نماز در هر دو صورت باطل است
و جایز است مساوی ایستادن ماموم با امام و لیکن مراعات تقدم امام
هر چند قلیل باشد احوط است و ظاهر آن است که اعتبار کرده اند پاشنهای
پای امام و ماموم و انگشتهای پا را باهم و لیکن احوط آن است که ماموم
هیچیک از اعضای خود در هیچ حالی از احوال خود مقدم بر امام
نباشد و شرط است در جماعت اینکه ماموم نیت اقتدا کند و فرقی
نیست در وجوب نیت جماعت اما نماز جمعه و غیر آن و نیت اقتدا
ماموم باید بعد از نیت امام باشد و شرط است در صحت اقتدا ماموم
امامیکه اقتدا بان میکند شخصی که حکم کند بنماز او یا گوید بان وصفی
کافی و صحیح شود وصفه و کافی نیست شخص زاین امام هر چند اسم او و صفت او

را نداند

را نداند و احتمال دهد که اسم او زید باشد یا عمرو و لیکن شرط آنکه علم داشته
باشد که از جامع شرایط امامت است و هرگاه نماز کند در عقب دو نفر
مثلاً و نیت کند اقتدا بیکی از این دو تا بدون تعیین باطل است و هرگاه
اقتدا کند بزید و امام عمرو باشد نماز باطل است و هرگاه کند با اعتقاد اینکه زید است
و بعد از نماز ظاهر شود که عمرو است و هر دو عادل باشند صحت در نهایت
قوت است و لیکن ترک احتیاط نکند باعاده کردن آن نماز را در وقت
و قضا در خارج وقت و اگر در اثنای نماز معلوم شود و خطا احوط اتمام
نماز و اعاده آن است و شرط نیست نیت امامت در امام مگر آنکه
جماعت واجب باشد مثل جمعه و عیدین بشرط آنها پس هرگاه بانفراد
نماز کند و جمعی بدون اطلاع در عقب او اقتدا کنند و امام مطلع نباشد
صحیح است نماز آن جمع و ثواب جماعت برای ایشان ثابت است و اگر
امام نیت جماعت نکند با آنکه میداند که جمعی در عقب او اقتدا
باو کرده اند یا آنکه منع نکند کسی را که میخواهد اقتدا باو کند لیکن ماموم
قبول منع نکند و باو اقتدا کند نیز ثواب جماعت برای ماموم است
و لیکن امام مادامیکه نیت امامت نکند ثواب جماعت نخواهد داشت

است از برای امام که نیت امامت کنند تا ثواب جماعت دریابد و هر
گاه در اثنای نماز یا قصد انفراد و علم بهم رسد باقتدا کردن جمعی و نیت
انفراد را بدل کند بجماعت تا مستوجب ثواب گردد و هرگاه دو نفر
نماز کنند و بعد از نماز معلوم شود که هر دو نیت امامت کرده اند نماز هر دو
صحیح است و هرگاه هر دو نیت اقتدا بیکدیگر کرده باشند و مطلع نباشند
هیچکدام باینکه اند یکدیگر اقتدا بایکی کرده است نماز هر دو باطل است خواه قرا
ئت کرده باشند و خواه نکرده باشند شرط است در صحت اقتدا او و اتفاق
جماعت اینکه کیفیت و نظم و هیئت نماز امام و ماموم مثل هم باشند
پس جایز نیست اقتدا کردن کسیکه نماز یومیه کند با امامیکه نماز جنازه یا نماز
آیات یا نماز عیدین میکند الا موافقت ماموم و امام در وجوب و سنت
شرط نیست پس جایز است اقتدا نافله کننده بفریضه کننده و عکس آنکه
نماز یومیه را بانفراد کرده باشد اعاده میکند نماز را بسبب استحباب با امامیکه
همان نماز میکند بسبب وجوب و جایز است اقتدای فریضه بنافله در
صورتیکه امام اعاده کند نماز را برای جمعی که بجماعت نرسیده باشند
و هم چنانی اختلاف نماز امام و ماموم در عدد رکعات واجب نیست بلکه جایز

اختلاف در ان

اختلاف در ان جایز است اقتدای کسیکه نماز قضا میکند بکسیکه نماز ادا
میکند یا نماز قضا هر چند قضای اختیاری باشد مانند اینکه او اقتدا ظهر بعصر
یا بعکس و مغرب بعشا و عکس آن و جمیع را با هر یک از پنج نماز و عکس
آن و ظاهر آن است صحت اقتدا کردن هر یک از نمازهای پنجگانه به نماز
جمعه جایز است و جایز است در نماز آیات مثل کسوف و مستحب است
در نماز جماعت غیر نماز میت که هرگاه ماموم یکنفر باشد در طرف راست
امام بایستد و هرگاه ماموم زیاده بر یکی باشد در پشت سر امام بایستند مگر آنکه
امام و ماموماین همگی برهنه باشند و ساتر عورت نداشته باشند و در این صورت
در یک صف باید امام و ماموماین بنشینند و نماز کنند و امام بزانوهای خود
پیشتر از ماموماین باشد و ظاهر استحباب اعاده بجماعت مخصوص بفرایض
یومیه است بلکه هرگاه نماز آیات یا نماز استسقا را خوانده باشد بانفراد سنت
است اعاده کردن آن بجماعت و هرگاه نماز را جمعی بکنند بجماعت و بعد از آن
جماعت دیگر بیایند و همان نماز را بجماعت بکنند پس آیا از برای آنکه اول
بجماعت کرده است اعاده مستحب است یا نه بعضی اصحاب رفته اند باینکه حکم
محقق منتفی است و معتمد نزد حقیر قول اول است و لیکن احوط قول ثانی است

و مستحب است اینکه اهل فضل در صف اول ایستاده باشند و افضل صفها اول
آنها و بعضی گفته‌اند افضل صفها در نماز جماعت جنازه صف آخر است
و طرف راست صف اول افضل از طرف چپ است و بعد از آن است
که افضلهای مقتدیان صف اول طرف راست امام بایستند و در نماز اخفاتیه
مأموم تسبیح بگوید مستحب است و در جهریه سکوت کند و تسبیح بحان الله گفتن
سبحان الله است پس مجزی نیست ذکرهای دیگر و وقت برخواستن
از برای نماز جماعت خواه امام باشد و خواه مأموم وقت گفتن
مؤذن است قد قامت الصلوة را و مکروه است نافله گذاردن بعد از
اقامه هر چند بعضی از شروع امام و مأمومان بنماز بعد باشد و هر گاه مأموم
مرد در صف تنها بایستد مکروه است مگر در حالت ضرورت فرجه بیابد
میان صفها هر چند در صف اول باشد و تواند خود را برساند بان فرجه
بدون از هم شکافتن صفوف برود با توجه و هر گاه نتواند مگر با پا
کردن صفوف بهتر آن است که در حق تنها بایستد لاکن شرط است
در امام جماعت عقل پس امام مجنون در حال جنون جایز نیست و کسیکه
گاهی او جنون افاقه بیابد او صحیح حاصل شود در حال افاقه معتقد خوار

لامه است

لامه است لیکن مکروه است و هر گاه در اثنای نماز عارض شود بامام
جنون نماز باطل میشود و نماز امام و مأمومان نیست انفراد میکنند و نماز را
تمام میکنند و منع کرده‌اند از نماز کردن با امامیکه سفیه و عاقل باشد
و شرط است در امام جماعت ایمان و مراد بایمان اعتقاد باصول پنجگانه
است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد بحثی که شمرده شود
از شیعه اثنی عشری و جایز نیست امامت غیر اثنی عشری از فرق شیعه و هر
گاه نماز کند در عقب کسیکه اعتقاد بایمان و عدالت او داشته باشد
پس بعد از نماز ظاهر شود کفر او و بعضی اصحاب بر آنند که اعاده
آن نماز واجب نیست نه در وقت و نه در خارج وقت و معتمد این قول
است و اگر ظاهر شود کفر او در اثنای جماعت صحیح معتمد آن است که قطع
کند و نماز را از سر گیرد ولیکن احوط آن است که نیت انفراد کند و اتمام
کند و همچنین است فسق امام و لباس امام هر گاه معلوم شود جلد میته یا غیر
مأکول اللحم است مثل ظاهر کفر و صورت است و هر گاه ظاهر شود کفر امام
در اثنای نماز جماعت و جهه واجب است که نماز را از سر گیرد و کافر هر گاه
امامت کند مسلمین را تعزیر کرده میشود و هر گاه ... مشهور باشد با قیلکه

مسلمان بعد و مرتد هم شده و کسی در نماز کرده باشد و بر او معلوم نباشد که
در حالت ارتداد او اعاده واجب نیست و حکم امام مخالف هر گاه بعد از نماز
یا در اثنای نماز ظاهر شود حکم کافر است بدون فرق و از جمله شروط
امامت عدالت است و صحیح نیست اقتدا بکسیکه عادل نیست خواه فاسق
باشد یا مخالف اگر نماز کند در عقب کسیکه اعتقاد داشته باشد فسق او را در
وقت نماز باطل است نماز او و واجب است بر او اعاده هر چند ظاهر شود
که او عادل بوده و همچنین است هر گاه شک داشته باشد در فسق او و عدالت
او و فرقی نیست در اشتراط عدالت در امام مابین نمازهای یومیه و غیر آن
از واجبی و سنتی و جنازه و هر گاه امام در ظاهر عدالت داشته باشد و در
باطن فسق او بر کسی معلوم باشد اقتدا کردن او بآن امام جایز نیست
و هر گاه نصب کند سلطان جور کننده امام و عادل باشد از برای نماز جمعه و جماعت
جایز است اقتدا کردن او بدون اشکال و هر گاه امام در نماز مرتکب شود امو
را که بنای اعتقاد امام جایز باشد و باعتقاد مأموم جایز نباشد
مثل اینکه امام باستحباب امامه کند و صحیح دانند و مأموم باطل دانند تا امام
سوره را ترک کند و اند و نگذرد مأموم واجب دانند و اشتراط بطلان اقتدا

است

است و هر گاه امام و مأموم مخالفت داشته باشند و امام در نماز
مرتکب شود آنچه را مأموم جایز نمیداند پس اقتدا در این وقت جایز نیست
و هر گاه مأموم اعتقاد داشته باشد که لباس امام جلد میته است و امام
هر گاه اعتقاد آن باشد که جلد میته نیست و جلد مذکی است و صحت
نماز در آن معتقد عدم صحت اقتدا است و شرط است در امام طهارت
مولد پس اقتدا کردن بولدالزنا جایز نیست هر گاه علم بهم رسد باینکه
شرعاً ثابت شده و صحیح نیست اقتدای مأموم ایستاده به امام نشسته
و جایز است اقتدای امام نشسته با امام نشسته و جایز است امامت امام نشسته
از برای مأموم به پهلو خوابیده و جایز است امامت امام به پهلو خوابیده
از برای مأموم مثل خود و از برای مأموم به پشت خوابیده و جایز است
امامت امام به پشت خوابیده از برای مثل خود لا امام هر گاه در مرتبه
اولی باشد و مأموم در مرتبه اعلی آن و در باقی همه این صورتها جا
یز نیست و هر چند احوط آن است که هر گاه امام محتاج باعتماد بر چیزی
باشد و مأموم محتاج باعتماد نباشد اقتدا بآن نکند و هر گاه امام
در اثنای نماز از قیام عاجز شود بنشیند اقتدای مأمومین که ایستاده



و باطل می‌شود پس باید نیت انفراد کند یا یکی از مأمومین را خلیفه کند
امام در امامت مأمومین عدول کند با قصد او یا بدون و جایز نیست اقتدا کردن
با امی که لحنی کند در قرائت حمد و سوره از برای مأمومین که قرائت او
صحیح باشد و جایز نیست اینکه امامت کند کسی که زبانش به بعض حروف
جاری نیست و از مخرج نمی‌تواند ادا کند یا بعضی حروف را تبدیل می‌کند
بحروف دیگر مثل کسی که قادر بر ادای آن حروف است و همچنین از برای
امثال خود امامت می‌تواند کند و جایز نیست امامت لال للقاری و نه اما
مت اخرس للقاری و امی کسی است که قرائت او خوب نباشد و جایز
است اقتدای لال بلال و دیگر هرگاه امام قاری باشد فقط نحو و جا
یز است امامت کور و جایز نیست اینکه امامت کند زن مرد را و جایز است
از برای زن اینکه اقتدا کند بمرد و هر چند جنبی باشد و هر چند بمرده و بکره
باشند و امام راتب که در مسجدی دایم حاضر است اولی است به امامت
در آن مسجد از غیر خود مگر هاشمی و هرگاه امام راتب یا صاحب منزل
اذن بدهد بدیگری در امامت که میتوان بر طرف حرام شود و هرگاه امامی
که همیشه در مسجد نماز کند دیر بیاید مؤمنان انتظار او را بکشند مگر آنکه

وقت فضیلت

و همچنین جایز است در اغماء و بیهوشی و جنون و موت امام که متمکن از نا
یب کردن نباشد جایز است برای مأمومین نایب بگیرند و هرگاه
جماعت واجب باشد احوط است که ترک نایب قرار دادن
نکنند و احوط است که نایبی که امام یا مأمومون اختیار کنند از جمله
مأموم باشد و از خارج نباشد هر چند جایز است نایب کردن
از غیر مأمومین و در هر صورت اقوی است که این نایب خارج

احکام نماز



و باطل می‌شود پس باید نیت انفراد کند یا یکی از مأمومین را خلیفه کند
امام در امامت مأمومین عدول کند با قصد او یا بدون و جایز نیست اقتدا کردن
با امی که لحنی کند در قرائت حمد و سوره از برای مأمومین که قرائت او
صحیح باشد و جایز نیست اینکه امامت کند کسی که زبانش به بعض حروف
جاری نیست و از مخرج نمی‌تواند ادا کند یا بعضی حروف را تبدیل می‌کند
بحروف دیگر مثل کسی که قادر بر ادای آن حروف است و همچنین از برای
امثال خود امامت می‌تواند کند و جایز نیست امامت لال للقاری و نه اما
مت اخرس للقاری و امی کسی است که قرائت او خوب نباشد و جایز
است اقتدای لال بلال و دیگر هرگاه امام قاری باشد فقط نحو و جا
یز است امامت کور و جایز نیست اینکه امامت کند زن مرد را و جایز است
از برای زن اینکه اقتدا کند بمرد و هر چند جنبی باشد و هر چند بمرده و بکره
باشند و امام راتب که در مسجدی دایم حاضر است اولی است به امامت
در آن مسجد از غیر خود مگر هاشمی و هرگاه امام راتب یا صاحب منزل
اذن بدهد بدیگری در امامت که میتوان بر طرف حرام شود و هرگاه امامی
که همیشه در مسجد نماز کند دیر بیاید مؤمنان انتظار او را بکشند مگر آنکه

وقت فضیلت

وقت فضیلت نماز منتظر شوند آمدن او را و اگر نیاید و نه خبر بفرستد که
دیگری نایب او باشد در امامت پس مأمومون هرکه را خواهند کسی را
که اختیار کنند او را و اقتدا به او می‌کنند و اگر امام حاضر شود بعد از نماز اقامه
مستحب است از برای ایشان آنکه در نماز شوند با آن امام و هر
گاه محدث شود امام در اثنای نماز باطل می‌شود نماز او و جایز است که
نایب قرار دهد از برای مأمومین کسی که تتمه نماز را با ایشان تمام
کند و در سایر مبطلات بجهت امام اقرب است که ملحق بحدث است
در نایب کردن او و هرگاه امام بیمار باشد و مأمومین حاضر جایز
است امام بعد از آنکه زخمی نایب قرار دهد بجهت تتمه نماز مأمومین

و همچنین جایز است در اغماء و بیهوشی و جنون و موت امام که متمکن از نا
یب کردن نباشد جایز است برای مأمومین نایب بگیرند و هرگاه
جماعت واجب باشد احوط است که ترک نایب قرار دادن
نکنند و احوط است که نایبی که امام یا مأمومون اختیار کنند از جمله
مأموم باشد و از خارج نباشد هر چند جایز است نایب کردن
از غیر مأمومین و در هر صورت اقوی است که این نایب خارج

احکام نماز

٧٨

نماز شود از موضع قطع امام تکبیر دیگر باید از سر گیرد و ماموم تابع
او شوند و هرگاه نایب تعیین نشده باشد بعضی از قرائت و هرگاه جمعی
بخواند بعد از قرائت او ساقط است قرائت نکند نایب اول سوره قرائت
کند و این اقرب است لیکن نایب او میان کلام تکبیر دیگر از جای
تکبیر دیگر که اختلال نظم کلام نشود و واجب است تجدید نیت اقتدا از
برای ماموین به نایب و هرگاه ماموین مطلع از نایب نشوند مگر بعد از
نماز اقوی آنست که هر کسی مطلع نشده نماز را اعاده کند و جایز است
اقتدا حاضر به مسافر و عکس آن مطلقا و در امر اول صورت مکرو
ه است و مشکل نیست که ثواب جماعت از برای امام و ماموین هست
و هرگاه مسافر اقتدا کند به حاضر واجب است سلام بعد از دو رکعت
و جایز است که مسافر نماز را با نیت امام تمام کند و مکروه است
اینکه امامت کند متیمم و شکسته بند است در جواز امامت و ماموم بودن
ایشان و هرگاه ماموم علم داشته باشد به اینکه امام محدث است
و اقتدا کند بآن امام نماز او فاسد است هر چند امام خود را
متطهر بداند و هرگاه بعد از نماز بر ماموم ظاهر شود بطلان ماموین

و هرگاه ماموم [illegible]
عدول [illegible] در اثنای نماز [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام محدث است ظاهر شود واجب است [illegible]

بنحوه نماز

بنحوی که شرطی از شروط امامت غیر ایمان و عدالت و طهارت
بعد از نماز ظاهر شود نبودن امام دارای آنها یا نبودن او یا حدث بودن او
یا قدرت نداشتن او بر قرائت پس اعاده بر ایشان واجب
نیست و هرگاه در اثنای نماز ظاهر شود بر ایشان تفصیل مذکور جاری
است و فرق است ما بین جماعت واجب و مستحبه چنانکه مذکور
شد و هرگاه ماموم شروع کند به نافله پس احرام ببندد امام مستحب
آنکه قطع کند نافله را و ملحق شود به امام هرگاه بترسد نماز جماعت
او فوت شود و هرگاه بداند جمیع رکعات جماعت را درک
خواهد کرد و نافله را نیز تمام خواهد کرد احوط قطع نکردن است
و هرگاه ماموم مشغول فریضه باشد و امام احرام ببندد و نماز و
ممکن نباشد ماموم را عدول به نافله از جهت فوات وقت عدو
ل و بترسد که هرگاه آن فریضه را تمام کند ادراک جماعت
را اصلا نکند پس جایز است از برای آن ماموم قطع آن
نماز فریضه تا آنکه ادراک جماعت کند و هرگاه در قیام رکعت
سیم نماز باشد اقوی آنست که فریضه را تمام کند و عدول

نکند و لکن مثل نماز میت یا نماز آیات اقوی آن است که قطع آن کند
از جهت ادراک جماعت و مسبوق ماموری است که امام یک رکعت
یا بیشتر مقدم بر او باشد پس اگر او ملحق به جماعت در رکوع امام باشد
قرائت آن رکعت از او ساقط است در هر رکعت که باشد و هر
گاه در قیام با ماموم ملحق شود پس اگر آن قیام رکعت دویم امام است
قرائت از مسبوق در آن رکعت ساقط است و در غیر این دو موضع
قرائت بر ماموم مسبوق واجب است و هرگاه فرصت حمد و سوره
نباشد اکتفا کند به قرائت حمد تنها و هرگاه ممکن شود او را
قرائت حمد و بعضی از سوره واجب نیست بر او قرائت بعضی
از سوره که او را ممکن است و هرگاه ماموم ممکن نشود از قرائت
حمد پس آیا تمام حمد را قرائت کند هر چند به رکوع امام نرسد و در سجود
به امام ملحق شود یا حمد را تمام نکند و خود را ملحق کند به امام در رکوع و اگر
نیت انفراد کند در صورت حمد یا تمام سوره بخواند جایز است
بلکه احوط است و مسبوق در هر رکعتی که قرائت باید بکند با امام اخفات
کند هرگاه نماز جهریه باشد و هر رکعتی که بعد از اتمام نماز امام است

[illegible]

مراعات کند وجوب جهر و اخفات را در آن نماز و باید مسبوق در محل
تشهد امام تشهد را بخواند و در محل تشهد امام که بر ماموم تشهد
نیست اقرب آن است که مستحب است که متابعت امام کند در خوا
ندن تشهد و اگر داخل شود مسبوق در رکعت ثانیه و امام قنوت
بخواند سنت است متابعت قنوت و قنوت مخصوص خود را
در محلش بخواند و جایز است در جماعت مستحبه مفارقت ماموم از امام
به نیت انفراد در اثنای نماز با عذر و ضرورت بدون اشکال
و بدون ضرورت نیز جواز معتقد است لیکن احوط مراعات
قبول اولیست و هرگاه مفارقت او پیش از شروع امام بقرائت
باشد واجب است بر او که قرائت کند و هرگاه در اثنای قرائت از
او ساقط است و قصد انفراد در جمیع نمازها جایز است هرگاه جما
عت مستحبه باشد و جایز نیست انفراد اختیاری در جماعت واجبه و جایز است
بر ماموم در جماعت مستحبه سلام دادن پیش از امام به نیت انفراد
هر چند بدون عذر باشد و جایز نیست این در جماعت واجبه هرگاه
ماموم در جماعت مستحبه سلام دهد پیش از امام و از محل خود بر

فصل

خواه ضرورت باشد و خواه نباشد معتقد جواز است **فصل** مستحب
است ساختن مساجد و اعاده آن مسجدی که خراب شده باشد و واجب
نیست که بر بالا هیئت اول آن مسجد را بسازند و جایز نیست خرا
ب کردن آنها مگر آنکه مشرف بخراب باشد و صحیح آن است که خواه
از جهت توسعه جای باشد و گشودن روزنه و پنجره و گشودن در و قرار
دادن ستون هرگاه مصلحت عامه باشد و حرامست الحاق مساجد به
ملک جدا از جمیع الحکم آنچه بدان راسخ ... کندن چاه و حوض و مجرای
آب در مسجد از جهت آنکه منتفع شوند نمازکنندگان بوضو دادن آنها
جایز است یا جایز نیست در آنها اشکال است و احوط اجتناب است
و مستحب است جهت خلا در مسجد ... باشد و حرام است که چیزی از مسجد
را در ملک خود کسی داخل کند یا چیزی از آن را طریق قرار دهند
و هرگاه آهن کار نه کهنه باشد یا از آلات مسجد چیزی را برداشته باشد
واجب است بر او برگردانیدن او و هرگاه محلی زیادی باشد در آن
مسجد و در جای عوض مصرف نداشته باشد پس اقرب جواز است صرف
او در مسجد دیگر و تلک ... جایز نیست هر چند که از مسجد ...

مستحب است با همه از او زایل شود این حکم است و حرام است اینکه داخل
کند در مسجد نجاستی را که سرایت کند بآن مساجد جایز نیست و الا داخل
کردن نجاستی که سرایت نکند بمسجد جایز است و منع احوط است و حرام
نجس گردانیدن مساجد و فرش ملحق است زمین او و بام او
یا دیوار او خواه از داخل و خواه از خارج و احوط آن است
که نباید داد آن مسجد نگذارند نجس باشد الا فرش مساجد و حصیر و آلات
مسجدی پس اقرب این است که نجس کردن اوها حرام نیست و لیکن احوط اجتنا
ب است و ازاله کردن نجاست در مسجد هرگاه موجب هتک مسجد است
پس اشکالی در تحریم آن نیست و مسجد را که ازاله کند از طرفی که سرایت
بمسجد نکند یا به آب کثیر یا جاری ازاله واجب است ازاله کند اقرب
عدم حرمت است و هرگاه مسجد نجس شود ازاله واجب است بر کسیکه
او را نجس ساخته و وجوب ازاله بر جمیع مکلفین اقرب
است و وجوب ازاله فوراً احوط بلکه اقرب است پس اگر عمداً
ترک کند یا وقت ازاله را از جهت عذری اشکالی در صحت نماز
نیست و هرگاه بدون عذر نماز کند در اول وقت معتقد

صحت نماز شکی نیست و هرگاه بدون عذر نماز نماز کند در اول
وقت معتقد صحت نماز او است لیکن سزاوار است که ترک احتیاط
نکند و حرام نیست حکم کردن ... بیرون آوردن نجاست با حشمت
یا چوب یا غیر اینها که کنند اینها ضرر با او ... را در مسجد موجب
نمی شود و هم چنین تراشیدن دیوار اگر تراشیدن گل بلکه ازا
له نجس شده و از نجاست خشک باشند غایط خشک و خون خشک
و غیر اینها که سرایت بمسجد نمیکند یا واجب است اخراج او یا وا
جب نیست اول احوط است و ثانی در نهایت قوت است و وا
جب است منع کردن کافر را از دخول مساجد و بیرون کردن
او را از مساجد و فرقی نیست ما بین مشرک و غیر مشرک
و حربی و غیر او و مرتد و غیر او و تصریح کرده اند جمعی بآنکه
واجب است ازاله نجاستهای از قرآنها و ضرایح مقدسه و
کعبه ... بلکه و کعبه حکمش از مساجد بیشتر او سادات با ...
مکان هر چند جمیع عبادت از آن جا در شود و ملحق است بمساجد
مشاهد مشرفه و روضات مقدسه در این احکام و هرگاه بیرون

رود از آن مکان و رحل او باقی است اقرب آن است که حق او باقی است
و هرگاه طول بکشد مفارقت او که لازم بیاید تعطیل و قف ... مطلقا
سقوط الا آنکه حق او در نهایت قوت است لیکن مراعات احتیاط اولی
است و اگر مفارقت او از جهت ضرورتی مثل تجدید طهارت
و ازاله نجاست و قضای حاجت باشد و طول نکشد بقای حق او
اقرب است و اگر بدون ضرورت رفته باشد یا بنهد رحل
بطلان حق است و ... از رحل چیزی از متاعهای او است هر چند
تسبیح یا کمربند یا جوراب باشد و هرگاه کسی او را عمداً از جایش
بدون حق او بیرون کند و نماز کند در مکان حق او باطل میشود نماز او
علم نماز در لباس غصبی است و هرگاه کسی رحل او را رفع کند ضامن
است و هرگاه علم حاصل باشد بر رضای او نشستن در آن مکان و بر
رحل او پس اشکالی در جواز نیست و حق او بعد از عود باقی
است و در نماز تحیت مساجد بسط کاملی در نسخه اصل داده شده
هر کس خواهد رجوع بآن نماید باب ششم در نماز مسافر است
بدانکه ... شرط ... که ... نماز چهار رکعتی قصد ... از مسافر

هی که شرایط مذکوره را بعد از این در او بیند منقطع می‌شود نماز نافله
والمه یومیه و ساقط می‌شود از او روزه ماه رمضان و آن شرط است
در مسافری که قصر نماز و روزه واجب است بدان اینکه سفر او بمقدار
مسافت هشت فرسخ شرعی باشد و هر فرسخی سه میل است و هر میلی
چهار هزار ذراع است بذراع مستوی الخلقه و هر ذراعی بیست و چهار
انگشت است از انگشتهای است و هر انگشتی بمقدار هفت دانه جو است
که بهم چسبیده باشد و هر جوی بمقدار هفت موی است از موهای
یابو پس مسافت معتبره در سفریکه موجب قصر است بیست چهار میل است
و موافق این نکته بود است آنکه وارد شده اینکه مسافت دو برید است
و هر بریدی چهار فرسخ است و اگر قصد کند کمتر از مسافت مذکوره
را قصر جایز نیست اجماعاً و فرق ما بین سفر بیابان و دریا نیست
هر چند به نصف ساعت مسافت را طی کند در دریا قصر واجب است و میزان
مسافت از آخر عمارت است در بلدان معتدل و از آخر محله است
در بلد وسیع و دانستن مسافت مذکوره حاصل می‌شود به پیمودن و ذراع
کردن یا بشیاعی که افاده علم کند بلکه افاده مظنه و یا باخبار شخص معتدل

طواهل

کر اهل
خبره باشد و گاهی بشهادت عدلین ثابت می‌شود و هرگاه شک
داشته باشد در مسافت واجب است بر او اتمام و هرگاه ببلدی
که خواهد برود دو راه داشته باشد یکی مسافت باشد و دیگری نباشد
مخیر است در اختیار هر یک و هرگاه برود ببلدی که کمتر از مسافت
باشد و خواسته باشد که در همان روز یا شب برگردد یا قبل از ده
روز برگردد گفته‌اند که در برگشتن قصر کند و شرط است در جایز
بودن قصر آنکه طی مسافت را یکجا قصد کند و برود و بعد از طی دو
فرسخ فقط را قصد کند و برود و بعد از طی دو فرسخ قصد دو فر
سخ دیگر کند و هم چنین جایز نیست قصر هر چند بعد مسافت رسیده
باشد لیکن در مراجعت هرگاه بقدر مسافت باشد و همه را قصد کند باید قصر
بکند پس کسیکه بدون قصد مسافت برود حیران یا در خواب باشد
برگشتن یا بر دابه خود خوابیده باشد و ببرد او را بقدر مسافت
یا کسی عقب غلام گریخته یا چاروای گم کرده یا قرض دار گم کرده برود
این جماعت هرگاه بدانند که مقصود ایشان حاصل نمیشود در کمتر
از مسافت و قصد بکنند مسافت را پس اشکالی [illegible] تمام قصر است

و هرگاه نه دانسته باشند این معنی را در احتمال و مظنه حصول مقصود را بدون
مسافت پس تمام می‌کنند و شرط است در تحقیق مسافت علم و یا شهادت یا اینکه
مقدار مسافت را خواهد رفت یا عادة مظنه داشته باشد پس اگر شک
داشته باشد در رسیدن بمسافت تمام می‌کند و شرط نیست در قصد مسافت
اینکه باستقلال باشد بلکه گاهی بمتابعت نیز می‌شود مثل غلام تابع آقا است
و خادم تابع مخدوم و لشکر تابع سردار و اسیر تابع کسی است که او را اسیر
کرده می‌برد و زن تابع شوهر می‌شود پس هرگاه این کسان که تابعند
علم بهم رسانند و قصد مسافت نیز دارند نماز را قصر می‌کنند و هرگاه این
جماعتی که تابعند قصد ایشان این باشد که اگر متمکن میشوند برمیگردند پس
نماز را تمام کنند لیکن بشرط آنکه آثار است تمکن از مفارقت از برای
ایشان باشد بمجرد احتمال اینکه غلام بگوید هرگاه آقا آزادم کند باز ما
قصد داشته باشد که شوهر هرگاه او را طلاق بدهد او برود پس
این احتمالات رفع حیث نمیکند و شرط است در قصد مسافت استمرا
ر قصد پس هرگاه پیش از رسیدن بمقدار مسافت قصد رجوع کند تمام
میکند و هم چنین است هرگاه تردد بهم رسد در عزم رفتن و برگشتن

والا [illegible]

و اما مسافری که واجب است بر او قصر هرگاه برسد بوطن خود یعنی
جائی که شش ماه اختیار او وطن خود قرار داده و یا بقصد وطن او است
تمام میکند نماز را و روزه را نیز می‌گیرد و شرط است در سفری که موجب
قصر می‌شود یا بدینشده و جایز باشد در شرع پس واجب است
در قصر سفر واجب مثل حج واجب و سفر مستحب مثل زیارات ائمه معصومین
علیهم السلام و مباح مثل سفر تجارت و جایز نیست قصر از برای کسیکه
سفر او حرام است و تابع جایر در جور رفت و دیگر او را اینست
که متابعت در جور را اسم قید کنم [illegible] اختیار پس هرگاه بسبب اضطرار
و اکراه متابعت کند هر چند در جور باشد تابع از [illegible] در نماز نخواهد
بود و سفر حرام شمرده می‌شود و پس بنابراین واجب است بر کسیکه جایر بفر
ستد او سوی بلدی یا طلب کند او را نیز در خود بخشش که سفر در
حق او مباح باشد شرعاً همچنانکه از جهت تقیه باشد که جائر امر مباح
می‌کند یا از جهت مباح بالذات باشد و همچنین کسی که برود از
بلدی نزد سلطان از جهت امر مباح و هم چنین لشکر هرگاه برگ
ردند [illegible] بشرط آنکه [illegible] حرام نباشد و هم چنین سلطان

[illegible]

سلطان فاسقی باید قصر کند هرگاه بشغل او حاجت بود و مثل آنکه کسی
او را بخواند بسوی طاعت مشروعه یا اراده کند تماشای آن چیزی که مال مالک
است او را شرعاً بر وجه شرعی و کسی که بیرون رود از جهت صید کردن
بر سبیل لهو و لعب همچنانکه این بسیار است میان امرا و حکام جور
سفر او معصیت است پس باید تمام کنند نماز را و روزه را بگیرند
و اما صید کردن از جهت قوت عیال خود و خود قصر بر او واجب است
و بنده گریخته که سفرش معصیت است واجب است بر او نماز [illegible]
نماز و روزه و همچنین است زنی که ناشزه شده و قاطع طریق و کسی که راعی
باشد در ضرر مؤمنین در جان و مال و سفر از جهت تجارت
حرام و مثل رفتن از برای شراب خریدن یا سفر در راهی که خوف
کسی باشد که مظنه باشد در او تلف و هلاک و یا مال هرگاه ضرر
به احوال او رساند یا از جهت رد و امثال آن باشد و اما معتبر در اباحه
سفر مظنه سلامتی است یا نه مظنه خوف نیست پس بنا بر اینکه کسی که گمان
داشته باشد در سلامت یا ضرر قصر میکند ظاهر اصحاب [illegible] است
[illegible] اقرب است [illegible] مجوز [illegible] وقوف [illegible] بعد از وجوب

اتمام

اتمام قصر میکند و این اقرب است و اقرب در بنا و در مسئله سابقه جمع میان
قصر و اتمام است و کسی که بگریزد از طلب کار خود قدرت بر وفای دین تمام
میکند و کسی که بگریزد از جهاد باید تمام کند و احتیاط در هر دو مسئله جمع است
و هرگاه خود سفر معصیت نباشد غایت مقصد اتمام است و هرگاه مقصود از سفر
و غرض از آن سفر و غایت آن سفر معصیت نیز اتمام واجب است و شرط
نیست در سفری که موجب جواز برای تقصیر است بجا نیاوردن معصیت
پس هرگاه شرب خمر کند در سفر یا زنا کند یا دزدی کند منع قصر نمیکند و اما
شرط است در قصر کردن اینکه بعد از رسیدن بحد ترخص باشد و پیش از
رسیدن بحد ترخص قصر جایز نیست و حد ترخص آن جایی است
که صورت دیوارهای آخر شهر نه نماید و آواز اذان آخر شهر را نه
نشنود و اعتبار بعلامات نیست مثل منارها و دیوارهای قلعه و غیر آن
و سواد انها نیست و معتبر در اذان و دیوارها شنیدن و دیدن اعتدا
ل است از آخر شهر کوچک و هرگاه بلد بزرگ باشد معتبر اذان محله مسافر
و دیوارهای محله اوست و اقرب لکن است که در شهر بزرگ و کوچک
اذان آخر شهر و دیوار آخر شهر کافی است و بلکه [illegible] معتبر [illegible] واجب

است بر مسافر اینکه قصر کند در نمازهای چهار رکعتی یعنی کم کردن دو رکعت
آخر را پس اگر این نمازها را تمام کند عمداً و عارف مسائل آن باشد واجب است
بر او اعاده در وقت و خارج وقت و هرگاه جاهل بحکم مسئله باشد و تمام
کند نمازش صحیح است و هرگاه نسیاناً تمام کند هرگاه وقت باقی باشد
اعاده کند و هرگاه وقت بیرون رفته باشد قضا نکند و در جمیع اماکن از برای
مسافر قصر در نماز واجب است مگر چهار موضع یکی مکه معظمه و یکی
مدینه مشرفه و یکی حایر امام حسین صلوات الله و یکی مسجد کوفه که در این
چهار موضع جایز است و نماز را تمام کند و حرام است بر مسافر روزه
ماه رمضان و هرگاه روزه بگیرد و مجزی نیست باید قضای آن را بگیرد
و هرگاه نیت کند در مکانی قصد اقامه ده روز را واجب است
بر او اتمام نماز و گرفتن روزه و واجب است اینکه ده روز کامل بوده
باشد و چنانچه کم باشد از ده روز هر چند نصف روز بوده باشد جایز
نیست و ده روز هرگاه ملفق باشد یعنی نه روز تمام و بعضی دیگر از روز
اول بعضی از نه روز و بعضی از روز آخر بعد از نه روز که یکروز باهم
لفق کافی است و شرط است در شبها اینکه دو شب باشد بلکه هرگاه ده روز

قام کرده

قام کرده اقامه محقق است هر چند عدولش نماید و هرگاه بداند که ده روز
خواهد ماند بغیر آنکه قصد ماندن هم بکند و هرگاه قصد کند مسافت را و
نیت آن باشد که پیش از رسیدن بمسافت در موضعی اقامه ده روز کند پس
قصر کردن جایز نیست و هرگاه نیت اقامه نداشت لیکن اتفاق افتاده
اقامه ده روز پیش از مسافت نماز باید قصر کرده باشد پیش از اقامه جایز
و هم چنین است هر جا که قصد سفر کند و از حد ترخص بگذرد و نماز را قصر
کند و بعد رایش از رفتن بگردد و در موقف کند بعد نماز را ادا کند
و هرگاه مسافر در مکانی متردد باشد در ماندن و رفتن و نیت
اقامه ده روز نکند نماز را قصر میکند تا مدت سی روز و روز
سی ام اگر اول ماه باشد و لا [illegible] داخل شده و ماه ناقص بوده و
روز سی ام اول ماه دیگر باشد پس قصر میکند لیکن احوط جمع است و اگر در
وسط ماه مثلاً داخل شده باشد اول ماه و ماه تمام بوده روز سی ام را نیز
قصر کند و بعد از آن تمام است در نماز و روزه اگر چه یکروز باشد و هرگاه
نیت اقامه ده روز را کند و یک نماز چهار را تمام کند و بعد از آن بر
گشته از عزم اقامه باز هرگاه در آن [illegible] است تمام کند و هرگاه پیش از







و هرگاه پیشی از آنکه عزیمتی برگردد آن نماز را عمداً یا نسیاناً شکسته تا
وقت آن بگذرد و بعد عزیمتی از آن نه برگردد معتمد آن است که
که مثل صورتی است که یک نماز را تمام کند پس بعد از آن نماز را ادا
کند و قضای آن نماز را نیز تمام کند و لیکن ترک احتیاط را هیچ کرده
نماز ما به تجدید نیت اقامه و هرگاه ترک آن نماز را باعتبار عذری که
که شرعی از و ساقط شود مثل جنون و خون حیض واجب است بر او قصر هم
چنانکه گفته اند و کافی نیست نافله کردن و نماز را تمام کردن از جهة اینکه
بجا از چهار مکان است که اتمام در آن جایز است و اما قول بعضی از اینکه
آن نه کرده است یا از روی سهو نماز قصر را تمام کند بعضی و هم چنین نماز
را که در آن قصر جایز نیست کافی نیست و بدانکه حکم با اتمام یا رجوع
از قصد اقامه موقوف است که نماز واجبی را تمام کند باشد بعد از
نیت اقامه و شرط است در رجوع بقصر بعد از رجوع از آن نیت
دیگر تا جبر مقدار مسافت شرعیه بعضی و نافلهای ظهر و عصر نیست جایز
و قرب و مستحب است مسافر بعد از هر فریضه که قصر کند سی مرتبه بگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بجای آنکه از نماز شکسته کم

کند و بر

فصل اول

شحه باب در بیان روزه و احکام آن است که در آن چند فصل
است فصل اول بدانکه از جمله واجبات و فرایض الهی روزه است و از
فرایض عظیمه می باشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد
شده که قدر محمدیه که اسلام را بنا گذاشته اند بر پنج چیز که آن نماز
و زکات و حج و روزه و ولایت اهل بیت رسالت است بعضی و هم چنین که
بی منزله لوجه باشد و ستون اسلام لعجه بعضی سهل انگاری در آن
و ضایع ساختن آن از صاحب اسلام روا نباشد و ثواب بنده با خدا
روزه است پس گوئی که طالب بنده با خدا است و طالب حلاوه
قرب پروردگار رحمت است باید مداومت بر روزه داشته
باشد که آن راه و باب آن است نه روزه واجب را نیز ضایع
نماید پس بدانکه روزه از عبادات است که محتاج به نیت است
و واجب است در آن نیت قربة و واقع ساختن آن از برای
تقرب بخدا پس اگر خالی از قصد باشد یا خالی از قصد قربت باشد
روزه اش باطل شده است و فرقی نیست در این میان روزه واجب
و مستحب اگر در تمیز روزه محتاج بنیت نباشد لازم نیست و لیکن احوط

است و هم چنین نیت ادا و قضا نیز نمی باشد قرب لیکن احوط است
و معتمد در نظر این است که لازم نیست در روزه رمضان قصد کردن
دن اینکه روزه رمضان است بلکه نیت اینکه فردا روزه میگیرم قربة
الی الله کافی است و هرگاه نیت کند در رمضان غیر رمضان را یعنی
غیر که نیت از رمضان محسوب می شود و تصریح کرده اند بعضی که در رمضان
نیت ادا و قضا با آن نکنند و این نیکو است و شرط است در نیت
جزم بروزه پس هرگاه نیست و جایز است در تعیین ساختن نیت روزه
معینی مثل رمضان یا غیر آن در ماهی جزو اول شب و جزو آخر شب
و در آن میانه و شرط نیست در نیت مادامیکه شب است خوردن و
آشامیدن و جماع کردن و سایر منافیات روزه را و هرگاه روزه
بگیرد یوم الشک را مستحب بنا بر اینکه از شعبان است و ظاهر شود بعد
که از رمضان است مجزی است و هرگاه در بین روز مرد ظاهر شود نیت
واجب کند احوط است و وقت هر یک از مفطرات یعنی مبدا
روزه از طلوع صبح دوم که صبح صادق است تا غروب و گفته اند
که غروب ... است و گفته اند که تا سر کله منقلب شود و مراد غروب

واجب است بر او امساک تا یقینی شود و این نیکو است در جائیکه
ممکن نباشد تحصیل علم و مثل محبوسی در مکان تاریک احوط آن است
تا یقینی بغروب نکند افطار نکند و اگر قبل از بر طرف شدن سرخی
افطار کند باید کفاره بدهد مگر آنکه افطار بجهت تقیه بعضی که بر ترس
که آن خوف تلف باشد پس باید آن روز را قضا کند و معتمد آن
است که جایز است در این شهادت عدلین و هرگاه غالب
شود ظن او به بقای شب جایز است از برای او خوردن و
آشامیدن و جایز است جماع کردن و غسل کردن بجهة او باقی است
و اگر وقت دخل نکند ... جایز نیست و تفحص واجب
است و الا هرگاه علم داشته باشد به تنگی وقت و جماع کند و غسل
پیش از صبح نشود واجب است علم داشته باشد قضا و کفاره
و هرگاه صبح طلوع کند و او در کار جماع کردن باشد خود
را بکشد فوراً پس اگر قبل از جماع ملاحظه و مراعات
وقت را نکند و ملاحظه وقت داشته بر او نه قضا
است و نه کفاره و اگر مراعات و ملاحظه وقت را اهمال

لکن وسعت نماز وقت عمل کند یا بتقلید کند است غیر خود را در
نماز وقت وظاهر شد خلاف آن پس باطل است قضا دارد لکن کفاره
و مستحب است که نماز مغرب را مقدم دارد بر افطار در همه روزها خواه
واجب و خواه سنت و هرگاه جمعی انتظار او را داشته باشند یا آنکه نفس او
منازعه کند در این صورت تقدیم استحباب افطار است بر نماز

آنچه واجب است هر یک از برای روزه دار از آن چیزها آنچه باطل
می کند روزه را بدانکه واجب است بر روزه دار هر یک از اکل
و شرب و فرو بردن معتاد و نه معتاد و غیره یا مرکب و غیر اینها و هر
گاه چیزی را در حلق بگذارد و فرو برد یا چیزی را بلع کند عمداً روزه
او فاسد است و بقیه غذایی که در بین دندانها مانده باشد
هرگاه بلع کند عمداً [illegible] بعد از طلوع صبح روزه او
باطل است و تصریح کرده اند بوجوب قضا و کفاره هر دو فاسد می شود
روزه خواه واجب و خواه سنت بفرو بردن آب دهن عمداً
خواه بسیار باشد یا کم و هرگاه آب دهان بیرون آید و در دهان
و بعد در میان دهان و هرگاه مستهلک شود معتقد آن است که او روزه اش

باطل است

نفث

[illegible] و هرگاه [illegible] روزه باطل است

باطل است و گفته اند هرگاه آب دهن بیرون بیاید و بیفتد بر جا
مه یا با انگشت تا یکی وارد از آن برد این هم افطار است و این [illegible]
و ابطال روزه محقق بصورتیکه فرض شده است بلکه هر د
چیزی که بیرون آید و همچنین که از مخرج میم گذشت اقرب آن
است منفصل شده و جایز نیست فرو بردن اگرچه بر لب باشد
و عمداً او را فرو برد موجب افطار است پس هرگاه آب دهان
خارج از دهان شده متصل باشد و داخل و مجموع او فرو
برد خلاف احتیاط است و جایز نیست فرو بردن و هرگاه آنچه
بیرون آید از احتیاط است و تصریح کرده اند جمعی با آنکه فرو
بردن آنچه باشد موجب کفاره است و این احوط است
و فرو بردن آب دهن غیر باعث افطار و فساد روزه می شود
و اگرچه زن شوهر باشد و اما مکیدن زبان دیگری جایز است
مادامیکه فرو نبرده عمداً و اما فضلات دماغ که از سر می آید
تحقیق مادامیکه بفضای دهن نیامده فرو بردن آن باعث فساد
روزه نمی شود و اگرچه تواند از آن بیرون کند بنا بر اقوی و اما اگر بفضا

دهن آید و فرو بردن باعث فساد روزه و وجوب قضا
و کفاره می شود بنا بر [illegible] اقوی و احوط و هم چنین است
غلط سینه و آب زرشک را زبان بجوشد و هرگاه صبح طلوع
کند و لقمه در دهانش باشد باید بیرون اندازد و اگر فرو برد
روزه اش باطل است قضا و کفاره هر دو واجب است و اگر از
مخرج حاء گذشته واجب نیست بیرون کردن و فاسد نمی شود روزه
بمکیدن خاتم و جاویدن طعام بجهت طفل و چشیدن آب گوشت
و نمک طعام و با جمله هر چیزی که بحلق نرسد باعث بطلان روزه نمی
شود و از جمله مبطلات روزه استمنا و انزال منی است از طلب
انزال می باشد خواه بجهت بازی کردن با آلت خود یا بغیر آن باشد یا بنظر کرد
ن و بوسیدن یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد و اگر طلب کردن
منی را و لیکن نیاید روزه اش باطل نمی شود و اگر بدن یا دست
خود را ببدن زن مالد و قصد آمدن منی نداشته باشد و منی بیاید
روزه اش فاسد می شود خواه با حلال خود خواه با حرام خود و هم چنین
است هرگاه بیرون آید [illegible] را لمس کند و انزال شود و اگر مظنه

غاز

غالب
داشته باشد که اگر بوسد انزال می شود و او را عادت گفته که در بیشتر ا
حوال است او را بوسیدن و اگر نه مکروه است و آن احوط است و اگر
کوشش [illegible] پس انزال شود و جوب
است عمداً ف در روزه و در نهایة قوه است و اگر بدون قصد باشد
احتیاط را نباید ترک کرد و در آمدن مذی روزه باطل نمی شود
و اگرچه بجهت بوسیدن باشد و اگر در روز محتلم شود روزه اش
فاسد نمی شود خواه مرد باشد یا زن واجب نیست غسل را فوراً بجا
آورد و پس تأخیر غسل ضرر ندارد و جایز است این شخص را استبراء
از منی ببول کردن و غیر آن خواه یقین داند که باستبراء جزئی از
منی خارج می شود یا نداند خواه استبراء قبل از غسل باشد یا بعد از
غسل و جایز است استبراء روز از احتلامی که در شب واقع شده
و اگر از خواب بیدار شود وقت بیرون آمدن [illegible] است
مباشرت زنان از بوسیدن و بازی کردن و لمس نمودن ایشان وا
اگر بجهت راستی بوسه پسری را یا نگاه [illegible] منی و اما لمس
نیست بلکه [illegible] مستحب می شود و دیگر حرام است و [illegible]

ورسول و ائمه هریک صلوات علیهم مطلق و قول اقرب و در کمال
قوت است و لا کذب بر سایر انبیاء و اوصیاء و حضرت فاطمه
مبطل روزه نیست اگرچه حرام است لا احوط نیز که اولی است و کذب
بر ملائکه و جن و جنی و علما و صحابه و سایر مؤمنین از جهت بعضی جهات و غنا
و دزدی و نحو اینها از معاصی باعث فساد روزه نیست و دیگر از امور
است فرو بردن سر را بزیر آب بردن است اگرچه بدن بیرون باشد بنابر
احوط و لا اگرچه منافذ را مثل گوشها و دماغ و دهن را بزیر آب
کند و اصل سر بزیر آب کند و اصل سر بزیر آب بزحمت ارتماس
حاصل نمیشود بنابر اقرب و اگر ارتماس نماید بجهة غسل لا صحیح است
بنا بر بعضی از علما فرموده اند که اگر غسل حاصل شود و لکن وجه در فرد و فلق
با اقرار اگر فاسق و در آب غسلش باطل است و اگر غسل حاصل شود بعد سر
و بعد آنکه از آب غسل صحیح است و در نیکو است و اگر ارتماس کج
نماید بجهة غسل از جهة فرد موقت غسلش صحیح است بنابر اجود و جایز است
روزه برای محض تشنگی و ... و در آب اگرچه آب ...
... [illegible]

لکنه

شدن تشنگی داشته باشد یا نه و لا در تشنگی نشستن در آب خلاف
است اقرب جواز است با کراهت است خواه باکره باشد و خواه ثیبه
لا خنثی یا خواجه را مکروه است و پوشیدن کم جامه تر شده بغیر مکروه است
و جایز است روزه دار را بوئیدن ریاحین لیکن مکروه است و هم
گلها و جمیع بوهای خوش مثل مشک و عنبر و عود و گلاب و عطرهای
دیگر مستحبات ان و داخل شدن در حمام گرم که باعث
ضعف شود از برای روزه دار مکروه است فصل در بیان امور
ی است که هلال بان ثابت میشود و بدانکه واجب است روزه بر
هر کسیکه هلال ماه مبارک را ببیند مطلق چه تنها باشد متعدد عا
دل باشد یا نه مقبول الشهادت باشد یا نه و هلال شوال نیز باین ثابت
میشود و همچنین ثابت میشود به دیدن هلال بعد تمامی سی روز از ماه گذ
شته سابق و بشیاع و شیاع که علم از ان بهم رسد و لا شیاع عیبه باعث
مظنه شود اگرچه ظن غالب از ان حاصل شود و هر یک از چیزهایی ثابت
میشود و فرق نیست میان شیاعیکه از جمعی باشد یا از زنان
یا از اطفال یا مردمان بیخ یا از کفار و خواه حاکم حکم کند یا نه

در ثبوت هلال بان اطلاق خلاف است اقرب این است که ثابت نمیشود

معلد

و بالجمله بعد از حصول علم البته ثابت میشود و هلال بهر نحو که معلوم شود
و در ثبوت هلال ماه رمضان بدو شاهد عادل خلاف عظیم است
اقرب و اشهر ثبوت آن است مطلقا خواه با مانعی مثل ابر باشد
یا نه و اگر مظنه بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد پس عدم قبول
شاید اقرب باشد و اگر دو عادل ماه را ببیند هر که ایشان را
به شناسد و عادل داند جایز است او را عمل بقول ایشان
اگرچه در نزد حاکم اقامه شهادت کنند و شهادت اینها را
قبول نکنند بجهة نشناختن ایشان و بشهادت یک عادل ثابت
نمیشود هلال و همچنین بشهادت زنان خواه بتنهائی شهادت
دهند یا با جمعی و اگر ثابت شود نزد حاکم شرع هلال رمضان
یا شوال به بینه شرعی و حکم کند بان لا حکمش نافذ است و جمیع مردم
بحکم او روزه میگیرند و افطار میکنند یا اینکه هرگاه کسی بدیده بر
خودش ثابت شود و اقرب این است که حکمش نافذ است و حکم او
کافی است در ثبوت ان و شرط است در حکم حاکم اینکه بجهة بینه
و شاهد باشد نه بجهة اینکه حکم کند بجهة علم خودش که از تواتر یا غیر آن

حاصل

حاصل شود اعتباری بان نیست و اقرب این است و حکم حاکم نسبت بحاکم دیگر
تا تغییری نداده و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط حکم کند حکمش معتبر نیست
اگرچه عالم و فاضل و متقی باشد و جایز نیست اعتنای بکلام منجمین و ثابت
نمیشود هلال بطوق زدن و با ارتفاع و بلندی و درجه که از شب
سابق گذشت اگرچه بعد از شفق غروب کند و اگرچه با بهمان
را بر بکر و اقرب و اشهر این است که همه ماهها را سی روز باید حساب
بکند مادامیکه علم بخلاف آن نباشد و اگر در دهی یا شهری یا صحرائی
ماه دیده شود و در سایر بلاد دیده نشود و لا اهل ان بلاد دیگر در اینها
ماه دیده نشده حکم ایشان مثل حکم بلادی است که در ان ماه را دیده
اند اگر در نزد ایشان ثابت شود که در فلان بلد ماه را دیده
اند یا اینکه حکم حمیشی با اهل ان بلد است اقرب این است که حکم حمیشی
با اهل همان بلد است که ماه را دیده اند و ان مواضعی که قریب بانجا
باشند و لا بلاد بعیده حکمشان غیر ان می باشد بعضی گفته اند بلاد
قریبه مثل کوفه و بغداد است بعیده مثل عراق و خراسان است
و بعضی بعیده را مثل مصر و بغداد شمرده اند لکن ... [illegible]

را دیده و رفت بسوی آن بلد و ایشان در شب شنبه ماه را دیده اند بایستی
یک روز روزه بگیرد و اگر علمی بهم رسد باید بگیرد و یا نه روز روزه
بگیرد و احتیاطات مثل این مقامات او ساکت و مستحب است در وقت
دیدن ماه نو خواندن دعائیکه از اهل بیت علیهم السلام وارد است
و آیا واجب است بر هر مکلف طلب دیدن ماه و جد و جهد در دیدن
در شبی که شک می شود در آن که آیا از رمضان یا از شوال است یا وا
جب نیست معتمد در نظر فقیر عدم وجوب است و اگر ترک کند دیدن ماه
را و به نیت شعبان روزه بگیرد روزه او صحیح است و هم چنین در
آخر ماه رمضان روزه اش صحیح است و آیا تفحص در طلب هلال واجب
کفائی است یا نه اظهر عدم وجوب است مطلق نه کفائیه و نه عینا و اگر
در شب سی ام شنید یا روز آن شنید که جمعی ماه را دیده اند آیا واجب است
ایشان را حاضر کنند یا خود برود نزد ایشان و سوال کند اگرچه با
بجهة آن خرج نماید یا واجب نیست بلکه می تواند در خانه خود بنشیند
و بهیچوجه تفحص نکند معتمد آن است که واجب نیست اگرچه محتاج ببدل
مال نباشد و مشغولی در آن نباشد خواه ماه رمضان باشد و خواه شوال

ولا جایز نیست

ولا جایز است که از عدم تفحص شود بقصد اینکه ثبوت هلال باو
معلوم نشود و یا نه احتمال جواز در کمال قوت میباشد فصل در
بیان بعضی از احکام روزه است بدانکه مریض اگر بجهة روزه گرفتن
متضرر شود جایز است او را افطار بلکه اقوی این است که حرا
م است بر او روزه و روزه اش درست و واجب است بر مریضی
که روزه بان ضرر رساند روزه باعث افطار می شود چنانکه گذشت خواه
آن مرض تب باشد یا درد سر یا درد چشم یا درد دندان یا غیر اینها
از هر مرضی که باشد و ضرر رسانیدن روزه بمریض بچند چیز متحقق
می شود اول آنکه روزه باعث زیادتی از مرض شود دوم آنکه باعث
دیر چاق شدن مریض شود که آن را ضرر دانسته اند آنکه مطلقا باشد
سیم آنکه باعث شود که این مرض بمرض دیگر مبدل شود که بدتر باشد یا مثل
این باشد چهارم آنکه باعث شود که بعد از این چاق نشود پنجم آنکه
روزه باعث شود که مرض مهلک شود ششم آنکه روزه باعث
شود حصول مشقتی که عادة متحمل آن نتوانند شد بجهة علاج و باجمله
آنکه معتبر است صدق ضرر است حقیقتا بهر راه که باشد و اقرب

فصل

این است که مطلق ضرر کافی است از برای افطار و شرط
نیست که یقینی باشد که متحمل آن نتوانند شد و اگر روزه باعث
ضرر نشود و لامحاله لقوه اذیت در این میان مرض که اذیت نر
ساند یا اینکه موجب اذیت و درد و الم باشد و لا ثابت
می شود ضرر رسانیدن روزه بمرض بچند چیز است اول آنکه
علم حاصل شود بهر نحو که باشد اگرچه بکذا باشد یا بتجربه یا بحکم
طبیب باشد اگرچه کافر باشد دوم مظنه که بقول عادل حاصل
شود خواه مؤمن باشد یا مخالف یا کافر و حذاقت و مهارت
او شرط نیست سیم مظنه که بتجربه حاصل شود بلکه معتمد این است
که مظنه بان مطلق کافی است از هر راه که باشد و شرط نیست
که ظن قریب بعلم باشد بلکه مطلق مظنه کافی است و اگر شک
در ضرر و عدم آن داشته باشد والد ماجد اعلی الله مقامه جا
یز میدانستند افطار را در او و اقرب در نظر حقیر عدم جواز افطار
است و اگر شخص صحیح المزاج خوف حدوث مرض داشته
باشد اقرب این است که افطار از برای او جایز است و اگر

خم نیز

علم بهم رسد اینکه نیست و روزه بگیرد و بعد از خروج وقت بر او معلوم
شود که روزه اش مضر بوده در وجوب قضا اشکال است ولیکن
وجوب قضا در کمال قوت است و اگر یک طبیب یا بیشتر خبر دهند
بضرر کردن روزه و مظنه حاصل نشود قول ایشان را اعتبار نیست
و دیگر کسیکه روزه گیرد و در شب بخواب رفت و خوابش طول کشید
تا شب دیگر روزه اش صحیح است خواه واجب باشد یا مستحب و اگر
در شب نیت نکرد قبل از فجر بخواب رود و مستمر بماند تا زوال
داخل شود باید آن را قضا نماید و اگر قبل از زوال بیدار شود و نیت
روزه را کند روزه اش صحیح است و اذن پدر و مادر شرط نیست
در روزه مستحب اگر منع کند اقرب صحت است با کراهت و روزه
زن واجب موقوف باذن والدین نیست مطلقا و کذا اعتکاف در روزه
مستحب و حج مستحب با رخصت والدین نیست بنا بر اقرب و مهمان
باذن میزبان دار بلکه روزه مستحب بگیرد صحیح است لیکن
مکروه است اگر میزبان منع نکند و لا جایز نیست روزه گرفتن
زن بروزه مستحب بدون اذن شوهر بنا بر اقوی خواه زوجه
دائمه باشد یا منقطعه خواه تصرف کرده باشد او را یا نه اگرچه



هنوز بخانه شوهر نیامده باشد و فرقی نیست میان زوج اینکه صو
م نیز باشد و هم چنین فرقی نیست میان پدر و مادر و اولاد و
مهمان و صاحب خانه در مواضع باشند یا نه و اما روزه واجب
مثل روزه مستحب نیست اگر چه موسع هم باشد پس در آن شرط
نیست اذن شوهر بلکه منع او نیز معتبر است و روزه را اگر
[illegible] وقت آن وسعت داشته باشد یا مثل قضای
ماه مبارک رمضان باشد و صحیح نیست روزه بنده بی
اذن آقا بنابر اشهر و اظهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان و اسلام است تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب در روز چهارشنبه [illegible]
شهر ربیع الثانی
۱۲۳۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم بن محسن گیلانی که این چند
کلمه ایست در اصول دین به دلیلهای اجمالیه موافق فهم و طاقت
عوام نوشته ملتمس و نفع آن شامل اکثر مردم باشد شاید جناب احدیت
الهی بآن وسیله از گناهان این رو سیاه بی بضاعت درگذرد و رحمت
خود را شامل حال این گناهکار و والدین او نماید و آن مشتمل است
بر مقدمه و مقصد مقدمه بدانکه اصول دین سه چیز است توحید و نبوت و معاد
و اما عدل و امامت پس اینها اصول مذهب اند اگر کسی منکر یکی از این
سه چیز اول بشود کافر است و نجس است و خون او حلال نیست و سایر احکام
کفر بر او جاری است و اما اگر اقرار بآن سه داشته باشد پس کافر نیست
لیکن شیعه هم نیست و منکر عدل یا امامت باشد و هلاک از اهل جهنم
خواهد بود و اینها را اصول دین میگویند به جهت آنکه اصل عبادت

است

است پس درخت از درخت و اینها و سایر عبادات و مسائل حلال
و حرام فروع دین اند بعضی مثل دیوار و شاخ و برگ درخت به هر چیز
اگر پا بر جا باشد فروع بر سر او قرار میگیرد و اگر اصل نباشد فروع
را ثبات و بقا نیست پس هر که اصول دین او صحیح باشد امید نجات
از برای او هست هر چند فروع دین او خوب و اعمال او شایسته
نباشد هر چند سوختنی بسیار در جهنم باشد و هر که اصول دین او خرا
ب باشد فروع دین او و اعمال و طاعت و عبادات او نفع
ندارد هر چند تمام شب و روز عبادت کند باب اول توحید است
و در آن سه فصل است فصل اول در اثبات صانع عالم و اینکه
عالم را خدائی هست و دلیل بر این مطلب بسیار است و آنچه بفهم
عوام نزدیک باشد دو چیز است اول اینکه هر عاقل که بچشم بصیرت
نظر کند در عالم و آنچه در اوست از آسمانها و زمین و ستاره‌ها و آ
فتاب و ماه و حرکت شبانه روزی اینها و حرکت مختلفه آفتاب
و ماه و انواع آنچه در زمین است از حیوانات و گیاهها و دوا
ها و روییدنیها و قوای ظاهره و باطنه و قوتها که با حفظ ترکیب

بدن میشود و غذا را بهمه اعضا میرساند و سبب آن نمو حاصل میشود
و گوشت و پوست و سایر اجزاء بدن و اخلاط از آن حاصل میشود
یقین میکند که این حرف با صانعی هست و یقین میکند که چنین صانعی
باید کامل از هر حیثیت باشد و نقصی در او نباشد دوم آنکه هرگاه
طفلی از خانه بیرون آید و بگوید که در خوان فلانه چیز است
میخواهند یا فلان واقعه رو داده است ظن بتصدیق آن حاصل
میشود و بسیار اوقات است که یقین بآن حاصل میشود و اگر دو
طفل باشد دیگر اثر ظاهرتر میشود چه جای آنکه مردی خبر دهد و چه
جای آنکه مردان بسیار خبر دهند پس هرگاه جمعی کثیر خبر دهند
بسیار اوقات مفید یقین است خصوصاً هرگاه مراد از آن قریب
و راست گو باشند و حاکم باین عقل است هم چنین است در امور یکه
مدرک آنها عقل باشد و هرگاه و هرگاه جمعی کثیر جمعیت ایشان
بسیار باشد و همه خوب و راست گو باشند و صاحب علم و فهم و فراید
یکی از جاهل و یا بسیار از ز و نیا باشند متفق القول حکم بکنند نظر بعقل
حرف یقین بصدق آنها حاصل میشود پس چگونه نباشد جمعی از انبیا که صد و بیست

چهار هزار پیغمبر که جمع از ایشان مثل موسی و عیسی و محمد بن عبدالله صلی
باشند یقین حاصل نشود و این معلوم است که از زمان حضرت آدم
تا خاتم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علما و صلحا در هر عصر و زمان
همه گفته اند که عالم را خدائی هست یگانه متصف بهمه کمالات و مبرا
از همه نقص و عیب با وجود آنکه همه اشتباه نکرده اند و دروغ نگفته
اند بلکه یقین میکنند که عین حق و صدق و ثواب است بلکه وجود خدا
نوع فطری است باین معنی که حق تعالی خلقت انسان را چنان کرده
که با افروره یقین بوجود خدای خود داشته باشند بلکه حیوانات
نیز این معنی را فهمیده اند چنانکه از آثار و اخبار و آیات
و علامات بسیار ظاهر میشود فصل دوم در صفات کمال الهی است
آنچه مشهور است که خدای قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کا
ره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است اما قادر یعنی خدا
توانا است و هر کاری را خواهد بکند و نکند و هر چیز را خواهد ترک
میکند و در اختیار حرف مجبور نیست مثل آتش نیست که نمیتوا
ند نسوزاند و مجبور باشد بسوزاندن بلکه هرچه خواهد

بکند چیزی نداده و اگر حکمتی اقتضا کند چند سال عالم را نبود
نه خلق نکند و حرف قبیح و ظلم را میتواند بکند اما از راه قبح آن را
نمیکند و دلیل این بر مضمون آن است که اگر قادر نباشد لازم
می آید که عاجز و محتاج باشد بغیر و صانع عالم کسیکه محتاج باشد
نمیتواند بود اما عالم یعنی خدا دانا است و بر او هیچ چیز پوشیده نیست از آنچه
شده است آنچه میشود و آنچه موجود است و آشکار و پنهان جزئی و کلی
و جمیع ذرات العالم در نزد او ظاهر و هویدا است و علم او ب
همه یکسان است و دلیل برای آن است که هرگاه ثابت شد که حق
تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است چگونه میشود
که علم بآن نداشته باشد البته هرگاه خلقت چیزی کند باختیار و
اراده و بحقیقت آن مطلع خواهد بود و دیگر آنکه عالم که جمیع
مخلوق او میباید و را جمع میشود و کمالات همه از فیض او منتهی
است و قدرت همه از قدرت او حاصل است و چگونه
میتواند شد که علم و قدرت بهمه عطا کند و اصحاب قدرت
داده باشد و خود عالم و قادر نباشد و دیگر آنکه هرگاه دانش

[illegible]

این همه عجایب خلق خدا که در آفاق و در نفس انسان است
از آنچه متعلق ببدن او است از اجزای و اعضا چشم و گوش
و زبان و غیر آن و ترکیب هر یک از اعضا و از اجزا بسیار که
حکما در حقیقت آن عاجز و حیرانند همه از خلقت او است و او
صانع همه است چگونه میتواند بود که چنین کسی نادان باشد و دانا
نباشد در حقیقت علم الهی تفکر کنیم و هم این قدرت بیابید دا
نست که علم خدا از باب علم ما نیست که صور در از اشیا در
ذهن ما حاصل میشود و این را علم میگویند و نمیتوان گفت که
علم خدا این است که عین اشیا در ذهن او حاضرند و اگر لازم
می آید که شخصی که بدان چندین هزار سال خلق در او ذهن میشود
وجود حق تعالی قریب باشد و این خلاف بدیهی عقل و دین است
بلکه همین قدر باید اذعان و اعتقاد کنیم که حق تعالی جاهل و نادان
نیست و بر او هیچ چیز پوشیده نیست و اما آنکه دانش او چگونه است پس
نمیتوانند دانست و نه ما را تکلیف کرده اند بدانستن چگونگی آن از آن
دور شده است و حاصل آنکه علم الهی و سایر صفات کمال او

عالمی و ذات آن خدا است یعنی اینکه ذات مقدس او قائم مقام
این صفات است و در ذات الهی و سایر صفات تعقل کردن
بغیر از غرق شدن در دریای ضلالت ثمر ندارد و دانا سمیع
و بصیر یعنی شنوا و بینا است شنیدنیها را میشنود اما بدون گوش و
دیدنیها را می بیند اما بدون چشم از برای اینکه هرگاه ادراک
او با لتی و جارحه باشد مثل ما لازم می آید که محتاج باشد و بدون
آن از ادراک عاجز باشد و خداوند عالم باید کامل بالذات
باشد و احتیاج بغیر نداشته باشد و حقیقت این دو صفت هم بعلم
بر میگردد و اما حی یعنی زنده از زنده کسی است که آثار علم و قدرت
از او ظاهر شود یعنی کارهائی که بسبب دانائی و توانائی صادر میشود از او صا
در شود و از اینجا معلوم شد که هر که قادر و عالم است حی هم است
پس این صفت هم بعلم قدرت بر میگردد و اما مرید و کاره یعنی باختیار
خود کاری میکند و باختیار خود ترک میکند و هر کاری که او میکند
علم باو باینکه حکمت در آن است باعث حصول آن کار میشود
پس بر میگردد بعلم و این دو صفت باینکه حق تعالی قادر و مختار

بمصالح هم این امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت
بر میگردد و اراده خدا نه مثل اراده ما است که نفع و فایده
فعلی را تصور میکنیم و این باعث حرکت ما میشود تا آنکه عزم بآن
فعل میکنیم و از آن بعمل میآوریم بلکه همینکه حق تعالی دانا
دارد که وجود فلان در فلان وقت مصلحت و حکمت است همین
اراده خدا است و همین ایجاد میشود و از احادیث ظاهر میشود که
اراده بمعنی ایجاد است و صفت فعل خدا است نه صفت ذات خدا
و اما متکلم پس اگر مراد از آن خلق کردن کلام است مثل قرآن
و تورات و انجیل پس آن صفت فعل است و آن صفت ذات
و صفات و کمال نیست و اگر مراد علم باین کلامها یا قدرت
بر خلق باین کلامها است پس آن نیز بر میگردد بعلم و قدرت
و اما صادق یعنی راستگو پس از صفت فعل خدا است یا از صفات
تنزیه است یعنی دروغ نمیگوید و دلیل بر آن این است که دروغ
قبیح است ببدیهه عقل و دروغ مصلحت آمیز هم از
او سر نمیزند بجهت آنکه او منزه از قبیح است و او عاجز نیست

از اینکه دروغ گوید که متصور است نه غیر راه دروغ بگوید
پس باید هیچ نوع دروغ از او سر نزند و اما ازلی و ابدی
یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و دلیل بر آن این است که
اگر حادث باشد و تازه بهم رسیده باشد باید فنا در او روا باشد
پس واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر خواهد بود که او را
تازه ایجاد کرده است فصل سیم در صفات تنزیه خدا است یعنی
چیزهائیکه باید آنها را از خدا نفی کنیم و باید اعتقاد کنیم که آنها
از برای خدا نیست اول نفی شریک است یعنی خدا یکی است دو
تا نیست و دیگری نه کسی است که خلق و ایجاد کند و نه کسی است که
سزاوار پرستش باشد و دلیل بر این هم بسیار است و آنچه مناسب
است به تفهیم عوام بیشتر این است که هر کسی ملاحظه انتظام عالم را
میکند و آنکه همیشه اوقات بیک نسق میگردد و حرکات کواکب
و افلاک و فصول اربعه و طریق روئیدن گیاهها و زائیدن
حیوانات و غیر اینها هم بیک قرار و اختلاف بر آن نیست یقین میکند
که این همه کارها یک نفر میباشد بجهت آنکه هرگاه چند مملکتی در دست

باشند همیشه این مملکت در هرج و مرج است و هم چنین هرگاه
در شهری دو حاکم باشد بلکه هرگاه در محله دو کدخدا باشد و در
خانه دو کدخدا باشد همیشه در نزاع است و باین اشاره کرده
است حق تعالی در قرآن مجید فرموده که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا
اللَّهُ لَفَسَدَتَا و دیگر آنکه اگر خدای دیگر میبود بایست از جانب
او نیز پیغمبری و کتابی و دینی بیاید و مردم را رهنمائی کند بجهت
آنکه باید خدای قادر عالم فیض رسان باشد بلکه یکی بودن خدا
وند عالم نیز ظاهر است زیرا که هر کسی در وقت اضطرار کسی را
در آن وقت حیال و سوسه و تفکر نیست باختیار اعانت میجوید
از خداوند یکتا و بهیچ وجه او را خدای دیگر بیا
اهرمن میگویند و بعبارت دیگر نور و ظلمت میگویند قول
ایشان باطل و شبهه ایشان فاسد است و مراد خیال اینها این
است که در دنیا شر و آفات هست مثل مار و عقرب و زهر
و درنده و ظالم و متقلب و ضررات و لذات هم هست مثل
آب و میوه و اسب و گاو و گوسفند و مرده هاست که

و رات رفتار و ورزش کرد از پس معلوم شد که فاعل و فا
نی این همه فعل باشد پس میگوییم فاعل خیر یزدان است و فاعل
شر آهرمن یعنی شیطان و بعض از اینها یزدان را خدا میدانند
و میگویند خدا شیطان را خلق کرده و او شرور را خلق
کرده و وجه بطلان شبهٔ اینها بسیار است و بیانش این است
که بدانند که آنچه در دنیا است که هیچیک شر حقیقی نیست و آنچه
در نظر ما شر مینماید بغیر از آنکه در او تفکر میکنیم البته
فایده در او است که ضرر و آزار در جنب او نیست و مناسب
است بیانی که اگر کسی طفل او ختان کرده باشد باعث کردن
او باعث حیات اوست اگر در ظاهر چنین است از برای آن
طفل شر و ضرر و درد و آزار است و اگر بنا باشد فایده این شر
و ورزش و ریاضات مگر آزار کشیدن و تشویش بودن و دوام در
حال فعل که باعث ثواب عظیم و اجر جسیم اخروی است که زوال
ندارد پس خواهد بود چه جای آنکه هر یک را فایده های بسیار است
که اینها اینجا محال ذکر اینها نیست و از عهدهٔ خواست اینها میتوان

دادن

کردن لذات و نعمات است و ترک کردن اینها را تکالیف الهی آن باعث
بهشت می برد بی نهایتی آن باشد و باعث یقینی بسیار آخرت باشد و آن
بطلان است بت پرستی یا پرستیدن ستاره ها و آب و آتش و حیوا
نات و اوضح تر از آن است که کسی بیان کند بجهت آنکه بعضی از اینها
را خدا میدانند و بعضی دیگر مخلوقات خدا میدانند که باعث ق
پرستش بیان اینها هیچ وجه ثابت نشده دوم آنکه حق تعالی مرکب
از اجزا نیست نه از اجزای جسمی مثل سر و دست و پا و جسم و گوشت
و پوست و استخوان و نه اجزای عقلی مثل انسان که مرکب است
از حیوان ناطق و او را اطلاق نمی باید و جسم نیست چیزیکه قابل
طول و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست مانند رنگ و بو و طعم
که بجسم است بر پا نیست بطلان وجهی و سیم از برای او نیست بجهت آنکه
هر یک محتاج است به اجزای خود و جسم محتاج است بمکان و
عرض محتاج است بمحلی که با او بر پا باشد و خداوند عالم غنی و [illegible]
شده که محتاج باشد و اگر اینها را غیر از او بیان [illegible] قرار داده
باشد پس خدا نخواهد بود نه اینها و شبیه و نظیر و ضد

و معینی ندارد بجهت آنکه هرگاه شبیه و نظیر میداشت پس شریک
او خواهد بود و بطلان او معلوم شد که خداوند عالم و اگر معین
و وزیر داشته باشد محتاج خواهد بود و از آنچه گفتیم معلوم
شد که خداوند عالم بدیده سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه
در آخرت بجهت آنکه کسی که بچشم سر مرئی اند دیده مگر چیزیکه در
برابر او باشد و در سمت و جهت او باشد و اینها لازم می
آید که خدا را مکان باشد و از آن نقص و احتیاج لازم آید چرا که
و قرآن مجید هم ناطق است که فرموده است که لا تدرکه
الابصار و بعض آیات که ظاهر اینها بر خلاف این دلالت
دارد و تاویل دارد و مراد دیدن بدل است یعنی یقین کردن
بخداوند عالم آنکه [illegible] حق تعالی سیم محل حوادث نمیشود یعنی
لذت و الم و خواب و بیداری و سهو و نسیان و جز اینها بر وی
وارد نشود و امثال اینها از برای او نیست بجهت آنکه همه اینها
نقص او است و عیب و باعث تغیر و احتیاج است چهارم حق
تعالی در چیزی حلول نمیکند و داخل نمیشود و بصورت

چیزی

چیزی ظاهر نمیشود و در چیزی یا متحد نمیشود چنانکه بعضی از صوفیه میگویند
که خدا در عارف حلول میکند یا با او یکی میشود یا بصورت او
ظاهر میشود چنانکه مذهب نصاری است در باب عیسی و مذهب
غالیان است و از برای او زن و فرزند نمیشود بجهت آنکه بعضی
از اینها محال است مثل یکی شدن دو چیز و بعضی مستلزم نقص و احتیاج
است مثل سایر اینها و حق تعالی و قدیم است که با او چیزی نبوده
است پس در قدیم بودن هم شریک ندارد چنانکه اجماع اهل
همه ادیان است باب دویم در عدل بدانکه عدل از صفات
عدل الهی است یعنی حق تعالی نکو رفتار و درست کردار
است و ظلم نمیکند بدون استحقاق و تا حد عذاب و عقاب
نمیکند و توضیح این مطلب در ضمن چند مبحث است اول
آنکه فرق میان صفات فعل و صفات ذات خدا این
که صفات ذات اینها است که اثبات یا نفی اینها در حق او
محال نیست که گاهی باشد و گاهی نباشد و اما صفات های
ذاتیه مثل علم و قدرت پس چون نفی اینها [illegible] از خدا نمیتوان

کرد و نمیتوان گفت که خدا در یک وقت علم بفلان چیز دارد
و در وقت دیگر علم ندارد بلکه علم او همیشه است و همچنین
قدرت و آن صفات ثبوتیه پس اینها همیشه از ذات
دور است و ... که در یکوقت ثابت باشد مثل ... یک
از برای خدا یا احتیاج یا حلول حوادث و امثال اینها اما
صفات فعل پس گاهی ثابت ... میشوند و گاهی نفی میشوند
مثل خالقیت و زنده کردن و میرانیدن و امثال اینها
بجهت آنکه میتوان گفت که خدا فلان کس را امروز ایجاد
کرده و ده سال قبل از این ایجاد نکرده و فلان کس را
امروز روزی داد و قبل از خلقت او را روزی نداده
و همچنین سایر صفات و این بجهت آنست که صفات فعل
کمال ذات الهی نیست بلکه کمال ذات او قدرت داشتن
بر این افعال و علم بانهاست و ایجاد کردن و نکردن بی ...
اینها بالذات کمال نیست بلکه کمال است که چون خدا در یکوقت
نفعی است و در وقت دیگر کمال بجا و ... ماده مستعد شد

و این

و از برای قبض ... وقتی ... بعضی نیست در آن وقت ندا
دن آن نقص است نه به اعتبار اینکه این فعل فواحش از او سر زده
بلکه بجهت آنکه منافات با فیاضیه و خیر محض بودن او منافات
دارد و بدون قابلیت و استعداد منع فیض منافی با فیاضیت
ندارد بحث ... اینکه بدیهه عقل حکم میکند که بعضی افعال از آن
بابت است که فاعل بجهت کردن آن فعل مستحق مذمت و ملامت
است مثل ظلم وعده دادن و دروغ دادن که فعل قبیح است و بعضی از آن
بابت است که فاعلان از جهت کردن آن مستحق مدح و ستایش
است مثل عدل و احسان و راست گفتن و این فعل حسن است هر چند
پیغمبری نیامده و شرعی نباشد که عقل حکم میکند که صاحب فعل
مستحق است سرزنش و صاحب این فعل مستحق است ستایش است
و از جمله آن اینکه عقل حکم میکند بقبح آن تکلیف کردن کسی
است بچیزی که او طاقت آن را نداشته باشد بحث ... اینکه قبیح
از خداوند عالم سر نمیزند بجهت آنکه از کردن قبیح لازم می آید
یا جهل یا عجز خدا یا احتیاج او یا فاعل عبث بودن او یا بجهت آنکه

اگر نمیداند قبیح است پس جاهل است و اگر میداند و نمیتواند که نکند
پس عاجز است یا میتواند نکند ... محتاج است بکردن آن پس
محتاج است باید دانست احتیاج از بابت عبث و حرکت لغو میکند
پس سفیه است و اینهمه نقص و عیب است او خالق عالم از همه
اینها بری است هرگاه این را دانستی پس بدانکه آنچه اکثر علما
اهل سنت قائل شده اند که افعال بنده گان مخلوق خداست
و خدا بر دست اینها خیر و شر را جاری میکند این مستلزم قبیح و ظلم
و جور است بر خداوند عالم و این باطل است و وجه قبیح آن
اینست که حق تعالی بنده گان را امر و نهی کرده و ایشان را
وعده ثواب و وعید بعقاب داده پس هرگاه بنده قادر
بر فعل نیست افعال بنده را خدا بدست او جاری میکند پس
کسی که به معصیت و امید ... و در ... که طاعت کند پس
چگونه او را تکلیف میکند بطاعت و چگونه او را بر کردن معصیت
عقاب میکند و او تقصیر ندارد و اگر بنده از بنده گان ...
از خدا نه خود را ... و ... بدارد و او را ... ...

و بدا از آن

و بدا از آن از سوا خذه کند که چرا این کار را کردی به هر کس
او را ملامت و سرزنش میکند ... چنین امری از جانب خالق
عالم میتوان روا داشت و امر و نهی چنین کسی که فعل در تحت
قدرت او نیست عبث و لغو است بجهت فایده در ظلم او
نیست و ایضا حق تعالی در قرآن مجید مدح مؤمنان و نیکو
کاران را بر فعل نیک ایشان و مذمت عاصیان و بدکاران
بر کردار ایشان نکرده و هرگاه طاعت و معصیت فعل ایشان
باختیار ایشان نباشد مدح و ذم وجهی ندارد و دیگر اینکه حق تعالی
در قرآن مجید مکرر نسبت افعال را به بنده گان داده و از خود
دور کرده چنانکه فرموده و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم
یظلمون و بعض آیات متشابهه که ظاهر اینها دلالت میکند بر
جبر مثل یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و امثال اینها ظاهر
اینها منافی عقل قاطع و سایر آیات و اخبار محکمه است باید اینها را
تاویل کرد مانند آیاتی که دلالت میکند در ظاهر بجسم بودن خدا
و جاهائی که دیده میشود و تادیل چنانکه مشهور علما شیخ امامیه کرده اند

این است که مراد از هدایت توفیق و از ضلالت خذلانست
و توضیح این مطلب این است که حق تعالی بنده را
مختار کرده و باو عقل داده و شهوت هم داده و باو نموده کار نیک
و هلاک را مفصلا و رفتار نیکو باعث نجات است چون حق نفس
طبع و ضایع را ز محنت است بجهة آنکه مقتضای خواهش و لذات
نفس با دو حایل است چنین خوردن و خوابیدن و جماع کردن
و سیر کردیدن و نیز ترک کردن بوده هلاکت و نماز کردن
و روزه گرفتن و اجتناب از لذات کردن خصوص بوده
محرمات بوده نجات است هرگاه مکلف با وجود میل از جهت
بمقتضای لذات و شهوات از بینها دست بدارد و مشقت
و مشقت بسازد و بطاعت و عبادت بپردازد و جناب
اقدس ایزد در لطف خود بوده شامل حال او میکند و فایده توفیق
را معین او میکند و او بوده در عمل نیک میکند و هرگاه عقل
بود تن ببرکه و بمقتضای شهوات و راه لذات دنیا
ببرد و از طاعت رو گرداند معنی این است که خدا او را

بخود وا گذارد

بخود وا گذارد و با وجود این حق تعالی لطف خود را معین
او میکند و پیغمبر و امام را بر او تعیین میکند و واعظ و زا
جر او را منع میکند و با جمیع عقل و همه این الطاف و سوا
علاوه چشم از این لذات فانیه نمی پوشد و از بندگی خداوند خود
رو میگرداند پس خدا او را بخود وا میگذارد و کمک او نمیکند
و این معنی خذلان است پس مراد از هدایت آن توفیق است و از
اضلال خذلان است و در هیچ یک از اینها ظلم و تعدی لازم
و قبح وارد نمیشود پس از این معلوم شد که گاهی میشود که خدا
را در حق عباد مدخلیتی میباشد اما به حد جبر نمیرسد و
همین معنی را گفته اند در تفسیر حدیث مشهور که فرموده اند
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی این که
جبر محض باشد که بنده را هیچ اختیاری نباشد و فعل بنده از خدا
باشد و نه هم تفویض محض است یعنی اینکه خدا بنده را خلق کرده
باشد و کار بدست او داده باشد که حق دیگر اختیاری نداشته باشد
بلکه امریست میان این دو و امر که حق تعالی هم مدخلیتی در امر عباد

است مقصد چهارم در اینکه حق تعالی حکیم است و افعال او بغرض و با
مصلحت میباشد اما آن غرض و مصلحت نه اینست که نفعی بخود
او عاید گردد بلکه از جهت اینکه نفع و فیض بمخلوقات برساند
و اگر افعال خدا با حکمت و مصلحت نباشد لغو خواهد بود و این نقص
بر خدا روا نیست و کلام الهی نیز باین ناطق است چنانکه فرموده
وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک
ظن الذین کفروا باب پنجم در نبوت نیز باید که اعتقاد کنیم
که واجب است بر خدای تعالی پیغمبری بر بندگان بفرستد و
پیغمبر ما محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب و در این چند مطلب
است مطلب اول اینکه بر خدا واجب است که پیغمبر بفرستد و دلیل بر
این اینست که چون نوع انسان بسبب احتیاج اکل و شرب
و جماع و غیره محتاج بمعاشرت یکدیگر و در معاشرت بزد و خورد
و تعدی و کشتن حاصل میشود و در محاسبات اموال و احقاق
حق و رفع دعاوی مشکله رو میدهد و در صورت تعدی کار بر
قتل و جرح و تلف جوارح و اتلاف اموال و هتک اعراض

و غیر آن

و غیر آن رو میدهد و در علاج بچاره اینها بطریقه ضرورت
که موافق حق باشد و عقل در بسیاری اینها عاجز است پس ناچار است
کسی که از جانب خدا باشد که عالم بهمه اینها باشد که عالم را انتظام
داشته باشد و فساد و فتنه رفع کند و علم او بطریق ارشاد و
الهام الهی باشد و دیگر آنکه چون خدای تعالی بی غرض و بیهوده
نیست و از برای خلق عالم و آدم باید که مقصود و مطلبی این
علم در نظر باشد و بر ظاهر است که خلق بنده ها را از برای اعا
نت کردن و امداد کردن از برای خدایی و منتفع شدن از
اینها نیافریده بجهة آنکه نه عاجز است و نه محتاج پس باید از برای
او نفع باشد که ببنده برساند و فیض باشان عاید گردد و این در
دار دنیا نمیشود بجهة آنکه در دنیا بغیر محنت و الم و درد و غم و نا
کامی چیزی نیست و هم آنچه در او لذت در نظر می آید هیچیک لذت
نیستند بلکه دوای دردهای چندند مثل نان خوردن که دوای درد
گرسنگی است و آب خوردن که دوای درد تشنگی است و جماع
کردن که دوای درد جمع شدن منی است در حق خود چنانکه

بول و غایط هرگاه جمع شوند از آرمیدن بد بو تا اینها را بیرون
بریزند و این دردها را خدا داده و بسیار از آفات
این دو را علاج هم نداده و بالفرض که اینها همه لذت باشند
در پهلوی هر یک از اینها هزار هزار الم و غم موجود است
که انسان آدمی انکار میکنند با اینکه هر روز در خانه‌اش ملتفت
و اگر کسی صد سال عمر کند و بلذت بگذراند در وقت رفتن
بغیر شبه خواب دیده از برای او چیزی نیست پس معلوم شد
که مقصود که جناب اقدس الهی از خلقت بندگان این چنین
فانی نبوده پس باید خلقت ایشان را برای چیزی دائمی که لایق او
باشد کرده باشد چون این دنیا بالضروره فانی است پس باید
سرای دیگر باشد که فیض او ابدی باشد و راحت او الم نداشته
باشد و لذت او زوال نداشته باشد که آن بهشت جاوید
و رضوان رب مجید است و چنین لطف بی منتهای او مختص
آنست که فیض او اجل و اکمل باشد و پر معلوم است که عطای
در عوض استحقاق و مزد در عوض عمل چسبنده‌تر و گواراتر

او در

او در قلوب بشر است چنان قرار داده که این فیض در
برابر عمل و استحقاق باشد پس بندگان را مکلف کرده و بندگی
و عبادت که چند روز دیگر در دار دنیا هستند بعبادت او
بسر برند و بعد از آن که ایشان را در بهشت عنبرسرشت در
آورد و با حور العین هم آغوش کرد و با اخیار و نیکان هم
دوش و با الوان فواکه و نعمتها و لذتها قرین و با انبیا و او
لیا هم نشین شوند جزاء بما کانوا یعملون خوشی بخشد یعنی
مشعوف باشند باینکه این جزای اعمال و عوض طاعات
ایشانست و چنین طریقه تکلیف و بنده کامل موقوف بالهام
و اعلام جناب اقدس الهی است و کافه بندگان را آن قابلیت
و استعداد نیست که بی پرده صوت کبریای او را بشنوند و از
درگاه گیتی پناه او مطلب استعلام نمایند پس ناچار است
که از جنس انسان و نوع بشر شخصی را برگزینند که مناسبتی
داشته باشد با انسان و مناسبتی هم با جناب مقدس که از جا
نب مناسبت قدسیه و از طرف ملکوتیه از جناب اقدس

الهی اخذ نموده و بواسطه ملایمت با مناسبت بشریه به بندگان
القا کند و پیغمبر همین است [مطلب ۲] بدانکه در پیغمبر چند چیز شرط است
اول عصمت یعنی باید از او معصیت سر نزند و خطا نکند نه
در ظاهر و نه در باطن و نه سهو و نه نسیان و فراموشی خصوصا
در احکام دینی و آنچه متعلق بتبلیغ رسالت است نداشته باشد
بدلیل آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله حافظ شرع خدا و امین و حجت و واسطه
میان خلق او و اوست و بدون عصمت محل اعتماد نمیتوانند
شد زیرا که بر فرض عدالت و عدم معصیت فی الجمله شاید سهو و
خطا از او منقطع نیست پس باید از همه جهت محل اعتماد باشد
[مطلب ۳] آنکه افضل و اعلم از همه خلق است باید بجهة آنکه قبیح است
بر خدا اگر کسی که افضل و داناتر باشد او را رعیت کند و بر او
بگوید که اطاعت مفضول و نادان بکنید و همچنین قبیح است
که یکی از دو نفر که مساوی باشند در فضل و کمال بگوید واجب
است که یکی از شما تابع دیگری باشید پس باید که غیر پیغمبر در مرتبه
او نباشد تا منکر باشد از خدا امر بمتابعت او و همچنین در جمیع صفات

حمیده باید

مجلد ۲

حمیده باید سرآمد باشد و از جمیع صفات ذمیمه مبرا باشد بلکه در
عیب او عیبی نباشد و مبتلا بآزارهائیکه که طبعها از او نفرت
میکنند هم نباشد مثل جذام و پیسی و امثال اینها و بدانکه پیغمبر
بر عصمت مجبور نیست یعنی اینکه خدا او را معصوم کرده باشد
و خود او بدون مدخلیت نداشته باشد والا عصمت برای او کمال
نخواهد بود و برای آن ثوابی نخواهد داشت بلکه بجهت قوت نفس
و مجاهده بسیار و توفیق در دادن مشقتهای عبادات و بندگی
باختیار خود آن مستحق الطاف بی نهایت جناب ایزدی شده
که اجتناب معاصی و باور او شده و او را در ترک کمک و
اعانت و امداد کرده دویم آنکه شناخته میشود پیغمبر و دانسته
میشود پیغمبری او بظهور معجزه و معجزه عبارت است از آنکه
آن پیغمبر کاری بکند که انسان عاجز باشد از آوردن مثل آن
و از اتیان مکروه الهی که عادت خدا با او جاری شده باشد
هم نباشد پس هر گاه چنین کاری را مقارن دعوی پیغمبری کرد
معلوم است که پیغمبر است باعتبار آنکه هر که چنین کاری

دید یقین میکنند که از جانب خداست لا اینکه بگوییم انسان
از او عاجز باشد و از افعال مخلوق نباشد مثل سحر و شعبده
و چشم بندی بسیار نیز بود و بجهت آنکه مکرر این جوره عملها از
انسانها در بلیغه و نگفتیم از افعال نباشد که عادت خدا بر
نا جاری شده باشد از برای اینکه در حیوان امری تعجب و خرا
فتی عیب مثل اینکه کسی بگوید که در وقت طلوع آفتاب چنانچه
که من پیغمبرم و معجزه من اینست که الحال آفتاب طلوع میکند
پس آفتاب طلوع کند بجهت آنکه عادت خدا جاری شده است
که در هر روز بهمان وقت آفتاب طلوع میکند بلکه باید خا
رق عادت باشد مثل اینکه بگوید که من عصا را اژدها میکنم و
مار را بدو نیم میکنم یا مرده را زنده میکنم و امثال آن و
دلیل بر اینکه هر گاه مقارن دعوی پیغمبری این کار را بکند
یقین بر راستی او میشود اینست که اینطور میگوییم که حق تعالی عمل قبیح
از او سر نمیزند و شک نیست که دروغ قبیح است و اطاعت دروغگو
قبیح است پس اگر آن پیغمبر دروغگو باشد معجزه از او

ظاهر نشود

ظاهر نشود پس لازم میاید که خدا اعانت دروغگو کار را
ظاهر کند که باعث این شود که بندگان پیروی آن کنند و این
قبیح است و دیگر شرط است در معجزه که مطابق دعوی باشد
که اگر مخالف باشد آن دعوی حقیقت نمیکند بلکه آن دعوی تکذیب
او را میکند چنانکه مذکور است از مسیلمه کذاب که با دعوی
که پیغمبرم کور را بدیدن و دعا شفا میدهم و هم دعا که چشم را
بینا کور را کند گفتند که الحال آب دهان مبارک در چاه
خشک انداخت پر آب شد آن ملعون آب دهان در چاه آب
دار انداخت خشک شد چهارم در نبوت پیغمبر محمد ابن عبدالله
ابن عبدالمطلب است بدانکه شک و شبهه نیست در اینکه آنجناب
متواتر است دعوی پیغمبری و در خلق آن معجزه هم ظاهر کرد
پس پیغمبر خواهد بود چنانکه پیشتر گفتیم که هر که دعوی پیغمبری بکند
و در خلق آن معجزه هم ظاهر کند پیغمبر باشد اما اینکه آنجناب آمد
و دعوی پیغمبری کرد پس آن از جمله متواترات است و یقینیات
است و اما اینکه علم داریم باینکه در کتابهای تواریخ رسم کرد

و اسکندر ذوالقرنین بود و آن شجاعت بسیار داشت و این
پادشاه عظیم و علم سبب بسیاری گفتگوی این خبر کونی بگوش
رسانندن جای که همچنین در دعوی آن جناب یقین حاصل
شده که آمد و این دعوی را کرد و اما اینکه معجزه بر طبق
آن ظاهر کرد پس معجزات آن حضرت زیاده بر آنست که تو
ان احصا کرد و اما چیزی که از همه در نظر اکثر مردم ظاهرتر و نفهم
تر و بحجت و بقبول اقرب و از وساوس شیطان و شکوک و شبهات
دورتر است دو چیز است که آنها را ذکر میکنیم بجهت آنکه باقی
معجزات امور چندند که باخبار و روایات ثابت باید شود
و کافر کسی نتوانند از آنها یقین حاصل کند بجهت آنکه عبارت و
کتابها را نمیتوانند خواند و از نقل کردن مطمئن نمیشود اما آن دو
چیز اینست که الحال موجودند و یکی از آنها یا فیقت اول قرآن مجید
است که نسبت بآن جناب نیز متواتر و الیقین است و چنانکه علم
داریم بوجود مکه که هر چند آنها را ندیده ایم علم داریم باینکه
قرآن را آن پیغمبر آورده است و اما اینکه معجزه است پس بجهت

آنکه بسیار

پس چون بسیار است و بعضی از آن را ذکر میکنیم و توضیح آن اینست
که چنین عادت الهی جاری شده بود که در هر زمانی که پیغمبری
مبعوث شد و اینکه معجزه او از جنس آن علمی باشد که در آن زمان
شایع باشد و علمای آن زمان بآن شهرت داشته باشند و فرد
کامل آن علم در آن زمان آنها باشد مثل آنکه در زمان موسی علیه السلام
علم سحر شهرتی داشت و ساحران بسیار دانا در آن وقت بسیار
بودند که کارهای غریب و عجیب میکردند و عصاها و ریسمانها را
میانداختند بهیئت مار و اژدها میگشتند و حرکت میکردند
حق تعالی معجزه موسی را هم پس از آن جوره کرد لکن نه این جور بلکه
از دست نیز نوعی است از به شباید آخر چنین شد که تمام سحر
ساحران را فرو برد و دیگر اثری از آن ظاهر نشد و هم ساحران
دانستند این از باب سحر و جادو نیست و به این سبب
ایمان آوردند و جان خود را در راه خدا دادند و مضایقه
نکردند از اینکه فرعون آنها را بکشد و بدار کشد و هم چنین
در زمان حضرت عیسی علم حکمت و طبابت شیوع تمام

دریخته که مثل افلاطون و جالینوس در آن زمان طبیبند و درد
های بیماران را زود و اصلاح میکردند و از آن رهای زخمها را علاج
میکردند حق تعالی آنحضرت عیسی ع معجزی از این باب عطا کرد
که هم از آن عاجز شدند مثل اینکه مرده چندین ساله را زنده
میکرد و کور را در نور و بینائی شفا میداد و آزار پیس و غیر آن
را شفا میداد و هم چنین در زمان حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
علم بلاغت شیوع تمام داشت و طایفه عرب بیکدیگر در اشعار
بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حق تعالی قرآن مجید
را معجزه آن جناب قرار داد و فرمود که اگر در شکی
می‌باشید بیارید مثل این قرآن را بیاورید یا ده سوره مثل
این قرآن بیاورید یا یک سوره مثل این قرآن را بیاورید
هر چند سعی کردند یک سوره کوچک نتوانستند بیاورند و
اگر میتوانستند این همه بلاها را بر خود قرار نمیدادند و
کشته نمیشدند و اهل و عیال خود را باسیری نمیدادند و
امر باقی آن قرآن را هیچ عاقلی فیصله [illegible] و امر خانه‌ای شود

هر یک شود و چه عاجز شده‌اند ایشان نمیتوانند شد که از عهده
این بر آیند که حق تعالی و کلام او نهایت را که دارند از سخت اینجا معنی
که ایشان را که میسر نشده اینجا مخفی است اینکه حقیقت بلاغت قرآن مجید
است که عقل نمیتواند ایشان را مثل او بیاورند و هر وجه صحیح
است چنانکه بر هر که اندک فهمی باشد و فرق میان قرآن و سایر
کلامها را میداند و میداند که کلام حق تعالی با کلام آدمی ایسته
و دیگر اینکه نظم قرآن و ترکیب و هیچ کلامی نمیماند از باب شعر
است و نه از باب خطبه است و نه از باب انشاء و املا که در
مکاتبات و محاوره را قدرت نیست که باین اسلوب غریب
تکلم کنند و دیگر اینکه اختلاف در وی نیست و هر کس از آن بلیغ
تر نیست تفاوت در اول و آخر کلام او بهم میرسد خصوصاً هر کجا
سخن طولانی بشود خواه در الفاظ آن باشد جز تفاوت در فصا
حت و بلاغت یا در معانی آن باشد جز غفلت و اشتباه بهم
میرسد و در قرآن هیچ اختلاف نیست و دیگر آنکه هر کلامی که کسی
یکبار خوانده باشد طبع او در دفعه دویم و سیم نفرت میکند هر چند

و رسائل میکنند

کلام رفیعی باشد که از خدا آن قابل باشد و این کلام را هر چند مکرر
میکنی یک رمز مخصوص همیشه تازه است و وجه دیگر آنست که آنجناب
بمکتب نرفته و درس نخوانده و چون مشوش و با پدر بیابان کرد زنده
و در میان و در میان قوم مثل قوم عرب نشو و نما کرده علوم
و آداب چنین از وی ظاهر شود بغیر اینکه از جانب خدا باشد هیچ
وجهی ندارد دلالة قوم عرب پس حال ایشان معلوم است از تتبع احوالی
کسی که اند که با نهایت شرارت که داشت خصوصاً اهل بادیه ایشان
معلوم است از برای کسی که اند که با نهایت شرارت که نه فهم داشتند
و نه حیا و نه ادب و نه عفاف و نه ستر و نه سلیقه از باب چیزهائیست
چند نداز کشف عورت مضایقه نداشتند و هر چیز و متعفنی را
میخوردند از موش و مار و کفتار و ورغ و غیر اینها را هم بدون
تذکیه با حشرات و الهامی خام و پخته میخوردند و بیول
شتر در شرب و غسل و امثال آن اکتفا میکنند میکنند یا و
چه که هزار اینها و کثرت که در اسلام ترتیب یافته اند بی
در ایام جاهلیت حال ایشان [illegible] چنانکه معلوم است

از حالات ایشان که عبادت ایشان از این قبیل بود چنانکه معلوم
است که عریان حج میکردند و در دور خانه کعبه میرقصیدند و دست
بهم میزدند و صفیر میکشیدند پس معلوم است که سایر احوال
ایشان کامل بود و اکثر علوم و آداب که از آنحضرت ظاهر شد
و صفات و اخلاق حسنه آنجناب پس آن بهتر از آنست که در
کتابها و دفاتر احصا توان کرد بهمین بس است که هزار سال
و کسریست که علمای مخلف عظام ایشان در هر زمان و در هر مکان
در علوم او تفکر میکنند و شرح آن میکنند و بیان اخلاق
و آداب آنجناب میکنند و هنوز بهیچ جائی نرسیده اند و
احکامیکه قرار داده از نکاح و احکامی که آورده از برای
از رفع دعاوی و انتقام ظلم و تعدی و جهت رفع جدال
مردم است در باب حفظ جان و عرض و مال از احکام میراث
و خانات و تقسیم حقوق و القاب ثلاث مطالب مبینه و تحلیلی
و تجویز کردن قصاص و اثبات کردن دیات و قرار دادن
نکاح و طلاق و [illegible] تصرف دنیا [illegible]

و صفت و عقیدت و عبادات [illegible] از ابن [illegible] ایشان ع

طالبه از بلیّه و اهمال اینها و طریق تقرّب بذات اقدس حق
باری در انواع عبادات و از کار یقینی میکند که مردم جز به
یک نوع فته و درس نخوانده از بیان چنین طایفه و قبیله
بر خیزد و چنین دعوی بکند و چنین علوم و آداب با نظام
چنان اطوار و اخلاق که از او معلوم شده از تواضع و حیا
و عفت و فهم و کمال و ذکا و همت و وفا و عزت و حب
و سخا و غیرت و جرئت و حلم و سایر صفات کمال یقینی میکند
که اینها نیست مگر از جانب جناب اقدس الهی و از جمله همین
علوم و آداب است قرآن مجید هر چند قرآن در حقیقت
مشتمل بر همه چیز است لکن از ظاهر آن همه چیز بر غیر معصوم و وصی
او ظاهر نمیشود از اینست که در اعصار متمادیه و دهور و ازمان
در از زمنه جمیع علما در آن فکرهای عمیق کرده اند و تفسیرهای
بیحد و نهایت نوشته اند و هنوز قطره از دریای
او نرسیده اند و گویا ابطال الطال است که کسی در او تصرف کند
و همچنین معجز است که پیغمبری آنجناب ظاهر شده است و از آن

کوذ

کوذ آنجناب هم ظاهر است پس هر چیزی که داده است
از جمله چیزهای راه نیست که دین او ناسخ دینهای پیغمبران است
پس مذهب اهل ادیان سابقه از یهود و نصاری باطل شده و شبهه
که یهود کرده است که نسخ قبیح است انبرای آنکه اگر دین یهود
خوب بود پس چگونه شد که ابطال عمل بآن بدست و هر چیز که ذا
ت آن خوبست دیگر بد نمیشود و اگر بد بود پس چرا روز اول
خدا تبع آن دین را آورده باطل است بجهة آنکه میگوییم که دوا
چیزیست که هر چیزی از یکجهت خوب باشد و از یک جهت بد باشد
مثل دوای یتیم اگر کسی برای تأدیب بزند خوبست و اگر برای
اذیت کردن بزند بدست و هم چنین ملتفت باید شد [illegible]
صلاح آن دست باشد خوب باشد و از برای زیان دیگر دست
دیگر و در باغ و بد باشد مثل دواهای طبیب [illegible] که دواهای
ایشان در یک وقت خوبست و در وقت دیگر ضرر دارد و
را برای یک شخص مناسب است و برای دیگری مهلک است باب چهارم
نیز دو مقصد است مقصد اول در اینکه تعیین امام ضرورت

۱۱۳

و بیرا دارد اینکم است که پیشوای مردم باشد بعد از پیغمبر در
امور دین و دنیا و وجود امام نیز مثل وجود پیغمبر واجب است
و دلیل بر وجوب آن همان دلیل است که قائم شده بر وجوب
وجود پیغمبر چرا که در رفع مفاسد که لازمه [illegible] شرعت بنی
نوع انسان است ضرورت است از کسی که عالم بمصالح دین
و دنیای مردم باشد و حافظ شریعت باشد خصوصاً بعد از جناب
خاتم الانبیاء ص که دیگر پیغمبری نخواهد بود علی الخصوص بعد از
جناب قائم که آنجناب مبعوث بود بر جمیع خلایق از جن
و انس تا روز قیامت و هنوز از مردم عالم باصلاح دنیا
در دو بود مگر قلیل که از دار دنیا رحلت فرمود و آن قلیل
اسلام آورده بودند اکثر ایشان منافق بودند و جماعت [illegible]
بودی که هنوز دین ایشان محکم نشده حق حفظ شریعت
و رساندن آن بیابانی و دست بدست رساندن بکافه خلایق
با وجود عدم عصمت ایشان و عدم عدالت اکثر ایشان
بلکه عدم ایمان اکثر ایشان [illegible] که آن احتمام حق

[illegible]

که رسول خدا ص در امر دین داشت و در تعلیم شرایع آداب
در جمیع جزئیات و کلیات حتی آنکه بر نفس شریف خود خرید
آنهمه آزار زحمت در مدتی که در دار دنیا بود با جمعی ملک
و سروری از دنیا الذتی نبرده و در کمال زهد بسر برده و که معلوم
بود که عارض خواهد شد از آن [illegible] دین مبین
و با جمعی ایشان است گمراه چنین را بعدم بعد از کمال هدایت
و ارشاد و عدم ابلاغ احکام بکافه عباد بدون لطف جانشین
و تعیین کسی که ترویج دین و ملت بکند همه را مهمل بگذارد و بر
در رفتن فتنی که در او امید باز گشتن نیست و حال آنکه هر کس
که اندک شعور داشته باشد و همینی که [illegible] از رفتن از خود دید و وصیت
امری از مانند کان خود کوتاهی میکند و اهمال امور ضروریه و بنویه
را بر خود روا نمیدارد دیگر چگونه مثل رسول خدا که بر امت مهربان
تر بود از پدر و مادر امر امت را مهمل میگذارد دون وصیت
و نه تعیین خلیفه میکند و دیگر جناب اقدس الهی فرموده الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی امروز کامل کردم دین [illegible]

۱۱۴

نگاه دین را و عوام که دو مرتبه تعرف نحو را و شکی نیست که تعیین
خلیفه و امام بجهة انتظام دین و امکان تعرف مذهبیت عام وار و بلکه
بدون آن ممکن نیست پس معلوم شد که این مختص بجمعی است که بعد وحی نبود
تعیین خلیفه اراده بجهت که این خبر را داد و امام در مذهب شیعه امامیه
باید که افضل مردم باشد و معصوم باشد همچنان و دلیلهای که در نبوت
گذشت و باید که از قریش باشد و هاشمی باشد چنانکه از اخبار متواتره
ظاهر شده است و بدانکه امام شناخته میشود بیکی از سه چیز یا بانکه
افضل از همه است باشد پس هر گاه کسی دعوی امامت میکند و افضل
از همه است یا از همه آن اشخاص که دعوی امامت در شان
ایشان شده و پس او امام باشد بجهة آنکه اگر غیر او امام باشد لازم
می آید تقدیم مفضول بر فاضل و این خود قبیح است چنانکه در نبوت
بود دویم معجزه که هر گاه دعوی امامت کند و بر طبق آن معجزه ظاهر
کند دلالت میکند بر حقیقت او چنانکه در نبوت گذشت
دویم نص خدا و رسول بر امامت او که قرآن یا کلام پیغمبر صلعم دلالت
کند بر آنکه اینکس امام واجب الاطاعة است سیوم و در اینکه

نص دویم

امام واجب الاطاعة بعد از جناب خاتم النبیین صلعم و آله لم
اجمعین کیست بدانکه امت بعد از رسول خدا صلعم دو فرقه
شدند شیعه امامیه قائل شده اند بانکه خلیفه برحق بعد از آنجناب
بلا فاصله امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است صلوات الله و سلامه
علیه و بعد از آن جناب امام زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از
آن فرزندش محمد باقر ابن علی ع و بعد از آن فرزندش جعفر
ابن محمد الصادق ع و بعد از آن فرزندش موسی ابن جعفر الکاظم ع
و بعد از آن فرزندش علی ابن موسی الرضا و بعد از آن فرزندش
محمد ابن علی الجواد التقی ع و بعد از آن فرزندش علی ابن محمد
النقی ع و بعد از آن فرزندش حسن ابن علی الزکی العسکری
و بعد از آن فرزندش حجة ابن الحسن القائم المنتظر المهدی صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین و اهل سنت قائل شده اند بانکه امام
بعد از رسول خدا صلعم ابو بکر ابن ابی قحافه است و بعد از او عمر ابن
الخطاب است و بعد از او عثمان ابن عفان است بعد از او علی
ابن ابو طالب صلوات الله و سلامه علیه است و [illegible]

و بعد از آن امام حسن
و بعد از آن امام حسین

را مخصوص عوام نوشته ام در اینجا متعرض دلیلهای که از قرآن
و احادیث ظاهر میشود نمیپردازیم مگر لیکن بجهة آنکه عوام
کار و اینها بر نمی آید و بقبول قول از علمای که آن قرآن و
حدیثها را بر ایشان نقل میکنند و شرح میکنند نیز اینجا هم تقلید
پس این هم تقلید میشود و ما میخواهیم بگوئیم که عوام هم باید در
این مسائل چیزها دو دسته دلالت بر کرده بجهة آنکه هر گاه از علمای
عالم افضل و علم و دیانت و ورع و تقوی بشناسد و از
حال او بدانند که دروغ نمیگوید و وضع کردن حدیثها را حرام
میداند و افترا بخدا و رسول را حرام میدانند پس گاهست
که از کلام او یقینی از برای او حاصل میشود بلکه گاهست
که اطمینانی که از برای آن عامی از کلام آن عالم بهم میرسد
خصوصاً هر گاه برای او بسیار بخوانند و وجه جوشیب و دلالت
آنرا بیان کنند بیشتر است از آنچه از برای علمای شیعه بدلیل حاصل
میشود هر وقت و لیکن اجمالی در باب حقیقت مذهب شیعه
و بطلان مذهب اهل سنة بیان میکنیم و بعد از آن بتفصیل آنچه

مذاهب باید بذکر خواهیم کرد و آن اینست که بجهة این تقدیر اجمالا
ضرور است که باید خواه بر مذهب سنی و خواه بر مذهب شیعه
پس هر گاه یکی از این دو مذهب که باطل باید آن دیگری صحیح
باشد و ما میگوئیم که ثبوت دعوی امامت باید بخبر دادن خدا و ر
سول باشد یا باظهار معجزه باشد یا آنکه آنکس که دعوی امامت میکند
افضل از همه مردم باشد یا از زمانیکه که مردم یکی از ایشان را امام
میدانند و در حق ایشان دعوی امامت میکنند و سنیان میگویند
که امامت به بیعت حاصل میشود و بانکه مردم جمع شوند و یکی را
اختیار کنند و امام کنند و این کار از رعیت بر می آید خواه
باحق و جمعی از ایشان باشد چنانکه در روز اول جماعتی از صحابه
جنازه پیغمبر صلعم را در میان گذاشته گشتند و جناب علی ابن
ابی طالب مشغول غسل و کفن آنحضرت بود و جماعت رفتند در
سقیفه بنی ساعده جمع شدند و تدبیر خلافت میدیدند که خلافت را
از برای ابو بکر قرار بدهند و بعد از آن ابو بکر بتنهائی وصیت
کرد که خلافت از عمر باشد و بعد از آن عمر بنای شوری را گذاشت

که در میان شش نفر مشورت کردند آخر به خویشان فایده آن این باشد که عثمان خلیفه شود چنانکه بعد بیان خواهیم کرد و این خلافت عثمان ثابت شود از سنیان تو اینند که خبر دادن خدا و رسول را قبول نداریم یا فضیلت فضیلت و معجزه علی ابن ابی طالب علیه السلام قبول نداریم یا حجت اینکه آن انکار را شنیع اضافت بی باشان میگوییم که کدام دلیل دلالت میکند از عقل و نقل و با جمع و رای جمعی از ارباب غرض که نه معصوم باشند و نه علم بباطن مردم داشته باشند و نه علم مصلحت خلایق داشته باشند چنان مرتبه بلند که از برای همه کس ریاست و پادشاهی ثابت کنند و همچنین که رای ایشان همه یکجا قرار گرفت باید متابعت او کرد و هر چند مثل معاویه و یزید باشند که معاویه با وجود نا خوشیهای نسبت و سب و دشنام و آتش در دل تنها بدینها اهل رحمت ببیت علی ابن ابی طالب در منبرها و آن فتنه و فساد ها از او سر زد و برادر امام زمان تیغ کشید و با وجود به اکراه و یزید با جمعیت نا خوشیهای نسبت و زنا و افعال شنیعه از شرب

و خمر و غیره و در ضمن شد نقض حسین ابن علی علیه السلام که گوشه فرزند رسول است و هر که مخالفت آن کند باید کشت هر چند مخالفت کننده مثل علی ابن ابی طالب باشد و همچنین طریقه بعد که خلفا زمخ و طول کشیده و هم خلفای بنی امیه و بنی عباس که اکثر آنها به فسوق ظاهره و کفر باطن مشهور و معروف بودند و همچنین اجماع و الات از برای چنین اشخاص ثابت میشد الا کدام عقل تجویز میکند که ناموس الهی و اسرار ربانی و حقایق فرقانی که بیان آن محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب باشد الحال فرمان و مولیش و کاتبش آن مثل معاویه و یزید و امثال آنها باشند حفظ آن دو کوی که در اول این جا به پوشیده نبود در وقتی اختیار این امر کردند که هنوز آثار محمدی علیه السلام در میان بود و هنوز اهل خلاف مقصود به خیر به قرار نگرفته بود تا جا این آن در لباس اهل و سالوس و طاعت و عبادت و ترک و دنیا میبوده اند و حالا که این ظلم ایشان منتشر شده و مردم بجز اغلب ایشان تابع دنیا و تابع هوی که در دنیا بود به او این ایشان باز کرده چیزی نباشند در تابع این

اساس باطل کوشیده اند تا اینکه عثمان از جمله ایجاد کرده در دنیا پرستش به اوی مردم پیشه گرفت و آخر به واسطه آنها که دعوی خلافت میکردند همه روی اوالی الامر از فسوق و ظلم و تعدی منافقه مبتلا ...ند و بعضی بقتل ائمه طاهرین میشدند و بعضی از ایشان اظهار عداوت ایشان میکردند بلکه از بعضی کفر هم ظاهر شد چنانکه از متوکل عباسی ملعون که اظهار عداوت سیدة النسا میکردند و بقرآن مجید استخفاف کرد و هم چنین تا امروز هم بنیان ظلم و ستم ایشان به اجماع و بیعت است و هر که بادشاه گردد اولو الامر واجب الطاعه میدانند اینها که میگوییم خواهد چند است از برای رسوائی این مذهب که کار بزرگ چنین که تالی مرتبه نبوت است و هر گاه ایدت مردم بگذارد که اینها به پا کنند آخر شان باینجاها میرسد و اینها هم بسیار است که در کلام عجیب جایز میدانند که فاسق و فاجر باشد و میگویند که جایز است نماز در عقب بر هر و فاجر که سنیان گویند که ما دلیل داریم بر اینکه بیعت خوب است و اجماع و رای مردم میتوان چیزی ثابت

کرده اند اینکه اجماع حجت است و اجماع حجت است و مراد از اجماع این است که همه علمای امت محمد جمع شوند بر چیزی و هر گاه چنان شد پس از حق و صواب گوییم که چه دلیل است بر حجیت اجماع و حال آنکه سنیان در کتابهای خود که در اصول فقه نوشته اند اختلاف عظیم دارند در اینکه اجماع حجت است یا نه و در اینکه آیا ممکن است همه امت جمع شوند بر چیزی یا نه و اگر جمع شوند بر چیزی متحقق شده است در عالم یا نه و آنهائی که قائل شده اند به ثبوت تحقق و حجیت بعضی آن خلاف کرده اند که اجماع از چند جهت است دو دلیل بر حجیت نمیشود آن چه چیزها است بعضی میگویند عقل دلالت میکند که حجت است و این جماعت میگویند که همه بر باطل جمع شوند و بعضی میگویند که آیه قرآن دلالت میکند و بعضی دیگر گفته اند که آیه دلالت ندارد و لیکن حدیثی از پیغمبر صلعم وارد شده است که امت من جمعیت نمیکنند بر غلط و دائم بر سر و مغز بیدار میزنند در این دعواها و هر که بچشم انصاف در آن کتابها نظر کند میداند که هیچکدام از اینها که گفته اند دلالت بر مطلب

ایشان ندارد و بعد از تسلیم همه این مقدمات میگوئیم که کجا میگوئید
اجماع و کجا جمع شدند جمیع علمای امت اولا جناب علی ابن ابی
ابی طالب از علمای امت بلکه بنفسه و آبا حسنین و سلمان و ابا
ذر و مقداد و غیر ایشان و مثل سعد بن عباده و غیر او از بزر
گان اوس و خزرج داخل علمای امت نبودند چگونه شد
که در این وقت علمای امت منحصر شد بعمر و قلیلی از
ارباب غرض و با وجود آن مقصد عمر ثابت نمیشود زیرا که
که دعوی این میکنند که این جماعت حاضر شدند با جمعی که انکار
بدیهی کرده اند بجهت دعوی مطلب ایشان ثابت نمیشود خلاصه
اینکه دانستن مسائل دین با این همه وفور و اشکال و اختلاف و مسائل
فقه و مصالح عامه مسلمین در سیاست و ریاست در جمیع آفا
ق و تدبیر جمیع امور دین و دنیای اهل عالم باید بکسی
موکول باشد که امین باشد و محفوظ باشد از خطا و خطل و جاهل
و نادان نباشد بچیزی از احکام و چنین کسی را بغیر خدا و پیغمبر
نمیشناسند و تعیین نمیتوانند کرد اگر سنیان گویند که ما

قبول نداریم

قبول نداریم که خدا و پیغمبر تعیین کرده باشند گوییم که شما میگوئید
و بر شماست که اثبات کنید گوئیم اولا قابلیت و امامت
امام بالجمله مسلم شماست و ما هر دو بر حقیقت او قائلیم
شما دعوی زیاده میکنید بر شماست که اثبات کنید نه بر ما و چنین
گفتیم که بالضروره امامی باید باشد پس هر گاه مذهب شما باطل شد
حق و باطل ماند پس ناچار مذهب ما بر جا میماند و اگر سنیان
از روی استبعاد بگویند چون مذهب شما باید خبر دادن خدا
و پیغمبر ثابت شود چرا نمیتواند که خدا و پیغمبر صریح خبر داده
باشند باینکه خلیفه بعد از رسول خدا صلعم علی ابن ابی طالب
و با وجود این همه صحابه کبار عالم بودند که جان و مال و اولاد
خود را در راه رسول خدا نثار میکردند و شب و روز در
خدمت او جان فشانی میکردند و بطاعت و بندگی خدا
و رسول او میگذرانیدند با وجود اینکه شنیده باشند از
پیغمبر خود که علی ابن ابی طالب خلیفه بلافصل است بمجرد
فوت الجناب همه از دین برگردیدند و صریحا مخالف

او بکنند و دیگری را از برای این امر اختیار کنند هیچ عاقلی
این را قبول نمیکند ما در جواب میگوئیم که هیچ استبعادی نیست در این
نشاء که قوت و شوکت اسلام بیشتر از فوق است و اسلام
عالم را فرو گرفته است امتحان کنی و ببینی هر گاه عالم فاضلی با ور
ع کاملی ظاهر شود و مردم را دعوت بدین و مذهب و
ارشاد کند به پیرو جمعیت میشود و پیروان او بیشتر آنهم
با شخص متقلب و بی دین مباحث مذهبی خروج کنند و مال مردم
را از برای قشون و تابعان خود مباح کند و انهاب و قتل
و غارت رخصت دهد و در شفاعت و دنیوی برای ایشان
بکشد یقین بدانی که شیوه اکثر مردم خواهند بود و شبهه
این قلیل و آن قلیل هم اغلب از برای امور دنیای خود در
دور انتظام میکردند یکبار به طمع اینکه واسطه اخذ خمس و زکات
شود و یکباره بجهت اینکه دعواهای مالی و میراث و نهایات دنیای ایشان را
حل کند و یکباره بجهت دنیا و نزد امیر و سلاطین واسطه قضای
حوائج ایشان شود و یکباره میخواهند بجهت امور دنیا استعانت را

بکنند

بکنند و یکباره میخواهند از او اخذ علم بکنند که پیشوا و مقتدا
شوند و در باب پناه باشند کسی که این نام کوچکی از جانب خدا
و اطاعت در این خواهد و جمیع او چون کبریت احمر نایاب
کمیاب چگونه با مردی که همت ایشان مصروف دنیای پستی
است با وجود اینکه علی ابن ابی طالب که عقیل برادرش از
بیت المال اندک را طلبید او که شکمی سیر کند و اطفال او
از گرسنگی در ضعف و بیحال بودند و با وجود این عقیل
خواست از راه خویشی آمد الجناب را ضیافت کند که رشید حبیب
صحبت الحضرت بکند که با وجود پیشتر به چند او زیاده از
قوت خود و عیال قلیل واگذاشت که یک روز الحضرت او ضیا
فت کرد الحضرت از او پرسید که یا عقیل اینها را از کجا آورده
ور دیروز عرض کرد که از خرج و عیال خود واگذاشتم که ترا ضیافت
کنم پس الحضرت فرمودند که معلوم است که تو یکمیه از اینکه بتو
میدادم میتوانی که گذرانیدی از این جا زیاده باید بیت المال
داد و چراغ پیه را پیش عقیل شتافت که گمان تو را دارا

خفه چهار صد هزار از لشکر بغی داد و دیگر اینکه چرا از این امر
استبعاد میکنند و حال آنکه اعظم از این در بنی اسرائیل واقع
شد و انرا قبول دارند و آن حکایت موسی و گوساله و سامری
و گوساله پرستی است پس چنانکه پیغمبر ما صلعم حجت در سوره
است کشیده بود و انها را براه آورده بود موسی هم آن قوم
را کشیده تا بنی اسرائیل را از قوم فرعون خلاصی کرد و رفت
بکوه طور که تورات را بیاورد و هارون برادر را خلیفه کرد
و وعده کرد که چهل روز برگردد پس که رفت سامری از طلا
و نقره بصورت گوساله ساخت و کفی از خاک قدم اسب
جبرئیل که بنظر او آمده بود برداشته بود بدهان گوساله ها
شنید و گوساله صدا کرد و بنی اسرائیل گفتند که این که این
گوساله خدای شما است و خدای موسی است پس قوم گوساله پرست
شدند و هر چند هارون منع کرد کار او بجائی نرسید موسی
بعد از چهل روز که برگشت قوم خود را گوساله پرست دید
این اهل عجب و انصاف بگوئید که این حکایت بعیدتر است

باحکایت

با حکایت موسی رفت که بعد از چهل روز برگردد و پیغمبر از دنیا
رفت که دیگر وعده گاه قیامت است و سامری که گوساله ساخته
برپا کرد و مجیر و عجلی که گوساله کرد گفت خدا است و مردم
اطاعت او کردند و در اینجا عمر علیه اللعنه ابوبکر را برد برمنبر برد
و گفت این خلیفه رسول خدا است با امام ملعون ابوبکر قایل شدند
است پیغمبر استعاره شی میشه است یا قابل ملعون که گوساله از برای
است موسی و نظیر این استبعاد است شبه دیگر ایشان که اگر حق
در اول دفعه با علی ابن ابی طالب بود و او خلیفه بود پس باید
دعوی حق خود میکرد و با ایشان شجاعت و قرابتی که با رسول خدا صلعم
داشت هیچ نگفت و تقاعد کرد و در آخر که نوبت خلافت باو
رسید قتال و کشتار بسیار کرد و حق خود را برجا کرد پس
معلوم است که در اول حق نداشت و جواب این از آفتاب
روشن تر است و همین شبه دارد که امیرالمؤمنین صلعم اهل
کوفه کردند و آنحضرت جواب شافی فرمود و تفصیل جواب
درین مقام بطول انجامد و مختصر آنکه میگوئیم که آنحضرت

گفتگو فرمودند و بجائی نرسید و بجهت آنکه خوف میکرد که بجهت
قلت اعوان و کم مسلمانان و کثرت منافقان منجر شود که اسم
اسلام هم از میان برود و در جائی که رسول خدا صلعم با آن تسلط
ظاهری با منافقان مدارا میکرد تا آنکه بتدبیر تقویت
اسلام کنند امیرالمؤمنین علیه السلام بطریق اولی لازم که چنان کنند و شکی
نیست که رسول خدا صلعم افضل بود از امیرالمؤمنین و در اول
امر بدینها در مجالس ذلت میکشید تا اینکه حتی آنکه قصد قتل او کردند
و فرار کرد و بغار رفت و بانواع اذیت و اهانت کشید تا به
تدریج جمعی مسلمان شدند و از آن اکثر مسلمانان منافق بودند
و دایم از دست ایشان در زحمت بود و در آن وقت هم قرب
الیهما داشت و شجاعت و قرابت داشت و امیرالمؤمنین علیه السلام در
دیار زمان پنج هیچ نمیکرد و هرگاه فرمان الهی که در اول
کار جهاد و نهی از فرار شود و تا وقتی دستها هم بسته پیغمبر
نتواند که خلاف خدا اراده نه در حق پیغمبر و خلفا الهی ناکرا
زکات قسمت بود که دین و تقیه و در آنهمی تا فرصت شود

نیز بزور

نیز بزور شمشیر بر حق خویش دست میزدند لکن اشتغال بفرمان الهی
ضرر ندارد و دیگر اینکه این شیوه مخصوص بآنجناب نیست
و پیغمبران اولوالعزم خدا همیشه خایف و ترسان بودند چنانکه
معلوم است از حال نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و آیات قرآن
در این صریح است پس اوصیای پیغمبران عجب نیست که خایف باشند
بلکه باید عبرت گرفت از آنکه فرعون و نمرود دعوی خدائی
کردند و جناب اقدس الهی مدتها ایشان را مهلت داد
هرگاه حکمت مقتضی مدارا بود با خدا چه عجب میتوان کرد
دیگر شواهد از برای بطلان طریقه ایشان بسیار است که اینجا
جای بیان آنها نیست از آن جمله قتل امیرالمؤمنین علی ابن ابی
طالب که امام چهارم ایشان است هرگاه طلحه و زبیر و عایشه و طلحه
و زبیر با آن جنگ کنند و قتال کنند و طلحه و زبیر در حالت مدینه
امر فتح دست آنحضرت بیعت کنند بعد از آنکه بگویند که طلحه و زبیر
اجتهاد کرده بود خطا کرداند معذور است و عایشه هم توبه
کرد خود بعد رضی کنند و این صریح البطلان کنند چرا هرگاه

اعاظم علمای امامیه اجماع میکنند که سب شیخین نمیتوان کرد که ایشان
در این خطا معذور نباشند و واجب القتل باشند و آنکه علی ابن ابی
طالب کمتر از ابوبکر و عمر است یا مثل ویند از جمیع علمای امامیه
اعظم است اگر دعوی میکنند که معاویه مرد صالحی بود در اجتهاد
خطا کرده بی گناهی نکرده و از روی عصبیت و عداوت و محبت جهت
پس ما هم این دعوی را در حق علمای خود میکنیم اگر تو از ما قبول
نداری ما هم از تو را قبول نداریم شاهدی دیگر اینکه محمد ابن
ابی بکر با جعفر برادر اعیانیه است که افضل ثانی عمر است
در مذهب اهل سنت مقرب جناب امیرالمؤمنین بود و معاویه که برادر
ام حبیبه است با دشمن امیرالمؤمنین بود و امر که یا بحث این باشد بعنوان
اینکه محمد ابن ابی بکر از محبان علی ابن ابی طالب بود و معاویه
که دشمن او بود چیزی دیگر نیست اما تعصب محض از آنچه نزد اهل عجم
حرام باشد در اثبات امامت ائمه هدی علیهم السلام و ابطال امامت
خلفای جور پس آن در گفتن چند مطلب ملخص مطلب اول در امامت
جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است علیه السلام و آن ثابت

ملخص بانها

ملخص باینکه آنجناب افضل بود از آن سه نفر و از جمیع امت
بغیر از پیغمبر یعنی در همه کمالات افزون بود زیاده از آن سه نفر و از
جمیع پیغمبران و باین سبب مرتبه قرب او در نزد حق تعالی بیشتر
بود پس او اولی است بتقدیم جهة آنکه عقل سلیم صریح میکند که
تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و هیچ عاقل تجویز نمیکند
که کسی که اعلم از همه کس باشد و عمل بعلم خود از همه کس بیشتر کند او
باید متابعت کند نادانی را از خود پس آنکه بهمه علم خود عمل میکند
چنانچه صریح آیه قرآن هم دلالت بر این دارد دلالت بیان افضلیت
امیرالمؤمنین علیه السلام پس باید که جمیع علمای اسلام از علمای فقه
و حدیث و تفسیر و کلام و عربیه و غیر آن همه سلسله خود را منتهی
میرسانند بآنجناب و هر که اندک تاملی میکند در خطبها
و دعاها که از آنجناب نقل شده نظر میکند میداند که
مرتبه علم او چه بود حتی علما گفته اند که کلام او فوق کلام
مخلوق است و دون کلام خالق هم بحیثیت بلاغت و فصاحت
و هم از حیثیت اشتمال آن بر علوم عربیه و حکمتهای دقیقه

و در فن علم آنجناب و صفتهای دیگر آنجناب باعث این شد که جمعی شیعه
قلیل که در زمان او بودند و الحال در عالم این جماعت بسیار اند و دیگر
افضلیت او از حیثیت دیگر هم مثل آفتاب روشن است جهة
آنکه جهاد در راه خدا از همه کس بیشتر کرد و قوت دین پیغمبر صلعم از شمشیر
او حاصل شد بکوشش همه مسلمانان و کافر هم است آنچه از او سر زده در
جنگ بدر و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق و کشتن عمرو بن عبد
ود که هیچکس در برابر او نمیرفت از مسلمانان بغیر علی ابن ابی طالب
و اگر آنجناب نمیرفت باعث زوال دین میشد و از اینجهت بود
که پیغمبر صلعم فرمود ضربت علی ابن ابی طالب در روز خندق
بهتر است از عبادت تمام جن و انس و شبهه نیست که جهاد در راه
خدا افضل است از غیر جهاد و از کسی که جهاد او کمتر باشد چنانچه
حق تعالی در قرآن مجید مکرر باین اشاره کرده و شبهه نیست که شجاعت
و جوانمردی هم در اصل مرتبه امامت در کار است باید امام
و خلیفه صاحب دل و شجاع باشد چنانچه اهل تجربه میگویند و میبینی که هیچ
لشکر دار فتحی ندیده است اگر صد هزار رستم و اسفندیار باشند

در میان

در میان فتوحاتی که پیغمبر که سردار خوف کرده اینها که پا پس کشید
فتوحات باز متوقف میشد و بعکس این هرگاه سردار خوف کند
با اندک پا پس کشید ولا و دشمن غالب باشد و شک نیست که آنجناب
از جمیع امت و از خلفای ثلثه اشجع بود پس هرگاه با شجاعت اشجع
کمال این علی چه بوده و محاربات عظیمه که کرده باشند پس
او اولی خواهد بود باین مرتبه و هم چنین آنجناب در مرتبه زهد
و بی نیازی از دنیا چنان بود که هیچکس در مرتبه او نبود هرگز در
دنیا چیزی سیر نخورد و نان جو خشک فرود از آن میخورد بانان
خورش خوراک او بود و همیشه جامه او وصله دار کارهای ضعیف وضع
میکرد و کارهای بیوت و شبهه نیست که مؤمن و مسلم نزد او دشمنی از لذات
لذات فانیه دنیا گشته نیست و هر که بجهنم میرود از بجای
ابتلای آن میرود و امام و خلیفه باید مردم را از آنها منع کند
و کسی که خود منع نمیکند نباشد و دوری از چیزی نکند دیگری را منع
نمیتواند کرد پس چون امام باید مردم را وادارد به همه مرتبهای
کمالی که حاصل میشود از زهد دنیا پس باید خود در همه مرتبها کامل

باشد و هرچند زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای امامت بیشتر
خواهد بود و هم چنین علم و عبادت آنجناب از همه بیشتر بود و
حکایت کثرت عبادت او و وفور تضرع و گریه و زاری
و مناجات و حضور دل و جان او در ساعت قرب الهی واضح
تر از آنست که بیان کنیم بنشستنهای آنحضرت مثل زانوی شتر شده
بود از وفور سجده و مکرر آن حضرت در مناجات و گریه
و زاری غش میکرد و بیخود میشد و در حالت نماز چنان متوجه جانب
محبوب حقیقی بود که از خود خبر نداشت که پیکان تیر را از پای
مبارکش میکشیدند و خبر نمیشد و دیگر سخاوت و جود و حلم
و بردباری و سایر کمالات حمیده او و علم و قرب او بجناب
الهی و آنچه از بزرگی ... صحابه که با رسول خدا صلعم
داشت اینها همه غنی از بیان است و هر مرتبه از مراتب
عجیب از خلفاء و سایر صحابه نبود و با وجود جامعیت
این کمالات فائق بر خلائق و اقرب بدرگاه خالق
بود پس از همه جهت افضل است از غیر خود و با وجود

اینها چگونه

اینها چگونه تواند شد که کسی که در اغلب مسائل دین حیران و متحیر
گردان و در همه جا محتاج بدیگری باشد و او بدینها خلیفه و کار
بمانان باشد و این فضایل و مراتب عجیب از برای او حاصل باشد
او را رسول خدا امام کند و یعنی وارد و امیر المؤمنین تابع باشد و مطیع
و فرمان بردار او باشد و این نیست مگر ظلم و قبیح و این حرف
به خدا و رسول است و علاوه بر این هرگاه صاحب خوف و فضایح
واضحه باشند دیگر جای سخن نخواهد بود چنانکه معروف و معلوم
است از حال ابوبکر غصب فدک کرد از فاطمه زهرا صلوا
ة الله علیها با وجود آنکه در دست آنحضرت بود و تصرف
او بود از او شاهد خواست و بعد از آنکه شاهدی مثل علی ابن
ابی طالب آورد و مثل ام ایمن و ... مثل فاطمه زهرا که آیه
عصمت و طهارت در شأن ایشان نازل شده باشد ادعا کند
که دو شاهد مرد میخواهم و حدیثی وضع کند که پیغمبر صلعم فرموده
است که ما گروه پیغمبران چیزی به میراث نمیگذاریم آنچه از
ما بماند خیرات است و این حدیث باطل و دروغ است

و منع دوات قرطاس و با وجود این علمای ایشان نقل کرده اند و دو
دفن کردن عمر و ابوبکر در حجره رسول صلعم با آنکه حجره بحکم الارث
رسیده بود بدختر و حفظ باذن ایشان دفن کردن لعنی
میگویند صدیقه عایشه بود و یک بار از ایشان شاهد نخواسته
هم در این باب نخواستند و بعد از آنکه جناب فاطمه زهرا و
جناب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهما حجتهای واضحه اثبات
حق خود کردند و ابوبکر کاغذی نوشت که فدک را بفاطمه رد
کنند عمر مطلع شد و کاغذ را از دست فاطمه گرفته و پاره کرده و
او را آزرده کرد و حال آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که فاطمه
را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت
کرده است ... و بدعتها که در دین کردند و ستمها که بذریه سید
المرسلین صلعم کردند زیاده از آنست که در کتابها نوشته شود و
ما خوشتر نیز ظلمها و اول این شنیع که در دین ... کردند
حکایت منع عمر بود از آوردن دوات و قلم را وقتی
که رسول خدا صلعم از دنیا رحلت میفرمودند که علمای معتبر سنیان

مثل بخاری

مثل بخاری و مسلم نقل کرده اند و سنیان سخن ایشان را صحیح
مثل قرآن میدانند و در وقتی که آزار آنحضرت شدت کرد فرمود
که بیاورید شانه گوسفندی که برای شما نامه بنویسم عمر گفت ان الرجل
لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی این مرد هذیان میگوید از شدت
آزار ما را کتاب خدا است و این معلوم است که در آن وقت
شک در یک شانه جمیع مسائل دین و فقه را مفصل را نمیتوانست
بنویسد بلکه امر مجملی بود که در بر داشت جمیع ما یحتاج الیه امت را
مثل نص بر خلافت و وصیت خلافت و امثال آن بود که چون خوف
و فسادی که در حالت صحت ... خبر داده بود بخلاف امیر
المؤمنین علیه السلام که اهل اشتباه حرف ... رانده و بر ... میتوانند
انکار کرد و خواست که چون حجت در میان ایشان باشد که انکار
نتوانند کرد و این مرد ... خود ... از آن ... و رسول خدا صلعم که
بتصریح قرآن هر چه میگوید وحی است نسبت هذیان داد و
بعد از آن گفت که این مرد هذیان میگوید و نسبت خطا باو
داده و گفت کتاب خدا ما را بس است پس حق تعالی اعلم داشت

از پیغمبر و با وجود این طایفه اند چرا خود ایشان سعی کردند در نصب
خلیفه و چرا ابوبکر وصیت کرد که عمر خلیفه باشد و چرا عمر امر بشوری
کرد و کتاب خدا که در میان ایشان بود با وجود این هم [illegible]
ثم از کتاب خدا چه چیز می‌فهمند کسی که چیز نفهمیده بهانه که بیان
چنان نکرده اند از کتاب خدا احکام نفهمیده اند مسائل
دینی در هر وقتی صد هزار احتیاج است و روز به روز زیاده
میشود و این مرد صریح حکم خدا و پیغمبر را تغییر داده و متعه زنان
و متعه حج را حرام کرد و حی علی خیر العمل را از اذان ساقط کرد
و از جمله کارهای بد آن است که در وقت مردن امر بشوری کرد
و حاصل آن این است که در وقت مردن مشورت خلافت
به میان شش کس انداخت امیرالمؤمنین علی و عثمان و زبیر
و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد بن ابی وقاص و گفت که اگر
همه به یکی یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف
کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر برابر باشند
دو دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر یک کس را

از سه نفر

از سه نفری دیگر که عبد الرحمن در میان ایشان است اختیار
کنند و اگر سه نفر دیگر اتفاق نکنند ایشان را بکشند و بعد از آن
که این بنا نهاده است و از پیش وی آمدند حضرت امیر فرمود که
پسر خطاب برای قتل من کردن حیله تمام کرد به جهت آنکه عبد الرحمن
پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و [illegible] که این
سه نفر از هم جدا نمیشوند [illegible] آن است که طلحه و زبیر باشند
جانب عبد الرحمن و آن طرف است باید که [illegible] لازم است که با یکی از
ایشان بیعت کنم و آخر چنان شد و در کتب علما [illegible] ابوبکر
و عمر نوشته اند و از کتابهای سنیان نقل کرده اند که خود اقرار
به آن دارند [illegible] از این است که در این [illegible] توان
کرد به همین اکتفا کردیم و اما عثمان چون از حد انداز
خلاف ظاهری ظاهر [illegible] و در دنیا اظهار [illegible] به مرتبه
اعلا کرد و جمعی از صحابه [illegible] را اذیت کرد [illegible] ابا
ذر را که پیغمبر [illegible] از اهل بیت شمرده و گفته است آسمان
بر سر [illegible] سایه نیفکنده و زمین [illegible] را آنکه [illegible] کسیرا است

بغیرا

کمتر از ابوذر و او را انواع اهانت و اذیت کرد و از مدینه
اخراج کرد و عبد الله ابن مسعود [illegible] القدر را زد که در آن [illegible]
[illegible] از جای [illegible] مصحف [illegible] و تغییر [illegible]
[illegible] و [illegible] مصحف او [illegible] یا در آب انداختند
[illegible] و [illegible] از جمله اعاظم و در مرتبه سلمان و ابوذر
بود [illegible] در مدح او از رسول خدا [illegible] القدر
زد [illegible] جمعی از فساق [illegible] و ابا
[illegible] و در اطراف [illegible] و به سبب کثرت [illegible] و ظلم
[illegible] رسید که او را [illegible] کشتند
و امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب [illegible] روز
هم او را [illegible] دفن نکردند [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] از جهت عدم [illegible]
تجهیز و تکفین [illegible] و اگر نه [illegible] بعد از
قتل عثمان بیعت به علی ابن ابی طالب کردند و آنحضرت خلیفه
با استقلال شد [illegible] و با وجود این

[illegible]

مساجد کردن او و در امر عثمان از چه سبب [illegible] الا
از این جهت که او مستحق این محنت بود و این عجب است
[illegible] از برای خلافت امیرالمؤمنین میکردند
که چه گونه میشود که صحابه کبار پیغمبر خدا [illegible] جان نثاری
[illegible] آنحضرت از دنیا رفت همه مرتد شده بودند
و [illegible] که علی ابن ابی طالب امامت و با وجود این چشم
پوشیدند [illegible] کسی با ایشان بگوید که چگونه میشود که عثمان
[illegible] به همه وقت [illegible] شدند
[illegible] که همه ایشان جمع شده اند
بر قتل [illegible] و [illegible] کفن او [illegible] تا
سه روز [illegible] و در مقبره یهود
[illegible] دفن کردند [illegible] و از جمله [illegible] دینی
که دلالت میکند بر امامت علی ابن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه نه غیر او [illegible] به یک حدیث [illegible] از این
رساله [illegible] از احادیث [illegible] و آن حدیث [illegible]

که بتواتر از رسول خدا صلعم رسیده است و متشیعان انرا
بحد تواتر نقل کرده اند بلکه این حکایت از باب وجوب
مکه و مدینه است و انکار انرا بغیر معاندی کم بهره چشم از وا
ضحات بپوشیده نمیتواند کرد و بعضی سنیان او را از صد و
بیست نفر از صحابه نقل کرده اند و بعضی از صد و پنج طریق
روایت کرده اند و بهر حال بتقدیر منکر اهل حدیث در بیان
انها نیز درست بلکه بعضی اشکال در دلالت ان دارند و حاصل آن
واقعه آنست که جناب رسول خدا صلعم بعد از مراجعت از حجة
الوداع بموضع خم که انرا وادی خم میگویند رسیدند و جمعیت
بسیار همراه ایشان بود در وقت ظهر در عین شدت گرما
امر فرمودند فرود آیند و منبری از جهاز آنحضرت تعبیه کردند
و آنحضرت بالا رفتند و بعد از حمد و ثنا و اثنا و خطبه فر
مودند ایگروه مردم آیا من بشما اولی از نفسهای شما
و اختیار شما را بیشتر از شما ندارم همه گفتند بلی آنحضرت
فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

و بعضی بیست و پنج طریق و بعضی از این بیشتر هم نقل کرده اند

وعاد

وعاد من عاداه یعنی پس هرگاه کسی که من مولای او
بودم پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار کسی را که او
را دوست دارد و دشمن دار دشمن او را و مولی در کلام عرب معنی بسیار
دارد که هیچیک در این مقام مناسب نیست بجز اولی بتصرف
بودن و صاحب اختیار بودن و بعضی سنیان از روی ناچاری
در اینجا میگویند که یکی از معنیهای مولا ناصر و یکی هم محب یعنی
دوست است و چه میشود که مراد از مولا در اینجا یکی ازین دو معنی
باشد و هر کس چشم بینا و دل با انصاف داشته باشد میداند که در چنین
حالی مثل رسول خدا صلعم بر سر قافله کذا که کثرت اواز
حدیثی و زبان بلیغ چنین امر خاصی فرود آورد که ای مردم
هر کرا من یاور او بودم علی یاور اوست بلکه اگر غرض این بود که باید
علی را یاری کنند بایست این وصیت بنمود و تنبیه کنند و اعلام بهمه
مردم در کار نبود و اگر از برای جلب قلوب مردم بود بایست
نسبت بجناب امیر ایشان هم دلالت برین دارد که میخواست
که همه مردم متابعت او بکنند خصوصا اینکه بادشاه ایشان

باری چرا کسی نمیتواند که دوستی کسی را که تنها دعا چگونه میتواند
منصب شاهی را در بار مردم محکم داشته باشد پس اینهم دلیل
آنست که غرض خلافت است مگر او هم در اینمعنی حاجتی
و یا امر باشد و هم چنین اظهار دعا محض که هر کس من دوست او هم
علی دوست اوست این معنی را نقل اینجا احتیاجی نبود و فایده
چندان هم بر این مترتب نبود و از امور دینی اهم از اینجا بود
و فرود آمدن در این وقت با این مشقت بجهة اینجا
مناسب نبود با وجود اینکه بعضی از سایر آیات قرآن مستفاد
میشود چنانکه فرموده است المؤمنون بعضهم اولیاء بعض
یعنی مؤمنین بعضی ایشان دوست بعض دیگر اند و دیگر در اینجا
حکام چه ضرر در بود و اگر بگویند که از برای جلب قلوب
مردم و مایل کردن انها بجناب بود پس آن نیز نخواهد
بود مگر از برای متابعت او در اوامر و نواهی که معنی خلافت است
با وجود اینکه اول حدیث قرینه است میکنند با اینکه مراد معنی
اولی بتصرف و صاحب اختیار است که انرا برای جناب رسول

خدا صلعم

مطلب

خدا صلعم بعد بغیر از آن مطلب در حقیقت دلالت بر
ائمه اثنا عشر اولا اینکه ما بطلان دیگر مذهب اهل سنه که اعظم
فرقهٔ اهل اسلام است و دلیل بر حقیقت سایر ادیان و مذا
هب نیست و مذهب فرقه امامیه هم این است که این دوا
زده نفر بعد از رسول خدا صلعم امام باشند و چون آیه باید
دینی در میان باشد پس منحصر در مذهب امامیه و دیگر اینکه
گفتیم باید در هر عصر امامی باشد و شرط است در امام اینکه معصوم
باشد باتفاق کل در عصر هیچیک از ائمه معصوم دیگر نبود پس
باید ایشان امام باشند که لا بد بعصمت ایشان قائل باشند و دیگر اینکه
سنیان در کتابهای معتبره خود احادیث بسیار نقل کرده
اند از رسول خدا صلعم اینکه امامان بعد از من دوازده نفر
باشند و همه از قریش اند و در بعضی از حدیثهای ایشان این هست
که خلافت در قریش باقی است تا روز قیامت و باین عدد و شرائط
و ترتیب هیچکس قائل نشده بغیر امامیه پس الحدیث هم دلیل
ایشان است و دیگر سنیان در اخبار بسیار نقل کرده اند از

رسول خدا صلعم که فرموده است انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی اهل بیتی یعنی من میگذارم میان شما دو
چیز بزرگ کتاب خدا و عترت اهل بیت من و در حدیثی دیگر
فرموده انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا
کتاب الله و عترتی یعنی من میگذارم میان شما چیزی را که اگر به آن
بچسبید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت من و این دو
حدیث را همه سنیان قبول دارند و بر فرض قبول این کلام
اینکه پیغمبر خدا صلعم فرموده است پس باید پیغمبر در هر زمانی
یا عترت و اهل بیت او کسی دیگر باشد غیر ائمه طاهرین باید
و ائمه طاهرین باشند و سنیان پیغمبر را دور و جدا کرده اند و
از عترت و ذریت آنحضرت از جمله سادات و اولاد آنحضرت
کسیرا واجب الاطاعت نمیدانند که بگویند مرا در زمانست
پس منحصر است در اینکه در هر عصری از عصرها امامی از ایشان خلق
نمیدانند از جماعتی که دعوی امامت میکردند چنانکه حسین علیه السلام با
یقین از معاویه و یزید نمیدانند و همچنین ابن الحنفیه افضل از عبد الملک

مروان

مروان و هم چنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس در
هر زمانی که دعوی خلافت کردند اقرار بر حقیقت ایشان نماید
از خلفا که در عصر ایشان بودند باید حاصل شود و حقیقت ایشان
هر او فی الحقیقه [illegible] که پادشاه روم [illegible] نمیدانند
و جمیع علمای روم [illegible] رعیت ایشان بودند و بر عاقل معلوم
است که امثال این خلفا که [illegible] هستند و دعوی خلافت پیغمبر
میکنند باید خلیفه ای است بکمالات ظاهر و باطن وانی
[illegible] قلوب [illegible] الله [illegible] و العلاوه ان [illegible]
[illegible] میکنند حاصل آنکه [illegible] ایشان را که در [illegible]
استحقاق و قابلیت خلافت ادعا کنند اول بعد که [illegible]
تا اینکه [illegible] روز شمشیر و جبر علانیه اختیار کنند پس اگر
حکم [illegible] مثل [illegible] پادشاهان [illegible] که در حقیقت
آن [illegible] ایشان میکنند البته باید ایشان را ضعیف کنند و
اظهار عدم قابلیت ایشان کنند و هر [illegible] در ظاهر مطیع
[illegible] کرده [illegible] در باطن هم [illegible] میکنند و [illegible]

۱۳۱

این بزرگوارانرا به زهر دادن یا غیر آن شهید کنند و خود را
رسوای دنیا و آخرت کنند و با جمعی دیگر هم سعی بسیار کرده
و بند چنانکه مأمون آن شیوه جمیع علمای ممالک را از یهود و نصاری
و صابیه و غیر ایشان جمع کرده که با جناب علی ابن موسی الرضا گفتگو
کنند که بلکه قدحی در آنجناب ظاهر کنند و آنحضرت همه را از گفتگو
مات و [illegible] ساخت لازم و ساکت کرد و هم چنین سایر
خلفا با سایر ائمه طریقه ایشان این بود و این گفتگوی بی نظیر
گفتگوئی است که در مجلس [illegible] قرآن گفتم که هر گاه [illegible]
[illegible] را [illegible] میکرده که چگونه مثل سورهای قرآن بیاورند
می آوردند و پیغمبر ایشانرا ملزم میکردند و چون [illegible] نشدند با
اهم جنگ و جدال و قتل اسیر و غیر آن و خصایل که از ائمه
ما طاهرین در کلمات هر یک از خلفا [illegible] و پایان ندارد با
جمعی که در دولت ایشان [illegible] محبوس و مقهور بودند
و شیعیان جرأت نمیکردند که از خدمت ایشان استفاده
کنند چنانکه در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق

که او

که در آخر دولت بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود ایشان
بسبب [illegible] رفع شد و خوف و جدال داشتند قلیلی [illegible]
از برای شیعیان فرصت شد که خدمت آن دو بزرگوار میر
رسیدند اینچنین کتابهای احادیث ما غالب آن در این مدت
قلیل از آن دو منبع کمالات نشر شد و چهار هزار نفر از فضلا
بخدمت حضرت صادق صلعم میرسیدند و حدیث اخذ میکردند
و اصحاب آنحضرت بسیار ایشان از آن هست که افضل از
امامهای سنیان بودند چنانکه از احوال ایشان مشهور
و معروف است و مباحثه و گفتگوی ابو حنیفه با مؤمن طاق
و غیر ایشان بسیار است و همیشه علما و فضلات ایشان از
اصحاب آنحضرت استفاده میکردند و دیگر اینکه معجزات
بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم در هر عصری ظاهر شد و سنیان
بسیار را ایشان حفظ کرده اند از جمله عبرت یافتن جمعی بسبب
تعزیه و زیارت سید الشهدا و سایر ائمه معجزه عظیمه است
که تا ابد الدهر باقیست که همه مردم در تعزیه ایشان چشم

۱۳۲

که یاران و دوستان برپا داشته‌اند هر عزیزی که از آن عزیزتر نباشد
از این کسی بمیرد هفته‌های آن تا یک سال ماتم آن داشت و بعد
از آن دل سالی ملتفت و مصیبت آن بزرگواران بعد از هزار
سال ... تازه است که گویا امروز شده است و هر که که
ملتفت و مقابر ... ایشان دشمنان ... متروک و مهجور بود
هم مردم عالم از اطراف و جوانب بترک اهل و عیال نموده
بجهت زیارت ... دل مشغولی قتل و غارت داده
سر قدم ساخته به پابوسی ایشان میروند اگر چشم عبرت باشد
همین کافیست و هر که اندک فهم و معرفتی باشد و نظر کند در حق
که از آن بزرگواران نشر کرده از انواع علوم از کلام
و فقه و تفسیر و اخلاق و تواریخ و طب و سایر علوم دینیه
یقین میکند که اینها همه از جانب خدا و هم چنین در ادعیه
و مناجات که از ایشان باقی مانده که ... هر گاه تامل کند
میداند که معرفت الهی کجاست و طریقه پرستش و سلوک مطالب
و حقیقت حمد و ثنا و تمجید و استغاثه و ابتهال و توبه و انابه کجاست

مع الخصوص

مع الخصوص در ادعیه‌های ایشان لفظهایی که از آن بهاتر از درج لالی و شبهای
تر از عقد ... و دل ... تر از ... محبوب خوشی ... که در فصاحت
و بلاغت انها کلام بغیر کلام الهی برابر میتوان آورد خصوصاً
نهج البلاغه و صحیفه سجادیه که مشهور بزبور آل محمد و انجیل اهل بیت
است که شبیه است بکتابهای آسمانی و هم چنین سایر ادعیه و مناجاتها
مثل دعای کمیل و دعای ابو حمزه ثمالی که در سحرهای ماه مبارک
رمضان خوانده میشود و توضیح بعد از اینها هم میگویم و پیش از
برای خود شیعه خوب باشد که بیان احادیث که علمای ما در کتابهای
خود ثبت کرده اند که هر یک از ائمه وصیت کرده اند با امامت
امام بعد تا به آخر اثنا عشر است که افاده یقین میکند و معلوم
است که علما و زاهدین و صلحای اتقیا جمعی که حظ طلب
و حب منفعت دنیا در ایشان نبود و همه ایشان خائف و پنهان
مخصوص شیعیان ترسان و هراسان و سعی در نقل و ضبط آن احادیث
میکردند از برای ایشان بغیر حقانیت ... و دین در رسیدن اینکه
این معنی باعث هلاکت دنیای ایشان نبود ... نفعی بهم چون

ایشان بوده است و علاوه آنکه در ضبط اینها خطر عظیم جانی و مالی
و عرضی ایشان بود و با وجود این اینهم اهتمام در ضبط این اخبار
کرده اند تا به این وقت جمع شده که این هم قرائنی راستی و صحت است
مطلب در بیان غایب شدن امام دوازدهم و هم حجة ابن الحسن
و زنده بودن آن بدانکه سنیان در کتابهای خود احادیث
بسیار از رسول خدا صلعم نقل کرده اند که آن حضرت خبر داد
از ظهور مهدی و متولد شدن آن و اینکه زمین پر از عدل و داد
میکند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و اینکه اسم آن حضرت
موافق اسم آن جناب است و بعضی از علمای شیعه از صد و پنجاه
حدیث ... از کتاب سنیان در این باب نقل کرده
اند ... احادیث که شیعیان در کتابهای خود و از ائمه
مانند خود و از پیغمبر خدا صلعم روایت کرده اند بیش از هزار
هم ... و بسیاری از آن کتابها قبل از ولادت آن جناب
تالیف شده که علاوه بر افاده یقین از راه تواتر آن
اخبار آن احادیث مقرون باعجازند بجهت اشتمال آنها بر اخبار

از آینده

از آینده بود و همه آنچه با آنها خبر داده اند و با قطع نظر از این
احادیث بعضی از دلایل سابقه نیز در اینجا جاری است مثل اینکه
هر زمانی امامی میخواهد و باید معصوم باشد و کسی که چنین باشد کسی دعوی
وجود و امامت او نکرده بغیر شیعه در باب آن جناب و بعد از بطلان
مذهب سنیان در هر امری دعوی شیعه کسی اقامه دلیل بر
خلاف آن نکرده و البته باید دینی ثابت باشد و هر گاه دین
غیر شیعه باطل شد دین شیعه حق است و استبعادی که سنیان کرده
اند که چگونه میشود که چنین امامی باشد که ولادت او مخفی
باشد و اکثر مردم بر او مطلع نشده باشند و ... او هم مخفی
پس چه فایده خواهد داشت و چگونه میشود که این مدت
زنده باشد باطلست و نظیر همه اینها در امم سابقه حاصل شده و پیغمبرانه
پیغمبران خبر داده بودند که در زمان نمرود کسی خواهد رسید
که باعث زوال دولت او شود و مردان و زنان را دور از هم
میکرد و بعد حضرت ابراهیم مخفی با مادر او مقارب کرده و ابرا
هیم در غار متولد شد و مدتی پنهان بود و هم چنین ...

فرعون را خبر داده بودند که از بنی اسرائیل یکی بهم خواهد
رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون امر کرد که پسران
بنی اسرائیل را بکشند وحمل وولادت موسی مخفی بعمل آمد
وبعد از انکه بزرگ شد وآن قبطی را کشت وفرار کرد ونه سال
در مداین بود ومصر بود وفرعون بر جای سلطنت بود ومطلع نشد واین
حکایتها مشهور ومعروفست ودر قرآن واحادیث مذکور
است پس چه مانع دارد که جمعی پیغمبر خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم
چنین خبر داده بودند که محمدی ظاهر خواهد شد که زمین را پر از
عدل وداد کند بعد از انکه پر از جور وظلم شده باشد فرعونهای
زمان در صدد مطلع شدن بران نور دیده عالمیان ودر پی هلاک
این نور چشم اهل ایمان بودند ودر تفحص احوال آن بزرگوار
بودند حق تعالی بفضل ورحمت خود حمل وولادت آن بزرگوار
را از دشمنان مخفی کرده وجمعی از دوستان بران مطلع شدند
وبعد از ان جمعی کثیر از شیعیان بخدمت آنحضرت رسیدند واز
خدمت ایشان استفاده کردند واخبار واحادیث بسیار از آنحضرت

نقل کرده اند

نقل کرده اند واین استبعاد ایشان زیاده تر از استبعاد کفار
ومنافقان نیست که در امر معاد وزنده کردن استخوانهای
پوسیده میکردند هر گاه خدا قادر بر چنان امر عجیبی
باشد وچنان امر البته بعمل خواهد آمد از این چه استبعاد میکنند
بعد از انکه اخبار متواتره وادله قاطعه بران قایم شده باشد
واما در باب عمر شریف آنحضرت پس آن نیز چه استبعاد دارد
وحال آنکه سنیان بوجود خضر والیاس قایلند که مدتها قبل
از پیغمبر ما صلعم بوده اند وعمر نوح معروف ومشهور است وشیطان
که در زمان قبل از خلق ادم تا قیامت خواهد بود واما غایب
بودن آنجناب وبظاهر نبودن چنین امامی تا غایب بودن
پس از عصیان وطغیان دشمنان نه از اختیار خود امام یا امر
خدا ونیز فرقی نیست مابین امام ظاهری که امت اورا مهجور
ومتروک کرده باشند واطاعت او نکنند ومطیعان او از
خدمت او محروم باشند چنانکه در بعضی از ائمه سابق چنین
بودند وامام غایبی که کسی از او خبر بگیرد وبسیار از پیغمبران

هم چنین بوده اند با آنکه در غایب بودن امام هم فواید بسیار
هست مانند آفتاب که در زیر ابر باشد اگر نباشد ملک بهمین ابتدای
تکلیف تکلیف وراستی شیعیان ما باعتقاد وجود او وانتظار
او بعد از اقامه دلیل بر حقیت او کما خواهد بود وهمین فا
یده عظیم است واز جمله ایمان بغیب است که حق تعالی اهل ایمان را
مدح کرده حاصل اینکه امور بسیار که خلق الهی او بعد بر ما دارد و
معقول ما ناقص تر از آن میرسد دراک حقیقت آن آباید
بدینکه مثل موسی پیغمبر اولوالعزم طاقت نیاورد ومصاحبت
بنده ای از بندگان خدا بود که حضرت خضر بود ونتوانست
حکمت کارهای او را بفهمد در باب سوراخ کردن کشتی وکشتن
نفس زکیه ودرست کردن دیوار را که میخواست خراب
شود بدون مزد واجرت در حالت شدت گرسنگی ومنع کردن
اهل آن قریه ایشانرا از طعام پس چگونه ما ضعفا ناقص العقول
را میرسد که از جمیع اسرار وحکمتهای الهی توانیم مطلع شد وحقیقت
اثرا در یافت چه جای آنکه سنی وشیعه حدیث نقل کرده اند

از رسول

از رسول خدا صلعم که فرموده است که من مات ولم یعرف
امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة ومسلم
یعنی هر کس بمیرد ونشناخته باشد امام زمان خود را پس بتحقیق که مرده
است جاهلیة یعنی کافر مرده است ومشهور است که علمای اهل سنت
وجمعیت کرده اند با شیعه در این حدیث گفتگو نکنند الا بکار
رد وخنجر وچون ما لله الحمد بامام زمان خود عارف ومعترف
وفیم بر ما ناخوشست وایشان در این حدیث بسیار مضطرب
شده اند بعضی میگویند امام زمان قرآن است واین بسیار
بی که قلیل فهم دارد معلوم است که چه قدر نامربوط است
با این حدیث وبعضی گفته اند مراد از امام زمان پادشاه عصر
است هر چند بد وبیدین وفاسق باشد که قباحت این هم واضح
است ونقل کرده اند که ملا جلال را که از اعظم فضلا ومحققین
اهل سنت است روزی در مجلسی در گفتگو این حدیث شد ودر
مجلس سخن گفتند بعضی گفتند که امام زمان پادشاه وقت است ودر
آنوقت خونکار روم سلطان بایزید بود یزید نام شخصی بود



ملا جلال رحمه خود سؤال کرده و گفته که آیا هر فرد از قیامت
جناب اقدس الهی خوب است که جلال الدین محمد را عذاب کند
که چرا این لذتها را بر نیز از زنان ناخوشیهای بدین جهت هر گاه باید
دینی در عالم باشد و اختیار مذهبی توان کرد دو دلیل بر غیر این
مذهب قائم است بجهت آنکه اقوی همه دینها حق یعنی اعظم
فرق اسلام سنیان اند و هرگاه طریقه ایشان باطل شد دینی
دیگر دلیل بر صحت او نیست و امر منحصر است در مذهب شیعه
و مقتضای این مذهب همین است اگرچه متولد شده است (?)
و ظهور او در وقتی است که مشیت الهی باشد باید از غایت (?) و نقلی
کرد عجل الله فرجه و فرجنا بحرمت اجداده الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین و بدانکه آنحضرت تا اول غیبت صغری
که هفتاد و سال و کبری بعد که بسیاری از شیعیان را خدمت
ایشان تا بعضی میرسیدند که از سفرا بعینه و عرایض
و مسایل شیعیان را بخدمت ایشان میبردند و جواب میگرفتند
و مشهور تر از سفرا چهار نفر بعینه بوده‌اند عثمان ابن سعید

العمری رحمه و بعد از آن محمد ابن عثمان پسر او بعینه و بعد از آن
ابو القاسم حسین ابن روح بعینه و بعد از آن علی ابن محمد السمری
و بعد از فوت او ابتدای غیبت کبری بعینه که آثار و اخبار
رو از حضرت ایشان منقطع شد و احادیثی که بواسطه این سفرا
گرفته‌اند در میان شیعیان الی الان بسیار است و در وقت
زمان این سفرا هم بواسطه امام زمان معجزات ظاهر میشد
و خبر میدادند از امور مغیبه از احوال شیعیان و شیعیان
اخراجی وجوه مال و حقوق ائمه خود بخدمت ایشان میبردند
که انتها الله بخدمت امام زمان میبردند و در کتب شیعیان از این
باب حدیث بسیار است و درین کتابها تصنیف کرده‌اند
و همان کتابها از برای تحت شیعه کافیست اگر غیر اینها نباشد
و حال آنکه بحمد الله امروز واضح است از آنکه محتاج بیان باشد
مطلب چهارم در بیان وادی یعنی باید اعتقاد کرد که حیوانی زنده
کامل عود میکند بعد از مردن و روح باز تعلق میگیرد
بهمین بدنها که در دنیا است بعد از فوت و پوسیدن

مطلب چهارم

و استعاذه‌ای که کفار میکردند و رجوع قدرت جناب
اقدس الهی بنصوص است چنانکه خود در قرآن مجید مکرر
فرموده است و بدانکه دلیل بر اصل معاد و مجرد اینکه سرای دیگر
باید باشد که در آنجا نیز زنده کامل باشند و پاداش اعمال
داده شوند و نیکوکار دارد و بدکردار سزای خود برسند
هم از عقل است و هم از نقل اما دلیل عقلی پس بعضی از آن
اشاره باین شد و در اینجا نیز میگوئیم بعد از آنکه کسی که خدا را شنا
خت و دانست او حکیم و عادل و قادر است یقین میکند
بحصول معاد بجهت آنکه خلق خدای عالم را دم لو عبث نیست
و باید غرضی و فایده و نفعی باشد و آن فایده هم باید چیزی
باشد که عاید بخلق شود بجهت آنکه خود غنی است از همه چیز و آن
فایده که از برای خلق تصور توان کرد آن در دنیا نیست
بجهت آنکه همه دنیا درد و الم و محنت است اگر در و لذتی
تصور با جمعه آنکه او هم فی الحقیقه رفع آزار است نه لذت
جدیدی بدو هزار زهر و درد مقرون است که قابل آن نیست

که مطمح نظر جناب خداوند کریم شده باشد و اقعاً عبث خدا
همین باشد کار او لغو و عبث میکنم فکم خواهد بود چنانکه خود
فرموده است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
فتعالی الله الملک الحق یعنی آیا پس گمان کردید که ما شما را
خلق کرده‌ایم عبث و اینکه شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد
بلند است مرتبه خداوند پادشاه حق چنین کاری بکند و خوب
گفته‌اند بعضی اهل معروف در باب دنیا گفته بعضی
اهل معروف در باب دنیا و گفته‌اند که مهمانخانه و اکرام کرد
ن و حیف است که خدا به بنده کافر در دار دنیا اگر همین
محض نعمت و لذت دنیا باشد باین میماند که شخصی بزرگی
کسی را ضیافت کند و سر خوانی بنشاند که پر از زنبور
و مار و عقرب و مار و اژدها و شیر و پلنگ و گرگ و خرسی
و انواع جانوران از درنده و زهر دار باشد و طعام و رنگ
رنگ از نعمتها و بجز دود و نفس جلاد با شمشیر برهنه در
بالای سر او ایستاده باشد که او همین که طعام خورد

در رحم حق (?) ...
ملاقات (?) ... بالطاف ... کریم
بروح کسی که گشته جعفر قعر
الهی سازش تو روشنگر
ببخشی گناهش بلطف غفور
نمائی مکانش در جنت نور
زدود و سر حق (?) بخوانید که
بخوانید از دل اخلاص فاتحه

وتش را بزنند و بهر لقمه که بر او از گزنده ها او را بگزند و
درنده ها بر او حمله کنند و شمشیر دار رگها در قصد او تشنه بیایی
چنانچه ضیافتش لایق خداوند کریم است باینه این خانه دنیا
همچنین خرابه است که بهم دردها و زهرها و مرارتها آلوده
است و شمشیر دار اجل منتظر تمام شدن مدت عمر و تمام کردن نان
روزی او ست که جان او را بگیرد و بس لایق ضیافت کریم آن
بهشت که نعمت او دایم و لذات او بلا الم و طعام و مشروبش
و بیمرگ و موت و مرض و غم و الم و سکون است و دیگر آنکه
بسیار می بینیم که ظالم با کمال وفا و صحت و در نهایت شقاوت
و ضلالت ظلم و تعدی بسیار بر مظلوم که با کمال صحت و
شفقت و در غایت صلاح و تقدس مثل آنکه یزید ابن
معاویه و عمر ابن سعد و شمر ذی الجوشن علیهم اللعنه والعذاب
نسبت بجناب سید الشهدا و آل و اصحاب و اهل بیت
او علیهم افضل الصلوة کردند هرگاه این هر دو فرقه بمیرند
و خاک شوند و بادها ببرد و دور و دیگر نباشد که

تحقیقا

حق تعالی داد این مظلومان را از آن ظالمان نگیرد و این
مظلومان را بدرجات عالیه مقربین و ارواح علیین نرسانند
پس بر حق تعالی ظلم عظیم و اجحاف بزرگ وارد می آید تعالی
الله عن ذلک علواً کبیرا پس عقل صریح حاکم است بوجوب
معاد و حکم می کند که کسی قائل است بعدل و حکمت خدا و منزه
بودن او از فعل قبیح و منکر معاد باشد ولا و بین النقل پس از
اجماع همه پیغمبران و ابتدا دیانت و از اول تا آخر قرآن
و همه کتابهای آسمانی پر است و رحمت بندگان نمی گنجد از
آیات بیان نماید که گفتیم که همه کلام خدا است و همه برهان عقلیست
و باید دانست که معاد جسمانی است یعنی روح باز ببدن
متعلق میشود و همچنین بدن عود میکند و بهشت خانه جسمانی
است مشتمل بر درختان و میوه ها و حور و قصور و انواع
فرشها و ظرفها و زینتها از انواع جامها و جواهر و
انجا لذات از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و سایر
لذات از نکاح و صحبت زنان خوش بقا و غیر اینها از آنچه

نفس خواهش و جهنم نیز جایست پر از آتش و زنجیر و غل و گرزهای
گران که در دست ملائکه غلاظ شداد است و خوراکهای ناگوارا
از میوهای کراهت و چرک ریم فرج زناکاران که مدتها در
دیگهای جهنم جوشیده و صحبت شیاطین و امثال این از انوا
ع عذابها و دلیل بر اینها همه قول خدا و پیغمبر و همه کتابهای
آسمانیست و هر که انکار معاد جسمانی کند و اکتفا بمعاد روحانی
کند چنانچه حکمای یونان گفته اند کافر است بجهة آنکه این معنی
بدیهی دین پیغمبر ما بلکه همه دینهای پیغمبرانست و صریح آیات
قرآنست و انکار این محض انکار قول خدا و پیغمبر
است و هر که انکار خدا و پیغمبر کند کافر است و حکمای یونان
گفته اند که روح بعد از مفارقت بدن با جهت و اگر در دنیا
اعمال نیکو کرده از آن کردار خوشحال است و لذات
میبرد و همچنین بهشت او ست و اگر اعمال ناشایسته کرده
از آن کردار بد حاصل و در کدورت و الم است و آن
جهنم او ست و در حقیقت با یکی است و همانست نه غیر این

کفرست

کفرست و از جمله آیات قرآن که صریح در معاد جسمانیست
بیک آیه اکتفا میکنیم و آن اینست که حق تعالی در سوره مبا
رکه یس فرموده است که وضرب لنا مثلا ونسی خلقه
قال من یحی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی
انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم
من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون او
لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی
ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی زده است
انسان از برای ما مثلی و فراموش کرده است خلقت خود را و آن
مثل اینست گفته من یحی العظام وهی رمیم و در شان نزو
ل آیه وارد شده که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد
و نزد حضرت رسول صلعم و دست مالید و ریزه کرد و گفت
تو میگوئی خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند
حضرت فرمود بلی ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند این آیه
نازل شد وضرب لنا مثلا ونسی خلقه و حاصل معنی آن

کافر بخود استبعاد بعث که این بسیار دور است که استخوان
پوسیده دوباره زنده شود حق تعالی در دفع استبعاد او فر
مود که او فراموشی کرده است خلق خود را که اول او را
از خاک و بعد از آن از نطفه خلق کردیم بعد خاک و نطفه
ابیرا ضیان کردیم که ما بین صاحب اعضا و اجزای بسیار از گو
شت و پوست و استخوان و رگ و پی و سر و دست و پا و چشم
و گوش و قوتهای ظاهری و باطنی از بینایی و شنوایی و چشیدن
طعمها و تمیز بوها و تفرقه کردن میان سردی و گرمی و تری
و خشکی و غیر آن و از قوای باطنه از عقل و فهم و خیال
و ادراکات مختلفه و از قوای طبیعیه مثل جاذبه و دافعه و هاضمه
که غذا را جذب میکنند و ماسکه که در اینجا نگاه میدارد
و نامیه که باعث او بالیدن گوشت و پوست میشود و هم چنین
قابضه که در بدن انسانست و ترکیباتی که در هر یک از اعضا
هست و کیفیت آلات اکل و شرب و آلات تنفس و غیر آن
که باحصای آن و شمار آنها بغیر حق تعالی کسی نمیتواند آیا آن

مشکل است

مشکل است باینکه این استخوان پوسیده شود که در وقتی که
انسان بمیرد تا بعد انسان نگیم بعد از آن فرمود قل یحییها
الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم یعنی بگو ای
محمد که زنده میکند آن استخوانها را آن کسی که خلق کرد آنها
را اول بار و حال آنکه در اول هیچ نبود و خاک بود خلق
کرد و از خاک انسان را با این نهج خلق کرد و حالی که [illegible] از برای
خلق انسان نیست و این آسانتر است از اول و هو بکل
خلق علیم یعنی حق تعالی بهمه جواه خلق کرده و دانا بسیار را
است هم میتواند بیافریند و بیابه خلق کند چنانکه در اول
کرد و هم میتواند زنده کند هر چند آن مرده خاک شده باشد
و باد برده باشد و خاک او کالبد و کوزه شده باشد یا اجزا
[illegible] در زنده کان شده باشد حق تعالی بلکه هر چند او شود
انسان دیگر خورده باشد و جزو بدن آن شده باشد حق تعالی میتوا
ند اجزاء بدن اصلیه خورنده را جدا کند و او شود از آن زنده
کند و خورده شده شود از نو زنده کند و بعد از آن باز از

مرده شود

برای رفع استبعاد ایشان در برابر مثل آن کافر آورده و فرمود
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه
توقدون یعنی او آنچنان کسی است که قرار داده است از
برای شما از درخت سبز آتش میدهد پس ناگاه شما از آن آتش می
افروزید که در درخت است در بادیه که یکی مرخ و دیگری
را عفار میگویند هرگاه شاخ یکی از این دو تا شود بکشند و بیکدیگر
بمالند مثل سنگ و چخماق آتش میدهد و از آن آتش میگیرند پس
هرگاه او تواند که آتش شود در میان آب قرار بدهد که در آن
درخت سبز است با جمع آب و آتش فتنه بکند بکشند آیا نمیتوا
ند که روح را در استخوان پوسیده داخل کند و او شود دوباره
زنده کند بعد از آن باز از برای زیادتی احکام و ابقام
فرمود اولیس الذی خلق السموات والارض بقا
در علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی
آیا نیست آن کسی که خلق کرده است جهای باین عظمت را و این
غرایب که در آنهاست از ستارهها و ماه و آفتاب و انواع

غرایب

غرایب و عجایب و هم چنین کوهها و دریاها و درختان
و معادن و غیر اینها قادر نیست باینکه مانند بدن اینها خلق کند
بلی و هو الخلاق العلیم یعنی بلی قادر است و او است بسیار خلق
کننده و قدرة او کامل و تمام است و بسیار داناست و علم
او شامل جمیع اشیاء است و دیگر بعضی از شبههها که شیاطین
جن و انس در نظرها آورند بعد از آنکه خلاف آن از کلام
خدا و پیغمبر تحقیقی ثابت لایق آن نیست که کسی بآن گوش بدهد
و فکر خود متوجه آن سازد و بعد از آنکه احوال بعد از مرگ
در عالم برزخ یعنی ما بین دنیا و قیامت و از سؤال منکر
و نکیر در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ دنیا و تنعم و
تعذیب در آن و عذاب و دیگر و نفخ صور اول و مردن
جمیع جانداران حتی ملائکه آسمان و حمله عرش و نفخ
صور دویم و زنده شدن جمیع خلایق و حشر و نشر و حساب
و صراط و میزان و حوض و شفاعت و غیر اینها از آنچه در
قیامت و قبل از آن واقع میشود و حق تعالی هم را در

در قرآن خبر داده و باید همگی اینها اعتقاد کرد و ظاهر
اینها را قبول کرد و علم حقیقت اینها را بخدا و رسول
واگذاشت بر ما همین واجب است که اینها را در هر چه گویا
است گو دارم خلاصه اینکه هرچه یقینی است که خدا و پیغمبر
آورده است انکار او و انکار خدا و پیغمبر است و کفر است
بجا هر انکار یکی از اینها بکند کافر است و هرگاه بدلیلی
حق و تقلید خدا و پیغمبر خود در اشناختن هرگاه عالمی
از علمای دیندار صاحب تقوی که تابع رسول خدا و ائمه
هدی باشد بر تو بگویند از آن چیزها باید اذعان کنی و
انکار نکنی و اگر از سخن او یقین برای تو حاصل نشود
باین معنی که احتمال بدهی که او اشتباه کرده
باشد و سهو یا خطا کرده باشد پس بگو آنچه خدا در قرآن
و کلام پیغمبر است من اینها اعتقاد دارم هرچند تفصیل
آنها را ندانم این اصول دین تو بود که گفتیم اما فروع
دین پس درین زمانها که دست رس به پیغمبر و امام نیست
الا کسی

واگر کسی تواند که مسائل فرعیه را از کلام خدا و رسول و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم استنباط کند که بقدر وسع و طاقت خود چنین
بفهمد که حکم خدا این است هرچند مظنه باشد پس باید عمل بکند
و این شخص را در اصطلاح مجتهد میگویند و اگر کسی بان
قوت نباشد و ان مرتبه نرسیده باشد باید تکلیف او آن است
که تقلید ان مجتهد بکند و مسائل دین خود را از او اخذ
کند و بر همه مردم کفایتا واجب است و استعداد داشته باشند و
در این زمان واجب است مجتهد شوند بحسب کفایه
و همینکه مجتهد بهم رسید در ناحیه و قبیله که رفع حاجت
اینها باو میشود و این وجوب از گردن دیگران ساقط
میشود لیکن واجب کفاییست که جماعتی دیگر مشغول تحصیل
باشند هرچند یک مجتهد موجود باشد بجهت آنکه هرگاه هیچ
کس مشغول نباشد و اکتفا بهمان مجتهد بکنند مجتهدی که
مرد مجتهد شدن آسان نیست که در آن وقت فورا دیگری
مجتهد شود و مشهور مذهب علمای شیعه این است که باید در فروع

یا کسی مجتهد باشد یا مقلد مجتهد اگر هیچ یک
از این دو نباشد عبادت او صحیح نیست هرچند
درست کرده باشد پس ای برادر دو چشم
و گوش خود را باز کن در اصول و فروع خود
درست کن که خلقت تو از برای همین شده
است که فریب شیطان مخور و خود را ... که
که طاقت عذاب جهنم نداری اعاذنا الله و ایاکم
من النار و رزقنا شفاعته و رحمته مرافقة الابرار
قد فرغت ... این در چهارشنبه بیست یکم ماه
ربیع الاول تمام شد بتاریخ سنه ۱۲۳۴
بخط ... محمد حسن ...
قلمی شد ... خداوند ببخشد

هذا بسم الله الرحمن الرحیم ترجمة الصلوات

در بیان ترجمه الصلواة الله اکبر یعنی خدای عز و جل بزرگ
تر است از همه چیزها و از آنکه بوصف در آید و از آنکه بخیال
و خیال گنجد و یا آنکه او را بچیزی قیاس توانند کرد اشهد
ان لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم باینکه نیست معبودی
بجز معبود یکتا بحق اشهد ان محمدا رسول
الله یعنی گواهی میدهم باینکه به تحقیق که حضرت محمد صلی الله
علیه و آله رسول و فرستاده خداست جل جلاله و اشهد
ان امیر المؤمنین علیا ولی الله یعنی گواهی میدهم باینکه
حضرت امیر المؤمنین ع دوست خدا و وصی پیغمبر است حی
علی الصلواة یعنی رو آورید بنماز حی علی الفلاح یعنی رو
آورید بچیزی که موجب فوز و ظفر باقی است لسعادت عظیم و
آخرت یعنی نماز حی علی خیر العمل یعنی رو آورید به بهترین
عملها چیز که نماز است قد قامت الصلواة یعنی به تحقیق
بپای ایستاده ام بنماز الله اکبر بزرگ است خدا و در بیان
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله یعنی ابتدا میکنم بنام خدا که

مستجمع جمیع صفات و کمال است این صفت دارد که رحمن
است و این صفت دارد که رحیم است الرحمن یعنی روزی
روزی دهنده است در دنیا بشرط جان الرحیم یعنی امرزنده است
در آخرت بشرط ایمان الحمد یعنی شکر و ستایش میکنم مر خدا
یرا که از ازل و ابد موجود و معلوم حق است و خواهد
الحمد لله مر خدایرا که متمم موصوف است بهمه صفات
کمالیه و جلالیه رب العالمین یعنی آفریننده و پرورنده
و تربیت کننده و سازنده کار جمیع عالمیان است از
همه اشیاء الرحمن یعنی بخشنده وجود است و لیک بار در
آخرت خدا از خاص بهمینها الرحیم یعنی آمرزنده است مؤمنان
را در آخرت و دور داردن ایشان را دوزخ آخر دادن
مالک یوم الدین یعنی خداوند روز جزا ایاک نعبد
یعنی ترا میپرستیم که بغیر از تو نه داریم کسی که عبادت بکنیم
و ایاک نستعین یعنی ترا ایند که میکنم یاری از تو میخواهیم
اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت دار ما را بر راه راست

مستقیم که دین

مستقیم که دین اسلام و سنت انام و طریقه ائمه معصومین
علیهم السلام است صراط الذین انعمت علیهم
یعنی بنما ما را راه آنان که بفضل خود انعام کردی ایشان
را بنعمت و نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت
و صلاحیت و شهادت ایشان را معزز و مکرم ساختی
غیر المغضوب علیهم نه راه گمراهان یعنی که خشم کردی
بر ایشان در کفر اقدام نموده اند و لا الضالین یعنی نه
سوء ترتیب ایشان یعنی کسانی که بطریق حق نرفتند و بر سبیل منحرفه
افتاده و راه ترسان گرفته اند قل هو الله احد یعنی
بگو یا محمد که اوست خدای یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات
الله الصمد یعنی خدائی که بی نیاز است و پناه نیازمندان
است و نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز فانی
نشود لم یلد یعنی نزاد و از کسی زاده نبوده است
که میگویند عزیز پسر اوست و لم یولد و زاده نشد
او از کسی رد بر نصاری است که میگویند حضرت عیسی پسر اوست

و لم یکن له کفوا احد یعنی نیست و نه بود هیچ او را مثال
هیچکس رد بر جهودی و مشرکان عرب است که میگویند او را
کفوا است یعنی زن و فرزند سبحان ربی العظیم یعنی
پاک و پاکیزه میدانم و منزه و مقدس میشناسم پروردگار
خود را پروردگار بزرگ را و حال آنکه مشغولم بستایش او
بر آنکه توفیق داده است مرا که بنده که او کنم و بجای
آورم سمع الله لمن حمده یعنی خدای تعالی شنیده
آنکه حمد و اجابت نمود و جزای خیر داد مرا هر کسیکه
ستایش او کرد سبحان ربی الاعلی منزه و مقدس
میدانم و پاک و پاکیزه می شناسم پروردگار بلند خود
از هر عیب رفعت و بحمده و حال آنکه مشغولم بستایش او
بر آنکه توفیق بخشنده است مرا که تنزیه و تقدیس او بجای
آورم لک الحمد الله نور ربی و در بیان قنوت لا اله
الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبودی بجز معبود یکتا
یکی سزاوار پرستش و مستحق همه کمالات که بردبار و بخشنده

است لا اله

است لا اله الا الله العلی العظیم یعنی نیست معبودی
بجز خدای یکتا و جامع همه صفات که بلند و بزرگوار
است سبحان الله یعنی پاک و مقدس است خدای تعالی
رب السموات السبع یعنی پروردگار آسمانهای هفت
گانه رب الارضین السبع پروردگار آنچه در این
آسمانها و زمینهاست و ما بینهن آنچه در ما بین آنهاست
و رب العرش العظیم و پروردگار عرش بزرگ است
که عبارت از علم سبحانه و تعالی بنده است بجمیع مخلوقات
باین جزء که محیط است بهر جا الحمد لله رب العا
لمین یعنی همه ستایشها و آفرینشها مر خدایرا است که پرو
وردگار جمیع جهانیان است اللهم اغفر لنا یعنی بار
خدایا بیامرز مرا و رحم کن ما را و عافنا و نگهدار
ما را از گوفتها و آسیبها و اعف عنا یعنی در گذر
از بدیهای ما فی الدنیا و الاخرة در این جهان
نزدیک تر و در آن جهان بسته انک علی کل شیء

قل یا لغتی تو بر همه چیزها قادر و توانائی و در بیان
تشهد بگوید بسم الله بنام بزرگ خدائیکه سزاوار
پرستش است و بالله و بخدای یکتا جل وجلاله و
الحمد لله همه ستایشها و ثناها مر خدا راست اشهد
ان لا اله الا الله گواهی میدهم باینکه نیست
معبودی بجز خدائی که مستحق جمیع کمالات و عبادات
است وحده در حالتیکه یکتا و منفرد است لا شریک
له و نیست انبازی او را در استحقاق عبادت وحده
لا شریک له صفتی و هو الفرد احد معرفتی شرک
را سوی وحدتش ره نه عقل از کنه ذاتش آگه نیست
در سوره کبریا جلال شرک نا لایق شریک محال و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله گواهی
میدهم باینکه حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده و
فرستاده است بر آتش و بهشت و شبیه نیست او در
حالتیکه مژده دهنده است برحمت و لقاء فضل خدا که بر

که توحید

که توحید و اقرار کند و قل بیگناهیم کننده است از
عقوبت و عدل و عذاب بر خدا تعالی کسی را که
بر شرک احتراز ورزد و یاتی بلا ریب الساعة از
وقوع قیامت و اشهد ان علیا ولیی و نعم ولی
یعنی گواهی میدهم باینکه پروردگار من نیکو پروردگار
است اگر پرسند که مقدمات نماز چند است بگو شش
اول ازاله نجاسات از بدن و جامه دویم طهارت
یعنی طاهر کردن سیوم ستر عورت چهارم شناختن
وقت پنجم شناختن قبله ششم جامه غصبی و مکان غصبی
نبودن و پاک کردن سجده گاه اگر پرسند که رکنی
نماز چند است بگو پنج اول قیام دویم نیت سیوم
تکبیرة الاحرام چهارم رکوع پنجم سجود اگر پرسند طهارات
چند است بگو سه اول وضو دویم غسل سیوم تیمم اگر
پرسند که فعلهای وضو چند است بگو پنج اول نیت کردن
چنانچه کند وضو میسازم از جهت مباح کردن نماز واجب

قربة الی الله دویم روی شستن از بر ... تا سر انگشتان
چهارم مسح سر کردن از رستنگاه مو تا سر بینی پنجم مسح
پا کردن تا الی الکعبین اگر پرسند که غسلهای فریضه چند است
بگو شش اول غسل جنابت دویم غسل حیض سیوم غسل نفاس
چهارم استحاضه پنجم غسل میت ششم غسل مس میت اگر پرسند
که در غسلهای فریضه چند چیز فرض است بگو پنج اول نیت
چنانچه کند که غسل جنابت میکنم از جهت مباح کردن نماز
واجب قربة الی الله دویم سر و گردن را شستن سیوم
جانب راست چهارم جانب چپ پنجم نیت بمقارن داشتن
تا از غسل فارغ شود اگر پرسند که فعلهای فریضه در تیمم
چند است بگو چهار اول نیت کردن چنانچه کند که تیمم
میکنم بدل از غسل یا وضو واجب قربة الی الله دویم
هر دو دستها را یکبار بر خاک زند سیوم مسح پیشانی کند
از رستنگاه مو تا سر بینی چهارم مسح دستها کردن از بند
دست تا سر انگشتان هر گاه تیمم بدل از وضو باشد یکبار

دست بر خاک

دست را بر خاک زند و اگر بدل از غسل باشد دو بار زند
اگر پرسند که بطلان وضو چند است بگو یازده اول بول
دویم غایط سیوم بادی که از موضع معتاد بیرون میآید چهارم
خواب که بر چشم غلبه کند چنانکه نه بیند و نشنود پنجم دیوانگی
ششم بیهوشی هفتم جنابت هشتم حیض نهم نفاس دهم آدمی مرده و سرد
شده و غسل نا دیده یازدهم یقین در حدث و شک در
وضو اگر پرسند که نجاسات چند است بگو ده اول بول دویم
غایط سیوم منی چهارم خون پنجم سگ ششم خوک هفتم کافر هشتم
هر چه مست کننده باشد چون شراب و مانند آنهم فقاع
دهم میته اگر پرسند مطهرات چند است بگو انهم ده
اول آب دویم خاک سیوم آتش چهارم آفتاب پنجم استحاله
ششم انقلاب هفتم انتقال هشتم زیاده نهم نقصان دهم
اسلام اگر پرسند که نمازهای فریضه چند است بگو اول نماز
یومیه دویم نماز جمعه اگر شرایط حاصل شد سیوم نماز عیدین
اگر شرایط حاصل شد چهارم نماز خسوف پنجم کسوف ششم

نماز آیات هفتم نماز طواف هشتم نماز نذر نهم نماز میت
اگر پرسند که نمازهای یومیه چند است بگو پنج اول نماز صبح دوم
پیشینی سیم پسینی چهارم مغرب پنجم عشا که مجموع هفده
رکعت می‌باشد در سفر و در حضر یازده رکعت اگر پرسند
که تکبیر الاحرام کدام است بگو گفتن الله اکبر اگر بغیر این گفتی نماز
کرده نماز باطل است اگر پرسند که قرائت کدام است بگو سوره
الحمد خواندن و سوره دیگر در دو رکعت اول پیشینی و پسینی
و دو رکعت اول شام و نماز صبح و در باقی حمد تنها بخوانند
اگر پرسند که واجبات سجده چند است بگو چهار اول سجده
کردن هفت عضو پیشانی و دو کف دستها و دو زانو
و دو انگشت بزرگ پاها بزمین برسد دوم ذکر است سبحان ربی
العظیم سیم بعوض گفتنش چهارم آرام گرفتن اگر پرسند که واجبات
تشهد چند است بگو چهار اول نشستن دوم شهادتین گفتن
سیم صلوات فرستادن چهارم بعوض گفتن اگر پرسند که واجبات
سلام چند است بگو سه اول نشستن بقدر سلام دوم آرام گرفتن

سلام سیم

سلام سیم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بعوض
گفتن اگر پرسند که نماز آیات و خسوف و کسوف کدام
است بگو گرفتن ماه و آفتاب و آیات و زمین لرزه
و بادهای عظیم سیاه گویند اگر پرسند که کدام از این چند رکعت
است بگو ده رکعت و ده رکوع و پنج قنوت دارد و هر
پنج رکوع بعد سجده و قرائت و حمد و سوره و تشهد
به وجهی که مذکور شد بخوانند و سلام دهد اگر پرسند
که نماز میت طواف چند رکعت است بگو نماز میت که پنج
تکبیر دارد و چهار دعا قرائت و تشهد و سجده ندارد
اگر پرسند که زنان را چند غسل واجب است بگو نه غسل اول
غسل جنابت دوم حیض سیم نفاس چهارم استحاضه کثیره
پنجم استحاضه متوسطه ششم غسل مس میت هفتم غسل آب
سدر هشتم آب کافور نهم آب قراح لیکن آب خالص
و استحاضه قلیله هم می‌باشد و قلیله آن است که پنبه
در موضع معتاد میگذارند و پنبه خون آلوده می‌شود

و به واسطه پنبه نمی‌رسد او غسل ندارد اما پنج وضو دارد
بجهت اینکه هر نمازی را که تمام میکند باید از جهت نماز دیگر وضو
را تازه کند و استحاضه متوسطه آن است که خون توسط
پنبه برسد اما بآنطرف نگذشته باشد او سه متوسطه میگویند
شبانه روزی یک غسل دارد اما او هم پنج وضو دارد و استحاضه
کثیره آن است که خون توسط پنبه و یا نزدی پنبه و بگذرد
بلکه سرایت میکند بزیر جامه لیکن بسیار رسیدن آید در شبانه
روزی سه غسل دارد یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای
مغرب و عشا و یکی دیگر را باید که پیش از نماز صبح بعمل
بیاورد که اگر تهجد گذار باشد نماز شب سه بگذا
رد و نماز صبح سه هم ادا کند و این هم پنج وضو دارد
بجهت آنکه هر نمازی را که تمام میکند باید از جهت نماز دیگر
وضو تازه کند و این غسلها بعد از ده روز باید بعمل
بیاید بجهت آنکه تا ده روز داخل استحاضه می‌شود در
این ده روز هر چه واقع شود غسل حیض و نفاس میگویند

و اگر در ماه

و اگر در ماه مبارک رمضان اتفاق بیفتد که روزه سه
خورده باشد باید قضای روزه سه بکند و این نه غسل که مذکور
شد زنان را واجب است شش در حیات و ثنا سه و یکی در
در محل موت واجب می‌شود که مجموع نه غسل باشد والسلام
اگر از کسی شکی واقع شود در نمازهای چهار رکعتی پیش از
سجده رکعت دو و یا سه باشد نماز باطل و اگر بعد از سجده
رکعت دو و یا سه باشد نماز باطل نیست لیکن اگر در میان دو و سه
باشد بعد از سجده باید بنا را بر سه نهد و یک رکعت دیگر بگذا
رد ~~[illegible]~~ و نماز را تمام کند و بعد از اتمام نماز
یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بگذارد
و اگر در میان دو و چهار باشد باید بعد از سجده باید بنا
را بر چهار نهد و نماز سه تمام کند و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بگذارد و اگر در میان سه و چهار باشد
مطلق بنا را بر چهار نهد و نماز سه تمام کند و بعد از آن یک رکعت
نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بگذارد و اگر در میان

سه و چهار باشد بعد از سجده ثانی بنا را بر چهار نهد و نماز را
تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط نشسته و یک رکعت
هم ایستاده بگذارد و بعضی بنا را بر اعاده هم گذاشته اند
و اگر در میان سه و چهار و پنج باشد یعنی از رکوع بنا را
بر پنج گذارد در کی نرفته بنشیند و بنا را بر چهار نهد و
نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بگذارد و دو سجده سهو هم از جهة زیاده اش بکند و کیفیت
نماز احتیاط ... آن است که یک رکعت یا دو رکعت نماز احتیاط
در فرض پیشانی یا غیر میگذارم ادا یا قضا واجب قربة الی الله
تکبیرة الاحرام بگوید و حمد تنها بخواند رکوع و سجود کند و تشهد
بخواند و سلام باز دهد و اگر در نماز سهوی واقع شود که نماز را
باطل کند باید از سر بگیرد و اگر نماز را باطل نکند فاما از آن نیست
که زیاده باشد یا نقصان اگر زیاده باشد دو سجده سهو کند بعد
از نماز زیاده خواه واجب باشد و خواه از سنت و اگر نقصان
اگر سنتی باشد هیچ لازم نباید و اگر نقصان واجب باشد اگر محل باقی

باشد انرا

باشد انرا بجای آورد و اگر رکوع را سهو کرده باشد یعنی
از سجده بیاد آید برخیزد و رکوع کند و بعد از آن سجده
کند و بعد از نماز دو سجده سهو و اگر محل آن فوت شده باشد
اگر یک سجده یا تشهد یا صلوات باشد انرا بجای آورد و بعد از
تسلیم نماز بعد از آن دو سجده سهو کند و اگر غیر اینها باشد
هم دو سجده سهو کند و اگر غیر اینها باشد هم دو سجده سهو کند
و اگر هم غیر اینها باشد هم دو سجده سهو کند بعد از نماز و نیت
سجده ... یا تشهد یا صلوات که سهو شده باشد چنین کند
که بجای می آورم سجده یا تشهد یا صلوات را که فراموش کرده
ام و مثل ادا یا قضا واجب قربة الی الله سجده که یاد کند
مثل سجده نماز یا تشهد بخواند یا صلوات و آن نوشته شد
و نیت سجده سهو گذشته تمام کند و بعد از آن سجده دو و هر چه در
نماز شرط است در اینجا هم شرط است و کیفیت سجده سهو آن است
که چون از نماز فارغ شود نیت کند دو سجده سهو میکنم بجهة اینکه
سهو کرده ام در نماز پیشینی یا غیر مثل ادا یا قضا واجب قربة

الی الله و نیت سوره ان دار دو سجده چون سر بزمین نهد بگوید
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آله و انگه سر بردارد و راست
بنشیند و بیار آید و باز بسجده رود و همین ذکر بگوید و بعد از
آن سر بردارد و راست بنشیند تشهد بخواند و سلام باز دهد و هر چه
در نماز شرط است در اینها هم شرط است و سلام اگر از ایمان پرسند
بگو پنج چیز است ایمان بخدا عزوجل دویم بفرشتگان سیم بکتاب خدا
چهارم به پیغمبران و اوصیاء الله پنجم ایمان دارم بروز قیامت و پل
صراط و میزان و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب اگر پرسند که
مؤمن بچه چیز میتواند گفت بگو به پنج چیز اول گفتن کلمه لا اله الا الله
دویم گذاردن پنج وقت نماز سیم دادن زکوة چهارم روزه ماه مبارک
رمضان پنجم حج بیت الله الحرام اگر پرسند که حضرت پیغمبر ص در زمان بعثت
و پیش از بعثت در دین ... که بحق رساند و خود بدان عمل
میکرد تا مبعوث شد این کتاب از جهة ... حرام ... حج

۱۲۳۴ نوشته شده است

این نوشتم ... بجا بماند یادگار
من نمانم خط بماند یادگار
هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

...	...	...
محرم الحرام است زدان کرده	صفر المظفر در دست کودک ...	ربیع الاول است ...
ربیع الثانی در ...	جمادی الاول در ماه ...	جمادی الثانی در ...
رجب المرجب در ...	شعبان المعظم در ...	رمضان المبارک در ...
شوال المکرم در ...	ذیقعدة الحرام در ...	ذی الحجة الحرام در فصل ...

منقول است از حضرت امیر المؤمنین ع در همه سالی بیست و چهار روز
نحس است هر کس به سفر رود باز نیاید اگر بیمار شود شفا نیابد
و اگر عمارت بنا کند به اتمام نرسد و اگر درخت بنشاند سبز نشود
و اگر بکشتی بنشیند غرق شود ... کار کند تمام نشود

محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر

محرم نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی و سند را متصل گردانید
بحضرت بن الحقایق امام جعفر بن محمد الصادق ع که از
حضرت منقول است که در کتاب حضرت دانیال پیغمبر ع نوشته است
هر سال که اول محرم روز شنبه باشد
دران سال زمستان بسیار سرد باشد و باد دران سال بسیار
باشد و یخ فراوان باشد و گندم گران باشد و طاعون
و مرگ کودکان بسیار شود و تب بسیار باشد و غله ها
بسیار و زراعت از آفتها سلامت ماند و بعضی از درختان
میوه دار مثل انگور آفت باشد برسد و از رازیانه بهم رسد
و عسل کم باشد و در روم طاعون باشد و عرب با ایشان
جنگ کنند و اسیر و غنیمت بسیار بدست عرب آید و پادشاهان
در جمیع مواضع غلبه باشد بمشیت حق سبحانه و تعالی
اگر اول محرم مرگ در چهارپایان بهم رسد و اسب را قولنج
عارض شود و در مردمان درد گلو و زکام و درد چشم و درد
دندانها بسیار باشد و دران سال ترس و جنگ و غارت

بسیار باشد

بسیار باشد خصوصا در عراق و بغداد و اطراف آن و در
دیلم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار افتد
و عرب بر روم غالب آیند و غنیمت و امنیت در بابل نیکو باشد
و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار رود و میان مردم
پدید آید و قحط و غلا در میان ایشان بهم رسد و اعراب
ترسان باشند و عمال ایشان بر ایشان تعدی کنند و گیاه
در صحرای عرب بسیار باشد و در آخر سال پادشاه جبر
خروج کنند و بر ایشان غالب آیند و دران سال ملخها
و آبها و کرمها بسیار باشد و مرغان بسیار باشند و روغن
و گوشت و عسل و پنبه و کتان گران باشد و خرما و درخت تاک
گردد و انگور و میوه ها بلاد ~~عجم~~ و فارس بسیار باشد و در ختا
ن بلاد روم و بصره و اطراف آن آفت برسد و میوه
در اکثر بلاد گران باشد و کنجد بسیار باشد و در زمستا
ن باران بسیار بیارد و زراعت بسیار باشد و اندکی
آفت بآنها برسد و ظروف مس و اشیاء گران باشد و لشکر

همدان

و میوه ارزان باشد و مرغ خانگی کم باشد و مرغان شکاری
بسیار بمیرند و در بلاد دیلم اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید
که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و لهو و شهوت بسیار
باشد و در یک ماه خون بسیار ریخته شود و گویند که
جمیع سال بسیار رنجی است و قابیل و هابیل و در جمیع
سال گذشت و آخرش نیک است
و هر سال که اول محرم روز یکشنبه باشد
زمستان نیکو گذرد و باران بسیار ببارد و بعضی از در
ختان و زراعتها آفت برسد و دردهای مختلف
و مرگهای صعب پیدا گردد و عسل کم بعمل آید و در هوا
عثر طاعون و وبا بهم رسد و در آخر سال اندکی گرانی
در خوردنیها حادث شود و در آخر سال پادشاه را
غلبه روی دهد و بروایت دیگر درین سال زمستان
بسیار سرد و طالبان معتدل گذرد و میوه و حبوب
و زراعت در اکثر بلاد عراق نیکو باشد و آفتی بمیوه
های بهاری و لطافت لطیف و هوا الی آنها برسد و در بلاد جبل

ارزانی باشد

ارزانی باشد و گوسفند و شیر بسیار باشد و گیاه صحراها و چارپایان
~~انها برسد و در بلاد جبل~~ فراوان باشد و در شتران دیوانگی
و مستی بهم رسد و آبله برای کودکان بسیار باشد و زائیدن زنان
دشوار باشد و در کارها مرگ ناگهان بهم رسد و در یکماه آن درد بسیار
باشد و در آخر سال ناگهان بسبب اختلاف سلاطین و در غیر
بلاد یمن و در بلاد هند اطفال بسیار بمیرند و جو در روغن بسیار باشد
و اختلاف و جنگها در میان پادشاهان بشود و در وقع و اختلاف میان
علامت های بسیار باشد و کارزار در میان عرب و عجم واقع شود
و میانه علامت های و خوف ان فتنها حادث گردد و در شام حرب
و فتنه ها پدید آید و حاکم بعضی از اهل ف دلو بقتل رسانند و در
زمانی جبل که همدان و نواحی آن باشد کشتی بسیار باشد و در جبلین
الغدار از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر روم مستولی
شود و بعضی وزراء ملوک اختلاف ظاهر شود و هر پادشاه شوند
و بکر بند کشته شوند و گروهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب
گردند و کوکبی در آسمان ظاهر گردد و آن در ناحیه مشرق و دنباله

در شنبه باشد و اینجا حوادث قتل غارت و کار افتد و
وبای علامات فاسد بسیار گردد و در وسط هر صاحب شأن کشته شود و آن
ستاره علامات وزیدن بادهای سخت و زرد و سرخی بسیار و درد
زن و در دریاها و صحراها پدید آید و جنگ گران باشد و حاجیان سو
غارت کنند و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد در سالی که اول محرم روز
دوشنبه باشد
زمستان نیکو گذرد و تابستان بسیار گرم باشد و باران و برف بسیار باشد
و گاو و گوسفند بسیار بو خوب آید و عسل بسیار باشد و نرخ خوردنی‌ها
در بلاد جبل بعضی شهرها و شهر که در میان آذربایجان و عراق عجم
و عرب و خراسان و فارس و بعضی گویند همدان و حوالی آن
نازل باشد میوه بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند و در خراسان
کبیر پادشاهی خروج کند و در نواحی مشرق و بعضی از فارس
انبوه دولت کبیر برسد و زکام در بلاد جبل بسیار باشد
و به روایت دیگر در این سال بسیار باشد و شیر حیوانات
بسیار باشد و باران فراوان ببارد و حبوب بسیار باشد خصوصاً
عدس و ماش و باقلا و شترها ارزان و عسل فراوان و ارزان باشد
خصوصاً

خصوصا در فارس و همدان و ارزن و فرات و در بلاد شهر
و فرنگ بسیار باشد و سیب و رز و آلو و سایر میوه‌ها در بلاد
فارس و بصره و شام نیک بعمل آید و خربزه و خیار در ولایت
شرق و عراق ارزان باشد و خرما و میوه‌ها و گوشت و روغن
فراوان باشد ولیکن درد در میان مردم کم باشد و در بلاد
مشرق و هند و سکنه آنجا ترک بسیار باشد و سرخی و سودا بسیار باشد
باد و بوانیکه در زمستان و تابستان و برف و یخ زمان بسیار باشد و آب
دریا طغیان کند و بعضی از بلاد را غرق کند و آب فرات
و نیل کم باشد و بدین سبب در مدت دو ماه در مصر قحط عظیم
پدید آید و موش و جانوران در صحراها نیک باشد و اسب و شتر
و گاو در هر ناحیه فربه باشد و زکام در بلاد جبل و اطراف
دریا بسیار باشد و حبوب میوه‌ها در مکه معظمه بسیار باشد لیکن
در آن بلاد بهم رسد و در آخر سال هلاک در گوسفند بهم رسد و در
میان مشایخ عرب فتنه و آشوب و حادثه گردد و خارجی از نواحی
مشرق بیرون آید و در بلاد فارس هم وهمدان عظیم از بعض سلاطین

حادث شود و قحط در اطراف مشرق با حبوب ارزید تصرف
اهالی بیرون رود و محقق که یا از آفتاب یا ماه منخسف شود
و در مردم اضطرابی پدید آید و پادشاه مشرق لشکر خروج
کند و حاجیان تلفات برهنند و در شب‌ها ... بادبان برسد
و اسپی از دنیا بیند در سالی که اول محرم روز سه‌شنبه باشد زمستان بسیار سرد باشد
و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد جبل و ناحیه مشرق گوسفند
و عسل بسیار باشد و بعضی از درختان میوه ده و انگور را آفت برسد
و در ناحیه مغرب و شام حادثه در آنجا ظاهر شود و که از آن
خلق بسیار بمیرند و پادشاه صاحب خروج خروج کند و پادشاه
بر دو غالب آید و بزبان فارسی بعضی از غله‌ها را آفت برسد
و در آخر سال شتر فاکران شود و به روایت دیگر زراعت بسیار
بعمل آید و باران بسیار ببارد و آب فراوان طغیان کند و شاید
در تابستان باران ببارد و فصل‌ها نیکو گذرد و میوه‌ها در
بلاد جبل و هند بسیار باشد و گندم و جو و عدس فراوان باشد
و خرما کم بعمل آید و ارزن را آفت برسد و میوه در این سال بسیار
باشد

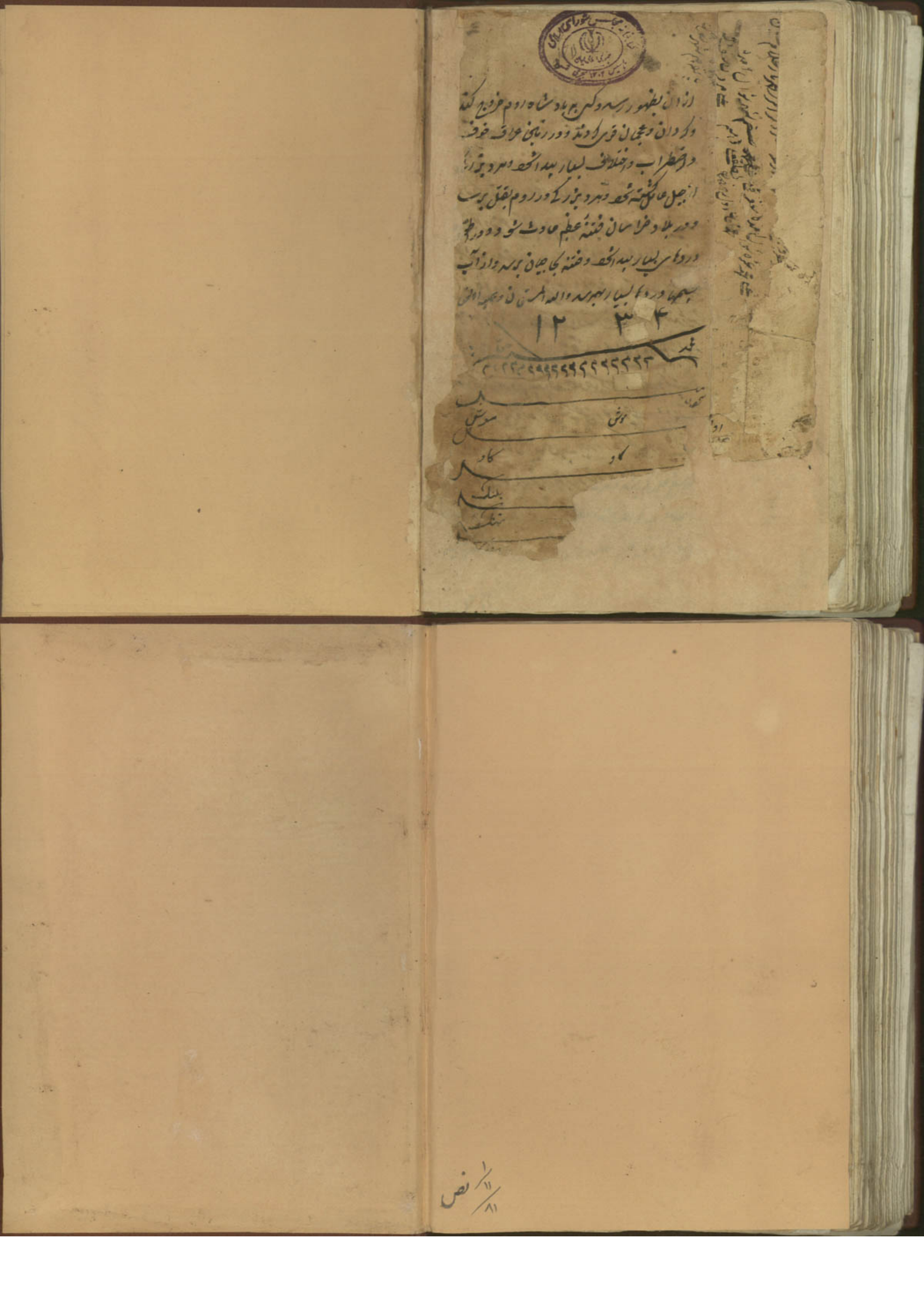
باشد و در زکام بسیار باشد و گرد و گان و بادام و مویز بسیار
باشد و نرخ‌ها در اول سال در جمیع بلاد ارزان و به گران
و گاه ارزان و عسل فراوان باشد و خربزه و خیار را آفت
برسد و شک ر در بسیار شود و آفت از سرما و که ما قبلات بلاد
مغرب برسد و در بعضی از شهرها لشکر پادشاه خروج کند و پادشاه
عجم و ترک را اضطرابی حاصل شود و در میان عرب عجم
و اهل عراق قتال پدید آید و شخصی از مشایخ عرب کشته شود و
در میان عربستان و حوالی آن در آخر سال مرگ هم بهم رسد
و در آسمان ستاره دنباله‌داری پدید آید که علامات جنگ و
کرانی باشد یا جنگ عظیم ظاهر شود که علامات هلاک بعضی از
وزرا باشد و در مصر و شام و حوالی آن طاعون بهم رسد
در سالی که اول محرم روز چهارشنبه باشد زمستان وسط باشد و در بهار بارانهای نافع
بسیار و غلات و میوه‌ها در بلاد جبل و بلاد مشرق بسیار باشد
لاغر دام بسیار بمیرند و در آخر سال در زمانی بابل و بلاد جبل
آفت بهم رسد و نرخ‌ها ارزان باشد و پادشاه بر دشمنان

غالب باشد و بروایت دیگر عدل و در این سال بسیار باشد
و آب دجله طغیان کند و در بلاد شام مرگ بسیار باشد
و اکثر طفلان بمیرند و ملخ نیز زراعات ایشان را تلف کند و در
آخر سال قحط در میان ایشان بهم رسد و بیماری بسیار باشد که
بسیار از خانها و عمارتها منهدم گردد و در ختان خرما ضایع
شود و در آخر سال ها در گرمای آن شهر برق و رعد و باد و حقه
عظیم ظاهر گردد و بادهای تند بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان
آبستن بسیار تلف گردند و در آخر سال در ناحیه فارس مرگ بسیار
باشد و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند و سبزه گیاه
نیکو باشند و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود و در شتران
گره بهم رسد و شاید که هر کس در بهار با پا نیز آید و در فصل
پائیز بیماری بسیار باشد و در اطراف مدینه جنگ عظیم رود و بد
و شایخ و علما بمیرند و بلاد دیگر از خوف و قتل و غارت خراب
شود و باز معمور شود و در میان عربان بادیه کشتی بسیار واقع
شود و به دشمنان بسیار ربوده و قتلها در به کران شود و گرانی ارزان

و ابر بلیم و حربه ارزان گردد و در میان عرب و عجم جنگها
رود و بهر و عجم غالب شود و پادشاه روم بمیرد و بزرگی هم از
عرب بمیرد و در فصل پائیز مرض و در خر بسیار باشد و اختلاف
در میان سلاطین بهم رسد و قتلها در بصره و ولایت فارس
حادث شود زمستان ملایم گردد
و در جمیع نواحی مشرق گندم و میوه ها و عسل بسیار باشد و در
آخر سال تب بسیار بهم رسد و در روم و بر مسلمانان غلبه بهم رسد
پس عرب بر ایشان غالب و در ناحیه مغرب و در زمین شنه
تجارت واقع شود و پادشاه خیر متظفر باشد و بروایت
دیگر در اول سال بارش و سرما کم باشد و ابر و رعد و باران
بسیار باشد و در آخر سال طاعون بسیار باشد و غلات و میوه
در همه بلاد ارزان و فراوان باشد و سفر دریا و زمین سال
نیکو باشد و دزد و غنیمت و زنان و جنبش کران باشد و آب نیل طغیان
و در روم بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان بر ایشان غالب
شوند و دریا و بیشه جنگ بسیار شود و شایخ ایشان اتفاق رسد

و بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و بمقصود برسد و
کارزار در اکثر بلاد خصوصاً در بلاد فارس بسیار شود و در
زمان وزراء زیانی دولت برادر شود و حکام بر رعایا ستم کنند و باد
های تند بوزد و درختان را بکند و در لحسا و قطیف دواحی
انها فتنه میان عربان و پادشاهان ایشان حادث گردد و پادشاه
غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آن کارزار بسیار باشد
و در بلاد فارس در آخر سال در میان سالفه فتنه حادث شود
و ف و بسیار و درانی بلاد و بسبب حادث گردد و در ناحیه
دیگر نیز فتنها حادث شود و در بعضی سالها مرگ در کا و بسیار باشد
و لکن گوسفند فراوان گردد و شاید ماه منخسف گردد
و در زمستان نیز ما نباشد و باران کم بیاید و آب
چشمها و رودها و چاهها کم باشد و در بلاد جبل صد فرسنگ در صد
فرسنگ غلبه کم باشد و مرگ در میان بهره و مال بسیار باشد و در
ناحیه مغرب کم اما باشد و بعضی درختان آفت بهم رسد و روم
بر فرنگی غلبه عظیم بهم رسد و بروایت دیگر غلات مصر و حبشه

شام کم بعمل آید و کمانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف
...ی حادث شود و ارزانی بسیار در بلاد مغرب و بلاد
... اطراف فارسی بهم رسد و غلات بصره و عراق نیکو شود
... جبال طالقان و عمال ستمها ایشان بر بسر و غلات جبل
... و نواحی آن کم بعمل آید و در عکس در بصره و شهر بسیار
و صاحب ... در بصره کشته گردد و دیگر و هم بسیاری از
... و میوه ها در زمینها ... باشد و آب دجله ...
بغداد ... غرق گردد و پادشاه ... هند بمیرد
از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانی ... بسیار
در میان ... بیند خصوصاً درد گلو و درد ... و
دردهای حلق و امراض شکم و کلیه و قولنج و جرب و ...
بسیار زنان آبستن بچه بیندازند و بسیار ...
در وضع حمل بمیرند ...
رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و ... سفار



ازدان بظهور رسد و کسی بر پادشاه روم خروج کند
و کردان و عجمان قوی گردند و در زمین عراق خوف
و اضطراب و اختلاف بسیار پدید آید و مرد بزرگ
از جمله عالمان کشته شود و مرد بزرگی در روم بقتل رسد
و در بلاد خراسان فتنهٔ عظیم حادث شود و در [illegible]
دردهای بسیار پدید آید و فتنه بجانب [illegible] رسد و از آب
سیلها و [illegible] بسیار رسد والله اعلم [illegible]

١٢ ٣ ٤

موش
گاو
پلنگ
نهنگ

